ترجمه و راهنمای

مبادئُ العربیّه

(جلد دوم)

یا

کاملترین صرف و نحو عربی

تألیف

معلّم رشیدالشرتونی

ترجمه و اقتباس از:

دکتر محمّدجواد شریعت

انتشارات اساطیر

علم صرف

مكتبه عبادان الالكترونيه تقدم:

۱ ـ تعریف صرف

۱ ـ **صرف** علمی است که از **دگرگونی** کلمه به صورتهای مختلف برحسب **معنی** مورد نظر گفتگو می‌کند.

۲ ـ کلمه بر سه نوع است:

* **اسم** مانند: رجُل، دجاجه، شجره.
* **فعل** مانند: شرِبَ، یدرسُ، اُکْتُب.
* **حرف** مانند: علی، من، فی، لا، اِن.

۳ ـ **صرف بر اسم و فعل قابل اجرا است** زیرا این دو قبول دگرگونی به صورتهای مختلف می‌کنند. امّا بر حرف قابل اجرا نیست زیرا حرف همیشه صورت واحدی دارد.

۴ ـ دگرگونی کلمه از صورتی به صورت دیگر **تصریف** نامیده می‌شود.

۵ ـ **تصریف فعل** به نقل آن از **ماضی** به **مضارع** و سپس به **امر** است مانند:

ماضی		مضارع		امر
فَرِحَ	←	یَفْرَحُ	←	اِفْرَحْ
غَرَّدَ	←	یُغَرِّدُ	←	غَرِّدْ

۶ ـ **تصریف اسمها** عبارتست از:

* نقل آن به **مثنّی یا جمع**: نَهرٌ ← نَهْران ← أنهار
* و به **تصغیر** آن: نَهرٌ ← نُهَیْرٌ
* و به **نسبت** آن: نهرٌ ← نَهریٌّ

تمرین ۱ ـ در کلماتی که زیر آن خط کشیده شده است فعل را از اسم و حرف تشخیص دهید:

عاقبة التغافل ـ زَعَمُوا أنَّ رجلا تسوَّر علیه سارقٌ و هو نائمٌ فی منزلِه. ـ فَعلَم بِه ـ فقالَ: «واللهِ لأسکتنَّ حتی انظرَ ماذا یصنعُ هذا السارقُ، ولا أَذْعَرُهُ ولا أُعلِمُهُ أنی هنا عالِمٌ به. فاذا بَلَغَ مُرادهُ قُمْتُ الیه فنغَّصْتُ ذلك علیه». ثمَّ انّهُ أمسَكَ عنه. و جَعَلَ السارقُ یتردَّدُ، و طالَ تردّدُه فی جمعِه ما یجدُهُ. فَغَلَبَ الرجلَ النُّعاسُ. فنامَ وفرغَ اللِّصُّ مِمَّا أرادَ، و أمکنَهُ الذهاب.

[از کلیله و دمنه]

تمرین شفاهی ـ دقت کنید که چگونه کلمهٔ «کتب» بصورت‌های مختلف برحسب معنی مورد نظر تحوّل پیدا کرده است. آیا صور مختلفی را که کلمات زیر به آنها تحوّل یافته‌اند می‌شناسید: درس، أکل، لعب...

کَتَب کاتبٌ کتاباً. کان یُکَتِّبُ ابناءَ الناس أی یُعَلِّمُ البنین والبنات الکتابَةَ فی کُتّابٍ من الکَتاتیب. کان کاتباً معروفاً لانه قد کَتَبَ کُتُباً کثیرة. اما ذلك الکِتابُ فکان قد کُتِبَ فی مکتبةٍ کبیرة کانت فیها کل المکاتیب المکتوبة بیده. فاتَّفَقَ انه کاتَبَ ابنَه قائلاً فی مکتوبه: «تعلَّم الکتابة من مکتب کذا». و کان ذلـك الرجل قدأکْتَبَ کُتبَه کاتباً مشهوراً کتَبَ فی دفترای فی کُتَیِّب المکتبة. اما الکاتب الاول فکتَّبَ کتبَه لکُتُبی استکتَبَ اسمه علی وجه من کتاب.

۲ ـ تقسیم فعل

۷ ـ فعل لفظی است که بر **حالت** یا **کاری** در زمانهای **ماضی** یا **حال** یا **آینده** دلالت کند:
حَسُنَ (البارحة) (نیکو شد دیشب) یَأْخُذُ (الیوم اوغداً) (امروزایا فردا می‌گیرد).

۸ ـ فعل از نظر **عدد حروف اصلیش** بر دو نوع است:
* **ثلاثی** و آن عبارتست از آنچه از **سه حرف** تشکیل شده باشد مثل: نَصَرَ
* **رباعی** و آن عبارتست از آنچه مرکب از **چهار حرف باشد** مثل: دَحْرَجْ

۹ ـ **فعل ثلاثی** از نظر حروف اصلیش بر دو نوع است: **صحیح** و **معتل**.

۱۰ ـ **فعل صحیح** آنست که حروف اصلی آن از حروف علّه خالی باشد و آن بر سه نوع است: **سالم** و **مهموز** و **مضاعف** مثل: عَلِمَ، سَأَلَ، قَرَّ.

۱۱ ـ **فعل سالم** عبارتست از فعل صحیحی که هیچیك از حروفش **همزه نباشد** و **هیچکدام** نیز **دو برابر نشده باشند** مثل: عَلِمَ، سَلِمَ، ضَرَبَ، شَکَرَ.

۱۲ ـ **فعل معتل** عبارتست از فعلی که **یکی** از حروف اصلی آن **حرف علّه** باشد مثل: وَعَدَ، قالَ، رَمی.

۱۳ ـ **حروف علّه** عبارتند از: الف (ا) و واو (و) و یاء (ی).

۱۴ ـ **تضعیف** عبارتست از اینکه **دو حرف یکسان** در حروف اصلی فعل باشد مثل: شَدَّ (شَدْدَ)، زلزل.

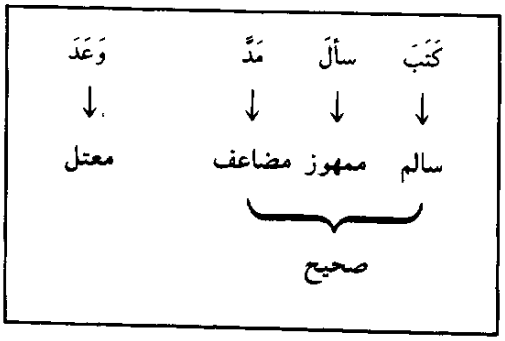

تمرین ۲ ـ فعلهای سالم را در عبارت زیر تعیین کنید:
صادت حدَأَةٌ سمکةً فهمّت ببلعها فقالت لها السمکة: «لا تفعَلی فانَّکَ اِن أَکَلْتنی لم أشبعك ولکن أستحلفینی بما شئتِ: اِنَّنی آتیکِ کُلَّ یوم بسمکة» ففتحت فاها لتُحلّفها فهربت منها فقالت: «ارجعی». فقالت: «ما رأیتُ فی مجیئی الیك خیراً کی أَعُودَ».

تمرین ۳ ـ نوع افعال ثلاثی را در مثالهای زیر معین کنید:
البرغَش یَظهَرُ لیلاً و یحرم المرءَ لذَّة الرُّقاد و هو یحوم علی الوجه والیدین حتی یجبرَ النائم علی ان یحمی منهُ نفسهُ بناموسیة ینصُبها حول سریره ـ یُزرَع القُطن فی لبنان و سوریا و مِصرَ و امیرکا والصین والهند و یُثمر ثمراً أخضر شبیهاً باللوز ثم یسمُّر بعد حین و ینفتح عن کُتلَة خُیوطٍ بیضاءَ تُسمَّی قُطناً فیُجنی و یُحلَج حتی تخرُج منهُ البذور و یُبعثُ الی معامِل القطن فیُغزَل و یُنسَج منهُ اقمشةٌ جمیلة.

۳ ـ فعل صحیح و معتل

۱۵ ـ **میزان فعل ثلاثی** «فَعَلَ» است و از این نظر:
* **حرف اول**: فاءالفعل
* **حرف دوم**: عین‌الفعل
* **حرف سوم**: لام‌الفعل نامیده می‌شود.

۱۶ ـ **فعل مضاعف** آنست که در حروف اصلی آن **دو حرف یکسان** پیدا شود مثل: «فرَّ (فرْرَ)».

۱۷ ـ **فعل مهموز** آنست که یکی از حروف اصلیش همزه باشد مثل: اَکَلَ.

۱۸ ـ **فعل مهموز** بر سه نوع است:
* **مهموز الفاء** مانند: اَخَذَ.
* **مهموز العین** مانند: سَأَلَ.
* **مهموز اللام** مانند: نَشَأَ.

	ف	ع	ل
مهموزالفاء	أ	خ	ذ
مهموزالعين	س	أ	ل
مهموزاللام	ن	ش	أ

۱۹ ـ **فعل معتل** بر سه نوع است:

* **مثال**: یعنی معتل الفاء مثل: وَعَدَ.
* **اجوف**: یعنی معتل العین مثل: قالَ.
* **ناقص**: یعنی معتل اللّام مثل: دَعی، رمی.

	ف	ع	ل	
معتل‌الفاء	و	ع	د	مثال
معتل‌العین	ق	ا	ل	اجوف
معتل‌اللّام	د	ع	ا	ناقص

۲۰ ـ اگر در فعلی **دو حرف علّه** باشد آنرا **فعل لفیف** گویند و فعل لفیف بر دو گونه است:

* **لفیف مفروق** و آن فعلی است که **فاء و لامش** حرف علّه باشند مثل: وَفی.
* **لفیف مقرون** و آن فعلی است که **عین و لامش** حرف علّه باشند مثل:شویٰ.

	ف	ع	ل	
معتل‌الفا و اللام	و	ؤ	ی	لفیف مفروق
معتل‌العین و اللام	ش	و	ی	لفیف مقرون

۲۱ ـ در مهموز و مضاعف و معتل **اصول فعل مجرد** و بدون زواید مورد نظر است بنابراین:

* **اِنطَلَقَ مهموز نیست** زیرا اصل آن «طلق» است.
* **قاتَلَ معتل نیست** زیرا اصل آن «قتل» است.
* **قَدَّمَ مضاعف نیست** زیرا اصل آن «قدم» است.

تمرین ۴ ـ سالم و صحیح و معتل افعال مثالهای زیر را تعیین و نوعش را ذکر کنید:
نشـأ الغُلام قویّاً. یَقرأُ کتاباً نادراً. سنأخُذ حصّتنا من الدقیق. مدَّ یده للاحسان. یُسرّون بنجاح مُواطنیهم. یقی الدَّواءُ من الداءِ. وفَتَ دینَها. نحکی قصَّتنا حتی یتّعظ بهاالجمیع. قُم غیرَ مأمور. الهجاء یمزّق الأعراض المَصُونة. تمهَّل فی عملك تَنَلْ أملك. ها أنا أنطلق ولا ارجع. الفضَّة مَعْدِن رنَّانٌ یَغْلِبُ وجودهُ فی اسبانیا و روسیّا و الهند والیابان؛ و هو یقبَل التطریق والذوبانَ ولا یصدأُ ولا یؤثّر فیهِ شیءٌ من الحوامض.

تمرین ۵ ـ سالم و صحیح و معتل افعال زیر را تعیین و نوعش را ذکر کنید:
بَزغَت الشمسُ ـ طَلَبنَ الخیر ـ فتَکْتُمَا بالعدوّ ـ أفَل الکوکبُ ـ یَزأرُ الأسدُ ـ رزُئَ فی مالهِ ـ تعرفون الحقَّ ـ یسُدُّ الخلل ـ نَرُدُّ المالَ ـ نَردُ المنهلَ ـ قُلْ شکواك ـ دَعِ الأمر ـ بِعِ الدنیا بالآخرة ـ نفوزُ بالظَّفَر ـ وُلِدَ المسیحُ فی بیت لحم ـ وقاك الله ـ فِ بوعدك ـ یُرْوَی عن المحدّثِ ـ إلوِ عن الضلالِ ـ اِعْصِ الشهوةَ ـ غُشیَ علیه ـ قَصَدْتُ الوطَنَ ـ حَشَدْنا العساکر.

تمرین شفاهی ـ با سرعت نوع افعال زیر را تعیین کنید:
وَدأ. قابل. مدَّ. وَدَّ. وَأد. أخَذ. أقْبَل. یَثِبُ. وری. یَفی. یَودُّ. أبَّ. آبَ. یَطأ. یوسِع. وَأی. اَوَی. واری. اِنوری. وَضؤ. وَهیَ. لَوی.

۴ ـ ثلاثی مزید

۲۲ ـ **فعل ثلاثی مجرّد** عبارتست از فعلی که **فقط حروف اصلی خود را دارا باشد و** حرفی بر آن افزوده نشده باشد مثل: نَصَرَ، عَرَفَ.

۲۳ ـ **فعل ثلاثی مزید** عبارتست از فعلی که **بر سه حرف اصلیش چیزی افزوده شده باشد.**

* **یك حرف** مثل: أکرَمَ، قَاتَلَ.
* **دو حرف** مثل: اِنْطَلَقَ، تَعاقَبَ.
* **سه حرف** مثل: اِستَغفرَ.

۲۴ ـ اگر **یك حرف بر ثلاثی مجرّد** افزوده شده باشد **سه وزن** ایجاد می‌شود:

* **أفعَلَ** با زیاد شدن **همزه در اولش** مثل: أخْبَرَ.
* **فَعَّلَ به تشدید عین‌الفعل** مثل: خَبَّرَ (خَبْبَرَ).
* **فاعَلَ با زیاد شدن الف بعد از حرف اول** مثل: خابَرَ.

	ف	ع	ل	
ا	خ	ـ	ر	**اَفْعَلَ**
	خ	ـ ـ	ر	**فَعَّل**
	خ	ا ـ	ر	**فاعَلَ**

۲۵ ـ اگر بر ثلاثی مجرّد **دو حرف** افزوده شود بر **پنج وزن** می‌آید:

* **اِنْفَعَلَ** با زیاد شدن **همزه و نون** مثل: اِنْقَبَلَ.
* **اِفْتَعَلَ** با زیاد شدن **همزه و تاء** مثل: اِقْتَبَلَ.
* **تَفَعَّلَ** با زیاد شدن **تاء و تشدید عین** مثل: تَقَبَّلَ (تَقَبْبَلَ).

* تَفاعَلَ با زیاد شدن تاء و الف مثل: تَقابَلَ.
* اِفْعَلَّ با زیاد شدن همزه و تشدید لام مثل: اِحمَرَّ (اِحْمَرْرَ).

		ف		ع		ل		
ا	ن	ق		ب		ل		اِنفَعَلَ
	ا	ق	ت	ب		ل		اِفتَعَلَ
	ت	ق		ب	ب	ل		تَفَعَّلَ
	ت	ق	ا	ب		ل		تَفاعَلَ
	ا	ح		م		ر	ر	اِفْعَلَّ

۲۶ ـ اگر بر ثلاثی مجرّد سه حرف افزوده شود بر دو وزن می‌آید:
* اِستَفْعَلَ با زیاد شدن همزه و سین و تاء مثل: اِسْتَغْفَرَ.
* اِفْعَوعَلَ با زیاد شدن همزه و واو و یکی از دو عین مثل: اِحْدَودَبَ.

			ف	ع			ل	
ا	س	ت	غ	ف			ر	اِسْتَفْعَلَ
		ا	ح	د	و	د	ب	اِفْعَوعَلَ

۲۷ ـ ثلاثی مزید ده وزن دارد:
اَفْعَلَ ـ فَعَّلَ ـ فاعَلَ * اِنفَعَلَ ـ اِفْتَعَلَ ـ تَفَعَّلَ ـ تَفاعَلَ ـ اِفعَلَّ * اِستَفْعَلَ ـ اِفْعَوعَلَ.

۲۸ ـ همهٔ ابواب ثلاثی مزید از هر فعل ثلاثی مجرّدی ساخته نمی‌شوند و آنچه از آنها مورد

استعمـال قرار می‌گیرد از کتب لغت شناخته می‌شود مثل: فَتَح که از آن وزن اَفْعَلَ و اِفْعَوعَلَ ساخته نمی‌شود.

تمرین ۶ ـ افعال مجرّد را از مزید تشخیص دهید:
حمامةٌ مرَّةً عطشت فأتت الی نهر ماء تشربُ و بقُربها نملةٌ وقعت فی الماء فأشرفت علی الهلاك. فلما عاینت الحمامةَ استغاثت بها فرمت لها تبنةً فی الماء فنجت من الموت. و إذا بصیَّادٍ خَرَج علی الحمامة فوتَرَ قوسَهُ لیقتلَها فعضَّت النملة رِجْلَ الصیَّاد فالتفتَ من الألم و تخلّصَت الحمامة.

تمرین ۷ ـ اوزان افعال زیر را ذکر و مجرّد آنها را تعیین کنید:
إمتَنَع. أدَّبَ. تَعَطَّفَ. صَبَرَ. تَناصَرَ. سَلَّم. إسوَدَّ. إستَرْحَمَ. أنزَلَ. رَابَطَ. إنفَتَحَ. تشاجَرَ. نَجَا. مَلَكَ. أعْرَضَ. إلْتَفَتَ. إكْتَسَبَ. أنْجَزَ. فَرَّحَ. إمتَزَجَ.

تمرین ۸ ـ ماضی غایب از افعال زیر بسازید و وزن آنرا ذکر کنید:
إنزوی ـ یتحامی ـ تستقرُّ ـ تناجین ـ تستوثقون ـ استغثتم ـ تختال ـ اِرتجین ـ تروّعین ـ ینحطّون ـ اصطدمتم ـ یستَمْرزن ـ اِنتَمَوْا ـ أبْقَیْتُمْ ـ تستوفیان ـ ینتدبْنَ ـ ینادیان ـ استشیری ـ تُثیران ـ تباطأ.

تمرین ۹ ـ اوزان ثلاثی مزید مأنوس از افعال زیر بسازید:
طَلَبَ ـ کَتَبَ ـ قَتَلَ ـ قرأ ـ نَصَرَ ـ فَتَح ـ عَلِمَ ـ عَرف ـ قَبلَ ـ ضَرَبَ.

۵ ـ رباعی مزید

۲۹ ـ **فعل رباعی بر دو نوع است:**

* **سالم** و آن عبارتست از فعلی که هیچ حرفی در آن مضاعف نباشد مثل: دَحْرَجَ.

* **مضاعف** و آن فعلی است که حرف اول آن مانند سوم، و دوم مانند چهارم باشد مثل: زَلْزَلَ.

۳۰ ـ **میزان رباعی** فَعْلَلَ به تکرار لام و اسم آنها مانند حروف ثلاثی است یعنی:

* **حرف اول** = فاء * **حرف دوم** = عین * **حرف سوم** = لام اوّل * **حرف چهارم** = لام دوم

۳۱ ـ **فعل رباعی مجرّد** آنست که به حروف اصلی آن چیزی زیاد نشده باشد مثل: دَحْرَجَ.

۳۲ ـ **فعل رباعی مزید** آنست که به حروف اصلی آن یك یا **دو حرف** افزوده شده باشد.

۳۳ ـ اگر بر رباعی مجرد **یك حرف** افزوده شده باشد یك وزن دارد و آن عبارتست از:

* تَفَعْلَلَ **به زیاد شدن** تاء مثل: تَدَحْرَجَ.

۳۴ ـ اگر بر رباعی مجرد **دو حرف** افزوده شده باشد، بر دو وزن می‌آید:

* اِفْعَنْلَلَ **به زیاد شدن همزه و نون** مثل: اِحْرَنْجَمَ.

* اِفْعَلَلَّ **به زیاد شدن همزه و تشدید لام دوم** مثل: اِقْشَعَرَّ.

۳۵ ـ **اوزان رباعی مزید سه وزن** است:

* تَفَعْلَلَ * اِفْعَنْلَلَ * اِفْعَلَلَّ.

		ف	ع		ل	ل		
ت	د	ح			ر	ج		تَفَعْلَلَ
ا	ح	ر	ن		ج	م		اِفعَنلَلَ
ا	ق	ش			ع	ر	ر	اَفْعَلَلَّ

۳۶ ـ همهٔ ابواب رباعی مزید از هر فعل رباعی مجرّدی ساخته نمی‌شوند و آنچه از آنها مورد استعمال قرار می‌گیرد، از کتب لغت شناخته می‌شود مانند: دَحْرَجَ که از آن دو وزن اِفْعَنْلَلَ و اِفْعَلَلَّ ساخته نمی‌شود.

تمرین ۱۰ ـ سالم و مضاعف افعال زیر را تشخیص دهید:
تَرَعْرَعَ الغُلامُ. إشمأزَّ من الطعام. دَحْرجْنا الحجرَ. تزلْزَلتِ الارض. کان السنّورُیُدَنْدِنُ فی بعض الغیطان.

تمرین ۱۱ ـ اوزان افعال زیر و سالم و مضاعف آنها را تعیین کنید:
اِکفَهَرَّ اللیل ـ تُزَعْزِعُ الریحُ الشجرَ ـ اِطمأنَّ بالاً یُبَیْطرونَ الدابة ـ تَجَلْبَبُوا بسوادِ اللیلِ ـ تَتَلَمَّذَ لاستاذٍ قدیرٍ ـ تَدَهْوَرَت السیارةُ ـ تزلزلت الارضُ ـ لا تَتَبَخْتَرْ ـ جَنْدَلَ السیَّافُ رأسَ المجرمِ ـ بَلْبَلْتَ خاطری ـ هَرْوِلْ فی مَشْیِكَ.

۶ ـ صیغهٔ ماضی

۳۷ ـ هر فعلی سه صیغه دارد: **ماضی و مضارع و امر.**

۳۸ ـ **فعل ماضی** فعلی است که دلالت بر حالت یا کاری می‌کند که در زمانی باشد پیش از زمانی که اکنون تو در آن هستی مثل: کَرُمَ و اَخَذَ (گرامی شد و گرفت) (یعنی قبل از امروز و امشب).

۳۹ ـ **آخر افعال ماضی همیشه مبنی است:**
* مبنی بر فتح مثل: ضَرَبَ و دَحْرَجَ و اِنطَلَقَ.
(اما اگر آخر آنها الف باشد: دعا ورمی فتح بخاطر دشواری ظهورش مقدر است زیرا الف قبول حرکت نمی‌کند.)
* مبنی بر ضم است اگر به **واو جمع** متّصل شود مثل: ضَرَبُوا.
* مبنی بر سکون است اگر به **ضمیر رفع متحرك** متصل شود مثل: ضَرَبْتُ.

۴۰ ـ **همزهٔ زائد در اول فعل ماضی:**

* در **چهار حرفی همزه قطع** مفتوح است مثل: اَکْرَمَ.
* در **پنج حرفی و شش حرفی، همزه وصل** مکسور است مثل: اِنْطَلَقَ، اِستَغْفَرَ و اِقشَعَرَّ.

۴ ← أ	۵ و ۶ ← اِ

۴۱ ـ هر حرفی که در فعل ماضی متحرّك باشد (بجز عین) **مطلقاً حرکتش فتحه** است مثل: اَکْرَمَ و تَدَحْرَجَ.

۴۲ ـ عین ثلاثی مجرد **مضموم** یا **مفتوح** یا **مکسور** است همانگونه که در: ضَرَبَ و کَرُمَ و عَلِمَ است و ضابطه و قاعده‌ای ندارد.

تمرین ۱۲ ـ افعال زیر را کاملاً اعراب‌گذاری کنید:

علم. عرف. نقل. انتقل. تأخّر. صبر. اکتسب. ملك. انطلق. شبع. اِستخرج. استعلم. تکلّم. تواری. اکتحل. اختلط. ازمع. قرّب. شدّد. احتفل. سخر. عمل.

تمرین ۱۳ ـ افعال ماضی مثالهای زیر را تعیین کنید:

لما شبَّ شِمْشون أنزلَ بالفلسطینیین أضراراً جسیمةً، منها انهُ امسك ثلاثماية ثعْلَب و ربط باذنابها مصابیح مضیئةً و سرَّحها فی حقولهم و کانت ایام الحصاد فاحترقت کل بیادر الفلسطینیین و کرومهم و زیتونهم. و لمّا رُبط شمشون بحبلین و دُفع الی أیدی الفلسطینیین قطع الحبلَین کخیط. ولما عجز الفلسطینیون عن ان یقبضوا علی شمشون رشَوا امرأتهُ بالفضَّة لکی تدفعهُ الیهم. ولما علمت ان قُوَّتهُ فی شعر رأسهِ حلقتهُ. و هو نائم، واسلمته الیهم. ففقأواعینیه و ربطوه بسلاسل طرحوه فی السجن.

۷ ـ صیغهٔ مضارع

۴۳ ـ **فعل مضارع** عبارتست از آنچه بر حالت یا کاری در زمان **حال** یا **آینده** دلالت کند مثل: یَکُونُ و یَتَکَلَّمُ که می‌توان گفت «می‌باشد» و «سخن می‌گوید» اکنون یا فردا.

۴۴ ـ **فعل مضارع** از **ماضی** ساخته می‌شود و باید در اوّل ماضی یکی از حروف مضارعه را بیفزائیم.

۴۵ ـ **حروف مضارعه** چهار حرفند: **ا ـ ن ـ ی ـ ت** مانند:

اَتَکَلَّمُ نَتَکَلَّمُ یَتَکَلَّمُ تَتَکَلَّمُ

(و حروف مضارعه یا مضمومند و یا مفتوح).

۴۶ ـ **حرف مضارعه وقتی مضموم است** که فعل ماضی آن **چهار حرف** داشته باشد مثل:

زَلزَلَ ← یُزَلزِل و اکرم ← یُکْرِمُ

۴۷ ـ **وقتی فعل ماضی سه حرفی یا پنج حرفی یا شش حرفی** باشد **حرف مضارعه مفتوح** است مثل:

ضَرَبَ ← یَضْرِبُ و اِنْطَلَقَ ← یَنْطَلِقُ و اِستَغْفَرَ ← یَسْتَغفِرُ

۴۸ ـ در **ماضی سه حرفی** که حرف مضارعه بر سر آن بیاید:

* **فاءالفعل** آن **ساکن** می‌شود مثل: یَضْرِبُ.

* برای **عین‌الفعل** آن **قاعده‌ای نیست** مثل: یعلَم، ینصُر، یضرِبُ.

۴۹ ـ **اگر حروف مضارعه** بر سر فعل ماضی **بیش از سه حرفی** بیایند:

* **حرف ماقبل آخر همیشه مکسور** می‌شود مثل: یُدَحْرِجُ.

و اگر در **اول ماضی همزه‌ای** باشد قبل از تطبیق این قاعده **حذف می‌شود**. مثل:

اِنطلق ← (ا)نطلق ← ینطَلِقُ.

* و اگر در اوّل ماضی آن **حرف تاء** باشد، **ماقبل آخر آن مفتوح** می‌شود مثل:

تَدَحْرَجَ ← یَتَدَحْرَجُ

۵۰ ـ **آخر فعل مضارع، معرب یعنی متغیّر است**. یعنی برحسب عوامل مرفوع و منصوب و

مجزوم می‌شود (به درس اعراب رجوع شود) مثل: یضربُ، لَنْ یَعْلَمَ، لم یَنْطَلِقْ.

تمرین ۱۴ ـ از افعال زیر مضارع بنا کنید و حرکت همهٔ حروف آن را بگذارید:
عَزَمَ. مکَثَ. تَمارض. مرَّضَ. إعتزَلَ. تمسَّكَ. أسرَعَ. خالَطَ. بَلَغَ. شیَّدَ. کَبَرَ. مرِضَ. إضطَرَبَ. تمایَلَ.

تمرین ۱۵ ـ حرکت حرف مضارعه را در افعال زیر بگذارید:
یمتحن. نسلّم. نستمع. نبتهج. یأخذون. یعرفون. اسافر. تصعد. نکرّر. نفتتح. یموت. یکرمان. اصوم. اصلّی. تصفح. یرسلن.

تمرین ۱۶ ـ زیر فعل ماضی یك خط و زیر فعل مضارع دو خط بگذارید:
لما کثرت الناس کَثُرت رذائلُهم فأسخطوا الله حتی عزم علی ابادة بنی البشر بطُوفان عرمرم لکنَّهُ استبقی منهم نوحاً و بنیهِ لانهم کانوا یحبّون الفضیلة و یَعمَلون الصلاح. ثم او عز الی نوح ان یصنع فُلکاً رحباً و یَطلیَهُ بالقار و یُدخل الیهِ من جمیع البهائم و الطیور. فلما دخل نوح الفُلك هو و امرأتهُ و بنُوهُ و نساؤُهم فاضتِ البحارُ وهطلتِ الامطارُ اربعین نهاراً و اربعینَ لیلةً حتی غمَرَ الماءُ وجه الارض و علا فوق الجبال و تلاشی کل شئ الا الفُلك.

تمرین ۱۷ ـ ماضی را به مضارع و مضارع را به ماضی با حفظ اشخاص آن تبدیل کنید. مثلاً:
قُلتم = تقولون تأکلین = أکلت
صَرَفْتَ ـ کَتَبوا ـ یَعْلَمان ـ یَنْصَرِفْنَ ـ ذَهبتُنَّ ـ خَرَجْتِ ـ دَعَوا ـ یُکْرمان ـ إنْطَلَقْنا ـ تَوَجَّهْتُم ـ تُحاسِبُونَّ ـ تُعْلَمینَ ـ فَرَرْتُ ـ عُدْتُنَّ ـ تَعْتَرِفْنَ ـ جَال ـ تَبیعانِ ـ نُحِبُ ـ یُزَعْزِعْنَ ـ سُدْتُما.

۸ ـ صیغهٔ امر

۵۱ ـ **امر صیغه‌ایست** که به وسیلهٔ آن از شخص مخاطب حالت یا عمل فعلی را در آینده می‌خواهیم مثل: کُنْ و اُکتُب.

۵۲ ـ **فعل امر از مضارع ساخته می‌شود:**

* **به حذف حرف مضارعه از اوّلش** مثل:

تَتَقَدَّمُ ← (ت) تقَدَّمْ ← تَقَدَّمْ

* و آنگاه اگر **ماضی سه حرفی** یا آغاز شده به همزهٔ زائد باشد همزه‌ای در اوّل آن می‌افزائیم (و این همزه همزهٔ قطع در رباعی و همزهٔ وصل در غیر آن است) مثل:

ضَرَبَ = یَضْرِبُ ← (یِ) ضْرِبُ ← اِضْرِبْ

اَحْسَنَ = یُحْسِنُ ← (یِ) حْسِنُ ← اَحْسِنْ

آخر فعل امر مبنی است یعنی تغییر نمی‌کند. و مبنی است:

* بر سکون، اگر آخر آن از حروف علّه خالی باشد مثل: اُنْصُرْ.

* بر **حذف حرف علّه** از آخر فعل **ناقص** مثل:

رَمی، یَرْمی ← اِرْمِ غَزا، یَغزُو ← اُغْزُ اَعْطی، یُعطِی ← اَعْطِ

* بر **حذف نون** اگر به الف تثنیه یا واو جمع متصل شده باشد مثل: اُنْصُرا اُنْصُرُوا.

۵۴ ـ **همزهٔ امر:**

* در **مضموم‌العین** از مضارع ثلاثی **مضموم** می‌شود مثل: اُنْظُرْ

* در **رباعی مفتوح** می‌شود مثل: اَکْرِمْ

* در **غیر این دو مکسور** می‌شود مثل: اِعلَمْ و اِضْرِبْ و اِنْطَلِق.

۵۵ ـ **همزهٔ وصل** عبارتست از همزه‌ای که در ابتدای کلام تلفّظ شود مثل: اِجْلِسْ یا رجُل، و در میان کلام تلفّظ نمی‌شود مثل: یارجُل اَجْلِسْ = یا رجُل [اَ]جْلِسْ.

۵۶ ـ **همزهٔ قطع** عبارتست از همزه‌ای که همیشه تلفّظ شود چه در اوّل کلام باشد و چه در میان آن مثل: اَقْبِلْ یارجُلُ و یارجُلُ اَقْبِلْ.

۵۷ ـ **مضارع غایب یا متکلّم به طریقهٔ خاصی به صورت امر درمی‌آیند که آن راامر به لام می‌گویند:** یعنی در اوّل مضارع لام جازمه افزوده می‌شود و حرکتش:

* **کسر است** مثل: لِیَضْرِبْ، لِأُؤَدِّبْ
* **مگر بعد از واو و فاء که ساکن می‌شود** مثل: فَلْتَطِبْ نفسُك وَلْیَکُنْ ما تشاء

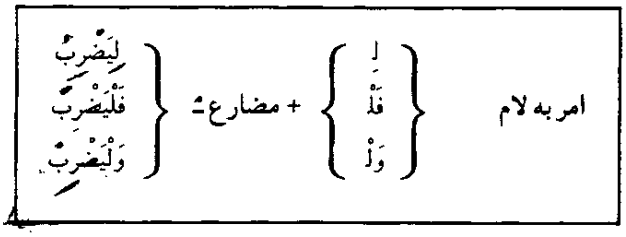

تمرین ۱۸ ـ از افعال زیر فعل امر بنا کنید و همزهٔ امر را (اگر وجود دارد) اعراب‌گذاری کنید:
تُحْسِنُ الی الفقیر. تُکرِمُ الضعیف. تشرَبُ الماءَ. تأخُذُ المال. ترکب الخیل. تنطلقُ الی الجبل. تَسْتَغْفِرُالله. تأخَّرَ عن القدوم. تأمَّلَ فی العواقب.

تمرین ۱۹ ـ از افعال مضارع جمله‌های زیر فعل امر بنا کنید:
النَّبات جسمٌ نامٍ یتولَّد و یحیا و یموت فی مکانِه. و حیاةُ النبات تُغایر حیاة الحیوان لان الثانی یمکنهُ ان یتحرَّك باحثاً عن غذائِه و یحسّ باللذة و الالم بخلاف الاوَّل فانهُ ثابتٌ فی الا رض یتغذّی من الموادِّ التی تکتنفُ جذورهُ لا احساس لهُ والنبات بالنظر لاعضائِه و حیاته یرتفع عن المعادن. والإنسان بالنظر لعقلِه وادبه یرتفع عن سائر انواع الحیوان.

تمرین ۲۰ ـ افعال امر زیر را تماماً اعراب‌گذاری و همزهٔ وصل و قطع آنرا هم معین کنید:
انظر. ارحل. تعال. تقدَّموا. جرِّدا. انقطع. ادخل. استعمل. اکرم. اطرب. استغفر. احذر. اسلم. اعلم. انتقل. استخبر.

تمرین ۲۱ ـ مضارع و سپس امر از افعال زیر بسازید و آنرا اعراب‌گذاری کنید:
سَعَی ـ رَوَی ـ إتّقَی ـ إطْمَأنَّ ـ إحْتَمَی ـ أقَالَ ـ فَازَ ـ تغنَّی ـ وَافَی ـ إخْضَرَّ ـ قَصَّ ـ إستَرخی ـ قَرَأ ـ تَدَاعَی ـ أفَاقَ ـ إصطادَ ـ إحتَلَّ ـ بَاعَ ـ تَأمَّلَ ـ إستَفَادَ

۹ ـ لازم و متعدّی

۵۸ ـ هر فعلی به فاعلی (که آنرا بجا آورد) احتیاج دارد که **آن فاعل:**
* یا **ظاهر** است مثل: جَلَس الواقفُ، یضربونَ
* یا **مستتر** است مثل: اِلعَبْ (انتَ)

۵۹ ـ **افعال بر دو قسمند:**
* **لازم** و آن فعلی است که به فاعل اکتفا کند و به **مفعولٌ به احتیاج ندارد** مثل: جاءَ الوَلَدُ
* و **متعدّی** آنست که به فاعل اکتفا نکند و **مفعولٌ به بخواهد** مثل: کَسَرَ الخادم ابریقاً.

۶۰ ـ **فعل ثلاثی مجرّد** لازم غالباً وقتی متعدّی می‌شود که از وزن **فَعَلَ** به دو وزن: **أفْعَلَ** یا **فَعَّلَ** نقل شود مثل:
دامَ (لازم) ← أدامَ (متعدّی)
کَرُمَ (لازم) ← أکْرَمَ (متعدّی) و کَرَّمَ (متعدّی)

۶۱ ـ **فعل متعدّی بر دو قسم است:**
* **معلوم** و آن فعلی است که **فاعلش شناخته شده باشد** مثل: بَری التلمیذُ قَلَماً.
* **مجهول** و آن فعلی است که **فاعلش از شنونده مخفی باشد** و مفعول نایب فاعل شده باشد مثل: بُرِی القَلَمُ.

۶۲ ـ **فعل مجهول از فعل متعدّی ساخته می‌شود** و مفعول‌به نایب فاعل می‌شود مثل:
ضَرَبَ زیدٌ سلیماً ← ضُرِبَ سلیمٌ

۶۳ ـ **فعل مجهول از فعل لازم هم ساخته می‌شود:**
* **اگر متعدّی به حرف باشد:**

قَبَضَ الحارسُ على اللّصّ ← قُبِضَ على اللّصّ

* اگر بعد از آن ظرف باشد:

صَامَ العابدُ آذارَ ← صيمَ آذارُ صيمَ فی آذارَ

* اگر بعد از آن مصدر باشد:

اِحْتَفَلَ الجمعُ اِحتفالاً عظيماً ← أُحتُفِلَ احتفالٌ عظيمٌ

۶۴ ـ ماضی مجهول از ماضی معلوم ساخته می‌شود:

به کسر ماقبل آخر و ضمّ هر حرف متحرك قبل از آن مثل:

أَكَلَ ← أُكِلَ . اِسْتَقْبَلَ ← أُسْتُقبِلَ

۶۵ ـ مضارع مجهول از مضارع معلوم ساخته می‌شود:

به ضمّ اوّل آن و فتح ماقبل آخر آن مثل:

يَعْلَمُ ← يُعْلَمُ . يَكتُبُ ← يُكتَبُ. يُكْرِمُ ← يُكْرَمُ

تمرین ۲۲ ـ در افعال زیر فعل لازم و متعدی را از هم تشخیص دهید:

القبيح لا يُذكَرُ. والجميلُ لا يُنْكَرُ. والرَّسولُ لا يُقْتَلُ. والخلق لا تُعامَل إلاّ باحسان. و كما يَدين الفتى يُدان.

بقَـدْر الكـدّ تُكتَسبُ المعـالى و من طَلَبَ الـعُـلى سهـرَ الليالـى

مَن غالبَ الحقّ غُلبَ: و مَن استَهانَ بالدين سُلِبَ ـ مَن لؤُمَ طبعهُ لا يُعلى لهُ قَدرٌ ولا يُشركَ فی أمانةٍ ولا يؤمن علی خيانةٍ فهو يُعمرّ دنياه بخراب آخرتهِ.

تمرین ۲۴ ـ افعال زیر را متعدی کنید:

بَرَدَ ـ نَبَتَ ـ جَلَسَ ـ خَافَ ـ وَقَفَ ـ ظَهَرَ ـ جاعَ ـ مَرِضَ ـ ذَهَبَ ـ غَابَ ـ أَمِلَ ـ فَزِعَ ـ كَفَرَ ـ سَارَ ـ مَشَى ـ وَضَحَ ـ يَئِسَ ـ بَعُدَ ـ زَهَدَ ـ نَزَلَ

تمرین ۲۵ ـ جمله‌های زیر را مجهول کنید:

إنْتَقَدَ الأديبُ الشعرَ. إسْتَظرَفَ الضيفُ الحديثَ. إمتحنَ الصائغُ الذهبَ. إفْتَتَحَ الرئيسُ الحفلةَ. روَّى القصَّاصُ الحكايةَ. ردَّ التاجرُ المالَ. قرأَ التلميذُ الكتابَ. جَلَسَ الواقفُ على الكرسيِّ. سارَ الجيشُ يومين. إسْتَغاث الفريق بالصَّيَّاد. نَالَ الطالبُ الشهادةَ. أصابَ المَرَضُ الجُنُودَ. يستميتُ المُدافعُ عَن الوطنِ. صَادَفَ المسافرُ قافلةً.

تمرين ۲۶ ـ افعال زير را به صورت معلوم درآوريد:
أُقتيدَ ـ بِيعَ ـ أُسْتُقْصِيَ ـ رُمِيَ ـ بُودِرَ ـ أُكْرِمَ ـ صِيدَ ـ صُودِقَ ـ أُمْتُحِنَ ـ رُجِي ـ أُرْتُقِي ـ دِينَ ـ صُودِرَ ـ سِيقَ ـ بِيعِ ـ أُقْصِيَ ـ تُبُودِلَ ـ أُصْطُفِي ـ قُوطِعَ ـ أصطِيدَ.

۱۰ تقسيم اسم

۶۶ ـ **اسم عبارتست** از هر كلمه‌ای كه بر معنی تامّ غيرمقيّد به زمانی دلالت كند مثل: ورقة، يوسف، إكرام.

۶۷ ـ **اسم متصرف و غيرمتصرف، جامد و مشتق است:**

۶۸ ـ **اسم متصرف** عبارتست از اسمی كه:

مثنیٰ	جمع	مصَغّر	و منسوب شود
↓	↓	↓	↓
مَدينتان	مُدُنٌ	مُدَيْنَة	مَدَنِيّ

۶۹ ـ **اسم متصرّف** بر دو نوع است: **موصوف و صفت.**

۷۰ ـ **اسم غيرمتصرّف** آنست كه به يك صورت باقی بماند و جمع و مصغّر و منسوب نشود.

۷۱ ـ **اسمهای غيرمتصرّف** شش اسم و عبارتند از:

ضمیر	اسم اشاره	اسم موصول
↓	↓	↓
هو	هذا	الذی
اسم استفهام	**اسم شرط**	**ظرف**
↓	↓	↓
ما	مَن	حَیثُ

۷۲ ـ **اسم جامد** عبارتست از اسمی که از لفظ **فعل گرفته نشده باشد** مانند: رجُل، یوسف.

۷۳ ـ **اسم مشتق** عبارتست از اسمی که از لفظ **فعل گرفته شده باشد** مانند:
اِکْرامٌ (اَکْرَمَ) ـ مَطْبَخٌ (طَبَخ) ـ مِبرَدٌ (بَرَدَ)

۱ ـ موصوف

۷۴ ـ **اسم موصوف** عبارتست از لفظی که صلاحیت توصیف داشته باشد و به غیر آن منعوت باشد مانند:
رجل (عظیم) ـ مدینة (جمیلة) ـ شجرة (باسقة) ـ اِکرام (وافر)

۷۵ ـ **موصوف** بر دو نوع است: **جامد و مشتق.**

۷۶ ـ **اسم موصوف جامد** بر دو نوع است:

اسم علم	اسم جنس جامد
↓	↓
دمشق	ثعلب

۷۷ ـ **اسم موصوف مشتق** بر دو نوع است:

مصدر	اسم جنس مشتق
↓	↓
بَناء (بَنی)	مَلعَبٌ (لَعِبَ)

۷۸ ـ **اسم جنس مشتق** بر دو نوع است:

اسم مکان و زمان	**اسم آلت**
↓	↓
مَجلسٌ (جَلَسَ)	مفتاحٌ (فَتَحَ)

۲ ـ صفت

۷۹ ـ **اسم صفت** لفظی است که به موصوف اضافه شود تا بیان حالت آنرا بکند مثل: (شَجَرَةٌ) نامیةٌ ـ (شَیْخ) جَلیلٌ.

۸۰ ـ **اسم صفت بر دو نوع است: جامد و مشتق.**

۸۱ ـ **صفت جامد** عبارتست از **اسم منسوب** مثل: عَرَبیٌّ.

۸۲ ـ **صفات مشتق پنج صفتند:**

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، صفت مشبّهه، افعل‌التفضیل.

تمرین ۲۷ ـ زیر موصوف یك خط و زیر صفت دو خط بکشید:

الـرجـل الکـریم. الزَّهرة الجمیلة. الدواء المُرُّ. الکلب الأمین. النَّمِر الشرس. البیتُ الأبیض. النَّصیحة الحکیمة. النَّهر العمیق والسریع. الماء الصافی. الحَمَل الودیع. النافذة الضیّقة. الضَّرْب الشدید. الوحدة المملَّة.

تمرین ۲۸ ـ جامد و مشتق کلمات زیر را تشخیص دهید:

مفتاح الباب. أکرَمُ الناس. مَجْلِس القوم. قصبة مرضوضة. عُصفور طائر. حَجَر کِلس. الأرُزُّ طعام مغذٍّ. جلاء المعادِن. أبراج الحمام. مِنْقار الطّائِر. مرارةُ الدواء، سمّ الحیَّة.

تمرین ۲۹ ـ صفات قسمت چپ را موافق با موصوف‌های قسمت راست مرتب کنید:

۱ ـ الحِمْل. السماء. الثلج. الحَيّة. الغناء. الهاوية.
۲ ـ الجُنْدی. النار. النَّجم. الكَلْب. الزُّجاج. المرآة. الكذب.
۳ ـ الذئب. العُشْب. الولد. الحَفْل. النَهْر. الرّيش. الكتاب.

۱ ـ الزرقاء. الابيض. الثقيل. العميقة. السامّة. الرخيم.
۲ ـ المُخْجِل. الشجاع. الحامية. المُنير. الصّقيلة. الشفّاف. الأمين.
۳ ـ المُطيع. النافع. الاخضر. الخصيب. السريع. الشرس. الخفيف.

تمرين ۳۰ ـ افعال زير را بصورت موصوف از لفظ همان افعال درآوريد مثلاً: غفر = غفران
غَزا. غَسَلَ. غَدرَ. عَتَبَ. سَمَع. غاصَ. غَضِبَ. غَوَى. سَمَحَ. دعا. ضَرَّ. حَسَدَ. روَى. بَنىٰ. وَدَعَ. كَتَبَ. طَلَبَ. باعَ. نامَ. بَرَعَ.

تمرين ۳۱ ـ نوع اسمهائی را که زير آنها خط كشيده شده است تعيين كنيد مثلاً:
ضعيفاً: متصرّف. صفت. مشتق.
شیء: متصرّف. موصوف. جامد.
اسدٌ و ثعلبٌ ـ أَسَد شاخ و اصبح ضعيفاً فلم يقدرْ على شيءٍ من الوحوش فاراد ان يحتال لنفسهِ فی المعيشة فتمارضَ فی بعض المغاور و كان كلَّما اتاه زائر من الوحوش افترسه.

فاتی الثعلب يوماً و وقف على الباب مسلّماً عليه قائلا له: «كيف حالك يا سيّدَ الوحوش.» فقال له الاسدُ: «مالك لا تدخل يا ابا الحُصَين؟» فقال له الثعلب: « يا سيّدُ، قد كنتُ عَوّلْتُ على هذا غير أنی ارى عندك آثار اقدام كثيرٍ قد دخلوا ولا ارى أن خرج منهم احد.»

۱۱ ـ اسم علم و اسم جنس

۸۳ ـ **اسم علم** عبارتست از هر کلمه‌ای که بر شخص یا حیوان یا شیء معینی دلالت کند مثل: ابراهیم، بارود، دمشق.

۸۴ ـ **اسم جنس** عبارتست از آنچه بر شخص یا حیوان یا چیزی غیرمعین دلالت کند که داخل جنس واحدی باشد مثل: رَجُلٌ، کَلبٌ، مدینةٌ.

۸۵ ـ **اسم جنس** دو نوع است: **جامد** و **مشتق**.

۸۶ ـ **اسم جنس مشتق** عبارتست: **اسم مکان** و **اسم زمان** و **اسم آلت**.

۸۷ ـ **اسم مکان** صیغه‌ای است که دلالت بر جای وقوع فعل کند مثل: مَطبَخ.

۸۸ ـ **اسم زمان** صیغه‌ای است که دلالت بر وقت وقوع کند مثل: مَغرِب.

۸۹ ـ **اسم مکان و زمان** بنا می‌شود از **فعل ثلاثی مجرد** بر وزن:

* مَفْعَل:
  - در **مضموم العین** در مضارع: طَبَخَ یَطْبُخُ ← مَطْبَخ
  - در **مفتوح العین** در مضارع: ذَبَحَ یَذْبَحُ ← مَذبَح
  - در **فعل ناقص**: رَمی، یرمی ← مرمی

* مَفْعِلْ: در **مکسور العین در مضارع**: ضَرَبَ، یَضْرِبُ ← مَضْرِبْ

یَ	فْ	عـ	لُ	=	مَفْ	عـ	ل
		ـُـَ		←		عَ	
		ـِ		←		عِ	

۹۰ ـ **اسم مکان و زمان** از بیش از سه حرفی بر وزن **مضارع مجهول** با تبدیل حرف مضارعه

به میم مضموم ساخته می‌شود:

ماضی	مضارع معلوم	مضارع مجهول	اسم مکان و زمان
اِستَشفی	یَستشفی	یُسْتَشفی	مُسْتشفَی
زلزَلَ	یُزَلْزِلُ	یُزَلزَلُ	مُزَلْزَل

۹۱ ـ **اسم آلت** عبارتست از صیغه‌ای که دلالت بر وسیلهٔ **عمل فعل** کند مثل: مِعْوَل، مِبْرَد.

۹۲ ـ **اسم آلت** از ثلاثی مجرّد متعدّی بنا می‌شود و بر سه **وزن** می‌آید:

* **مِفْعَلْ** مثل: بَرَدَ ← مِبْرَد
* **مِفْعَلَة** مثل: کَنَسَ ← مِکنَسَة
* **مِفْعال** مثل: فَتَح ← مِفتاح.

تمرین ۳۲ ـ اسم علم را از اسم جنس در کلمات زیر تشخیص دهید:

الله. سماء. أرض. شَمس. آدَم. حَوّا. رَجُل. غُلام. اِبْرَاهیم. أسماء. سَلمیٰ. سَعْدیٰ. ورقة. رِیشَة. نُوح، مصر. أخْ. أُخت. العاصی. اللیطانی. نَهر. جَبل. مدینة. دِمَشق. حِمْص. باریس. شَجرة. صَنوبر. فاس. جزیرة. الجزائر. خُرطوم. الخرطوم.

تمرین ۳۳ ـ در جاهای خالی اسم علم یا اسم جنس موافق معنی ذکر کنید:

... أوَّلُ رجُلٍ و... اوّل امرأةٍ ـ ... عاصمة تونس ـ ... اکبر مُدُن مصر ـ ... هو اعلی جبل فی لبنان ـ ... اجود نواحی الشرق هواءً ـ ... یحمل الأثقال و... یجرُّ العَجَلات ـ یأکل الدجاج ... کلینا اسمهُ ... و کلبتُنا اسمها... و هِرَّتنا اسمها...

تمرین ۳۴ ـ مضارع معلوم افعال زیر را با ضبط حرکت عین آن ذکر کنید و اسم مکان و اسم زمان و حرکت آنها را بنویسید:

حَطَّ. وَقَفَ. قامَ. نَبَـعَ. نَزَلَ. جَمَعَ. أوَی. وَلَدَ. دَرَسَ. جَری. صَبَّ. وَرَدَ. سَعی. نَفَذَ. شَوی. رَبِح.

صَرَفَ. کَتبَ.

تمرین ۳۵ ـ از افعال جمله‌های زیر اسم آلت بسازید:
سَنَّ السکینَ. وَزَنَ القمحَ. لَعَق الاکلَ. نَشَرَ النجّارُ. طَرقَ الحدّادُ. غَزَلَتِ المرأةُ. زَلَجَ البابَ. صَفَا الماءُ. قلَی الطباخُ. غَرَفَ القِدْرَ. فَتَحَ الباب. بَرَدَ الحدیدَ. قَلَعَ الحَجَرَ. بَری القَلَم. قصَّ الخیاط. رَقی الدَرجاتِ. حَکَّ الذهب. نَجَلَ الحاصدُ. کَنَسَ الدارَ.

۱۲ ـ مصدر

۹۳ ـ **مصدر** عبارتست از کلمه‌ای که دلالت بر حالت یا کاری بدون زمان بکند مثل: اَخْذٌ (اَخَذَ)، تَسلیمٌ (سلَّمَ).

۹۴ ـ **فعل ثلاثی مجرّد** دارای اوزان زیادی است که از کتب لغت شناخته می‌شود مثل:
نَصْرٌ (نَصَرَ) ـ جُلوسٌ (جَلَسَ) ـ بناءٌ (بَنی) ـ کَرَمٌ (کَرُمَ) ـ زِراعَةٌ (زَرَعَ).

۹۵ ـ از **فعل ثلاثی مزید** مصدر قیاسی است و به ترتیب زیر بدست می‌آید:

* اَفْعَل	اِفعالاً	مثل	اَکْرَمَ اِکْراماً
* فَعَّلَ	تَفعیلاً و تفعِلَةً	مثل	قَدَّمَ تَقْدیماً و تَقْدِمَةً
* فاعَلَ	فِعالاً و مُفاعَلَةً	مثل	نازَعَ نِزاعاً و مُنازَعَةً
* اِنْفَعَل	اِنفِعالاً	مثل	اِنکَسَرَ اِنکساراً
* اِفتَعَلَ	اِفتِعالاً	مثل	اِجْتَمَعَ اِجْتِماعاً
* تَفَعَّلَ	تَفَعُّلاً	مثل	تَأَخَّرَ تَأَخُّراً
* تفاعَلَ	تَفاعُلاً	مثل	تباعَدَ تَباعُداً
* اِفْعَلَّ	اِفْعِلالاً	مثل	اِحْمَرَّ اِحمراراً
* استَفْعَلَ	اِستِفْعالاً	مثل	اِستَرْحَمَ اِسْتِرحاماً
* اِفْعَوْعَلَ	اِفعیعالاً	مثل	اِحْدَوْدَبَ اِحدیداباً

۹۶ ـ **مصدر فعل رباعی مجرّد قیاسی** است:

* فَعْلَلَ، فَعلَلَةً و فِعلالاً مثل: دَحْرَجَ، دَحْرَجَةً و دِحْراجاً یا زَلزَلَ، زَلزَلَةً و زِلزالاً.

۹۷ ـ **مصدر فعل رباعی مزید قیاسی** است و به ترتیب زیر بدست می‌آید:

* تَفَعْلَلَ	تَفَعْلُلاً	مثل	تَدَحْرَجَ تَدَحْرُجاً
* اِفْعَنْلَلَ	اِفْعِنلالاً	مثل	اِحرنجم اِحرنجاماً
* اِفْعَلَلَّ	اِفْعِلّالا	مثل	اِطْمَأَنَّ اِطْمِئناناً

۹۸ ـ برای افعال ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و رباعی مجرد و رباعی مزید مصدر دیگری نیز به اسم **مصدر میمی** وجود دارد زیرا اول آن میم است.

۹۹ ـ **مصدر میمی** ساخته می‌شود از فعل ثلاثی مجرد بر وزن:

* **مَفْعِلْ** در مثال واوی مثل: وَعَدَ = مَوْعِد ـ وَرَدَ = مَورِد

***مَفْعَلْ** در غیر آن مثل: اَکَلَ = مَأکَل ـ شَرب = مَشْرَب

۱۰۰ ـ **مصدر میمی** از فعل غیرثلاثی مجرد بر وزن مضارع مجهول آن فعل با تبدیل حروف **مضارعه به میم مضموم** بدست می‌آید. مثل:

ماضی	مضارع معلوم	مضارع مجهول	←	مصدر میمی
اِنحَدَرَ	یَنْحَدِرُ	یُنحَدَرُ	←	مُنْحَدَرٌ
دَحْرَجَ	یُدَحْرِجُ	یُدَحْرَجُ	←	مُدَحْرَجٌ

تمرین ۳۶ ـ از افعال زیر مصدر میمی بسازید:

قَدِمَ. نامَ. سَعَلَ. أَقْبَلَ. نازَعَ. صَلّی. وَرَثَ. رَجَعَ. إسْتَعَدَّ. أَمْطَرَ. وَصلَ. ثابَرَ. شَمَّرَ. وَثَبَ. شَدَّدَ. کَتَمَ. إشْتَمَّ. إنقَسَم. وافَقَ. إسْتَودَعَ.

تمرین ۳۷ ـ از مصادر زیر فعل ماضی بسازید:
نُحُولٌ. طهارَةٌ. مَرَضٌ. صُراخٌ. نبوغٌ. عِلْمٌ. عُطاسٌ. حِياكَةٌ. عُذُوبَةٌ. عَطَشٌ. نُهوض. ظَرافةٌ. فَرَحٌ. بِناء. كِتابَةٌ. وضوح. نُعومَةٌ. قُعودٌ. خياطةٌ. مَدْح.

تمرین ۳۸ ـ مصادر افعال زیر را بنویسید:
تَحَكَّمَ. إسْتَرْحَمَ. إصْفَرَّ. أبْدَعَ. بارَحَ. تواضَعَ. إحْتَلَّ. إنْدحَرَ. اِسْتَدعى. تَفَكَّرَ. تَبادَلَ. اِسْتَعد. إعْتَلَّ. ناضَلَ. اِسترْضى. بادَرَ. حامى. أصْدَرَ. اِستحْسنَ. تَقاسَمَ.

تمرین ۳۹ ـ از افعال زیر مصدر بسازید:
سَأَلَ. وَعدَ. بَكى. طافَ. زَأَرَ. حَرَثَ. هاجَ. سَعلَ. نَهقَ. رَجَعَ. عوىَ. حَفرَ. قامَ. قَدِمَ. صَعدَ. شَوى. زادَ. غَسَلَ. سَمَحَ.

۱۳ ـ صفت: اسم فاعل و اسم مفعول

۱۰۱ ـ **اسم فاعل** صیغه‌ای است که دلالت بر کنندهٔ کار می‌کند مانند:
ضارِبٌ (کسی که زده است) ـ مُستغْفِر (کسی که پوزش می‌طلبد).

۱۰۲ ـ **اسم فاعل** از **ثلاثی مجرّد** بر وزن **فاعل** می‌آید مثل:

فَ عَ لَ ← فَ اعِ لٌ
دَ رَ سَ ← د ا ر سٌ

۱۰۳ ـ **اسم فاعل** از غیرثلاثی مجرد بر وزن **مضارع معلوم** فعل با تبدیل **حرف مضارعه به میم مضموم** و کسر ماقبل آن ساخته می‌شود مثل:

ماضی	مضارع معلوم	اسم فاعل
أَكْرَمَ	يُكرِمُ	مُكرِمٌ
تَقاتَلَ	يتقاتَل	مُتقاتِل
تَدَحْرَجَ	يَتدَحْرَجُ	مُتدَحْرِجٌ

۱۰۴ ـ **اسم مفعول** صیغه‌ایست که دلالت می‌کند بر آنچه کار بر آن واقع شده است مثل:
مَضروب (کسی که زده شده است) ـ مُکرَّم (بزرگ داشته شده).

۱۰۵ ـ **اسم مفعول از ثلاثی مجرد** بر وزن **مفعول** می‌آید مثل:

ف ع ل ← م ف ع و ل

ک ت ب ← م ک ت و ب

۱۰۶ ـ **اسم مفعول** از **غیرثلاثی مجرّد** بر وزن **مضارع مجهول** آن فعل با تبدیل **حرف مضارعه** به **میم مضموم** می‌آید مثل:

ماضی	مضارع معلوم	مضارع مجهول	اسم مفعول
قَدَّمَ	يُقَدِّمُ	يُقَدَّمُ	مُقَدَّمٌ

۱۰۷ ـ **اسم مفعول** از **افعال متعدّی** بنا می‌شود چه این افعال خودبخود متعدّی باشند و چه به حرف متعدّی شده باشند مثل:

اِستَخْرَجَ الذَّهَبَ	=	ذَهَبٌ مُسْتَخرَجٌ
تَباعَدَ عن المدينَةِ	=	مَدينَةٌ مُتَباعَدٌ عنها
جَلَسَ على المقعَدِ	=	مَقعَدٌ مَجلوسٌ عليه
اشارَ الى الفتى	=	فتىً مُشارٌاليه

غَضَبَ على المجرِم = مجرِمٌ مغضوبٌ عليه

۱۰۸ ـ **مشتقات فوق ثلاثی مجرّدی** که به یك لفظ هستند سه مشتقند: **اسم مفعول ـ مصدر میمی و اسم مکان و زمان** که برحسب معنی آنها را از هم تمیز می‌دهیم.

فعل ۴ـ۵ـ۶	← فعل مجهول	اسم مفعول مصدر میمی اسم مکان و زمان

تمرین ۴۰ ـ اسم فاعل و اسم مفعول عبارات زیر را بیان کنید:
الموت سبیلٌ محتوم علی کل الناس. سقیاً لمن ینجد المظلوم و یُجیب السائل والمحروم. العلمُ رفیقٌ لازم. افعل ما یسرُّك عاجلُهُ و ینفعك آجلُهُ. شکر المنعم واجب. الحیوانات المفترسة تأوی الی البراری و الغابات الکثیفة و لها مخالب و اسنانٌ محدَّدة تمزّق بها فریستها؛ و تغتذی بلحوم الحیوانات من ناطقة و غیر ناطقة.

تمرین ۴۱ ـ از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:
ضَرَبَ. قَتَلَ. جَلَسَ. قَدَّمَ. إخْضَرَّ. تَعَدَّدَ. خالَفَ. سَأَلَ. سَلِمَ. عَلَّمَ. فَتَرَ. قَدَرَ. جَدَّدَ. آمَنَ. وَعَدَ. یَسُرَ.

تمرین ۴۲ ـ مصدر را به اسم فاعل از فعلش تبدیل کنید مثل: شیوع الصیت = شائع الصیت:
إمْتحانُ الامور. تَحْلیلُ المشکلات. تَفَنُّنٌ فی العلوم. کَمالُ الرأی. إخْضرارُ الرِّیاض. إسترْخاءُ الاعضاء. تَجَشُّمُ المخاوف. سَلامَةُ البدن. شَنُّ الغارة. قِراءَةُ الکتب. نجاةٌ من الموت. روایَةٌ للاحادیث. سُؤَال الناس. حُبُّ العزلة. رِضیً بالقلیل. إمْتدادُ العروق. إشْراقُ الانوار. إفتتاحُ الکلام.

تَعَدُّدُ المزايا. إطرابُ الأذُن.

تمرین ۴۳ ـ اسم فاعل و اسم مفعول و فعل ماضی را در سه ردیف با اعراب کامل بنویسید. مثلاً:
سَمِعَ ـ سامِعٌ ـ مَسموعٌ.
وَزَنَ. باعَ. وَفی. جَرَّبَ. قَرَأَ. إسْتَدْعی. يَئِسَ. نَوی. عانی. تَناثَرَ. قالَ. عَصی. اِسْتَطْرَدَ. ساقَ. أعطی. اِسْتَلْقی. حامی. كَفَّرَ.

تمرین ۴۴ ـ اسم مفعول را از مصدر میمی و اسم مکان و زمان در عبارات زیر تمییز دهید:
ما لی مُصطَبَر نزلْتُ فی مُنْهَبَطِ الوادی. مُنْحَسَرُ الشعر عن الجبهة. مُزْدَجَرٌ عما یریدُ. مُسْتَعْلَمٌ عن صحتهِ. مُعْتَزَلُ الناسِك. مُجَرَّد عن الدنیا. مُطَّرَحُ الاقذارِ. لیسَ لهُ مُسْتَوْثَق مُكَرَّمٌ بین الناسِ. مُدَّخَر لحین الحاجةِ.

۱۴ ـ صفت مشبّهه به اسم فاعل

۱۰۹ ـ **صفت مشبّهه** به اسم فاعل عبارتست از صیغهٔ مشتق از فعل لازم به معنی اسم فاعل، بجز اینکه فاعل بر حدوث فعل آن دلالت می‌کند و صفت مشبّهه حالت ثابت در آنرا می‌رساند مثل:
وَلَدٌ حَسَنٌ، رَجُلٌ كريمٌ = صفت مشبّهه هستند که بر حالت ثابت در رجل و ولد دلالت می‌کنند.
وَلَدٌ حاسنٌ، رَجُلٌ كارِمٌ = اسم فاعل هستند که دلالت بر کاری می‌کنند که رجل و ولد آنرا انجام می‌دهند.

۱۱۰ ـ **صفت مشبّهه** از فعل ثلاثی مجرّد سماعی است و بر وزنهای مختلفی می‌آید مثل: طاهر، عطشان، ظریف.

۱۱۱ ـ **صفت مشبهه** از ثلاثی مجرّدی که دلالت بر رنگ و عیب و حلیه کند بر وزن **أَفْعَل** می‌آید

مثل: أسمَر الوَجْهِ (دارای چهرهٔ گندمگون) ـ أعْمی القَلْبِ (کوردل) ـ أهْیَفُ القَدّ (لاغر میان کشیده شکم) (و حلیه عبارتست از آنچه در ظاهر و شکل انسان دیده می‌شود).

۱۱۲ ـ **صفت مشبهه** از **غیر ثلاثی** مانند **اسم فاعل** ساخته می‌شود مثل:

اِعْتَدَلَ یَعْتَدِلُ ← مُعْتَدِلٌ

تمرین ۴۵ ـ زیر صفت مشبهه در عبارات زیر یك خط و زیر اسم فاعل دو خط رسم کنید:

قال بعض الحکماء: المؤمِنُ شریفٌ ظریفٌ لطیفٌ. غضیض الطَّرْف. سخیُّ الکفّ. لا یَردُّ سائلاً. متواصِلُ الأحزان. مُترادِفُ الإحسان. مُتَأسِّفٌ علی مافاتهُ من تضییع اوقاتهِ. کأنهُ ناظرٌ الی ربهِ. مراقبٌ لما خُلق لهُ. کثیر المعونة. قلیل المؤونة.

تمرین ۴۶ ـ از افعال زیر صفت مشبّهه بنا کنید:

بر وزن فعیل: رَفَعَ. قَدُمَ. جَمُلَ. جَدَّ. طالَ. قَصُرَ. غَلُظَ. غَنیَ. عَتُقَ. صَحَّ.

بر وزن أفْعَل: سَوِدَ. عَرَجَ. کَحَلَ. شَمَّ. خَرِسَ. عَوِرَ. دَعَجَ. حَمِقَ. عَمِیَ. حَمَرَ.

تمرین ۴۷ ـ از افعال زیر صفت مشبهه بنا کنید:

حَلا. شَجُعَ. تَواضَعَ فَقُهَ. غَلا. رَثَّ. اتّسَعَ. حَسُنَ. غَضَّ. ثَبُتَ. لَذَّ. سَما. رَحَبَ. اِسْتَوی. فَطِنَ. کَسِلَ. عَذُبَ. اِمْتَلأ. سَکِرَ. ذَلَّ.

تمرین ۴۸ ـ به جای مصدر صفت مشبهه قرار دهید: ضخامة الجسم = جسم ضخیم

ضخامة الجسم . استقامةُ السیرة. سُمْرَةُ اللون. صَباحةُ الوجه. دَماثة الخُلق. رشاقةُ القدّ. اِطْمِئنانُ الخاطر. سذاجةُ الطبع. رحابةُ الصدر. صِدْقُ اللهجة. سَلاسَةُ المعشر. فصاحةُ اللسان. وَفْرَةُ المال. سَخاء الید. لباقةُ الشمائل. اِخضرارُ الریاض. سُمُوُّ الاخلاق. جزالةُ العطاء. بیاضُ الناصیة. لطفُ الحرکة.

۱۵ ـ صفت: اوزان مبالغه

۱۱۳ ـ **اوزان مبالغه** عبارتند از صیغه‌هائی که برای تکثیر معنی اسم فاعل ساخته شده‌اند مثل:

رَحِمَ ← راحِمٌ ← رَحیمٌ

کَذِبَ ← کاذِبٌ ← کَذوبٌ

۱۱۴ ـ **اوزان مبالغه** جز از **ثلاثی مجرّد** ساخته نمی‌شوند و سماعی هستند و مشهورترین اوزان آنها عبارتست از:

* **فَعّال**: جَبّار
* **فَعّالة**: رَجلٌ عَلّامة (تا برای تأنیث نیست)
* **مِفعال**: مِفْضالٌ
* **مِفعیل**: مِسکینٌ
* **فِعّیل**: صِدّیقٌ
* **فَعِل**: حَذِرٌ
* **فعیل**: رَحیم
* **فَعول**: کَذوب

بعضی از اوزان مبالغه

جَبّار ـ وَهّاج ـ لَذّاع ـ نَهّام ـ طَوّاف ـ رَوّادة ـ فَهّامة ـ علّامة ـ مِجزاع ـ مِدْرار ـ مِطواع ـ مِفضال ـ مِکثار ـ سکّیر ـ قِدّیس ـ صِدّیق ـ اِکّیل ـ شِرّیب ـ مِکَرّ ـ مِفَرّ ـ طَروب ـ نَؤُوم ـ خَضوع ـ خَدوم ـ رَؤوف ـ ورود ـ کَذوب ـ راویة.

۱۱۵ ـ دو وزن **فعول** و **فعیل** یا به معنی اسم فاعلند یا به معنی اسم مفعول مثل:

رَسُول (= مُرسَل) ـ جَریحٌ (= مجروحٌ).

۱۱۶ ـ **حکم وزن فعول** با موصوف به اختلاف معنی آن مختلف می‌شود:

* **اگر فعول به معنی اسم مفعول باشد** در تذکیر و تأنیث متابعت از موصوف می‌کند، چه ظاهر باشد چه مستتر مثل:

هذا رَسولٌ و هذه رسولةٌ جاءَ رَسُولٌ و رَسُولَةٌ

* **اگر فعول به معنی اسم فاعل باشد** و موصوفش هم اسم ظاهر باشد همیشه مذکّر باقی

می‌ماند (با مذکر و مؤنث) مثل:
جاءَ الابُ الحنونُ والأمُّ الحنونُ
* اما اگر **موصوف مستتر** باشد در تذکیر و تأنیث متابعت با موصوفش می‌کند مثل:
جاء الحنونُ والحنونةُ

۱۱۷ ـ حکم **وزن فعیل** با موصوفش به اختلاف معنی آن تفاوت می‌کند:
* اگر **فعیل به معنی اسم فاعل باشد** در تذکیر و تأنیث از موصوفش متابعت می‌کند چه ظاهر باشد چه مستتر مثل:
هذا شفیقٌ و هذه شَفیقَةٌ جاءَ شَفیقٌ و شَفیقةٌ
* اگر **فعیل به معنی اسم مفعول** بیاید و موصوفش ظاهر باشد همیشه به صورت مذکّر باقی می‌ماند (با مذکّر و مؤنّث) مثل:
جاءَ رجُلٌ جریحٌ و امرأةٌ جریحٌ.
* لکن اگر **موصوف مستتر** باشد در تذکیر و تأنیث با موصوف متابعت می‌کند مثل:
جاءَ جَریحٌ و جَریحةٌ.

تمرین ۴۹ ـ از افعال جمله‌های زیر صیغهٔ مبالغه بسازید:
استاذٌ (عَلَم). وَلَدٌ (نَمَّ). طالب (کَسِل). عَدُوٌّ (غَدَرَ). رَجُلٌ (سَکِرَ). عَبْدٌ (جَهِلَ). عالِمٌ (رَحَلَ). أبٌ (عَطَفَ). نور (وَهَجَ). صدیقٌ (ودَّ). جندی (قَدِمَ). خادمٌ (کَذَبَ). قَصَّاصٌ (روی). قاضٍ (ظَلَمَ). مَرَضٌ (فَتَکَ). فَرَسٌ (جَمَحَ). بائع (غَشَّ). حِمارٌ (صَبَرَ). ادیبٌ (نَبَغَ). شریكٌ (حَسَدَ).

تمرین ۵۰ ـ در دو وزن فعیل و فعول معنی اسم فاعل را از اسم مفعول تشخیص دهید:
رَبٌّ علیم. رجلٌ نصیر. امرأةٌ جریح. مریم البتول. هند قتیل. حیوانات لَبون. ولد حبیب. ربُّكَ غفور. فارسٌ رسول. غلامٌ لطیف. ماءٌ شروب. دمٌ نزیف. جَمَلٌ شَرود. نعجةٌ ذبیح. تاجرٌ کسوب. تلمیذةٌ لجوج. شیخٌ قؤول. نفسٌ شغیف. سلْطانٌ غَفور. قدّیسٌ سَمیع.

تمرین ۵۱ ـ فعول و فعیل را در عبارتهای زیر مطابق احتیاج درست کنید:
شیخ وقور. صبیَّة قؤولة. مُتَعبّد تَقیٌ. ابنة تقیَّة. امرأة صبورة. رجل صبور. هی شفیق. ملکة رحومة. رب شفیق. ذاکرة خؤُونة. سیدة غفور. مسطرة طویلة. اَم حنونة. بطلة قتیلة. جاءت الحبیبة. تلمیذة سکونة. لغة فصیح. فنّانة طروبة. کاتبة فخورة. هی عریقُ النسب.

۱۶ صفت: اسم تفضیل

۱۱۸ ـ **اسم تفضیل** صیغه‌ای است که برای وصف چیزی به زیادتی آن صفت بر غیرش در صفت مشبّهه ساخته شده است:

صفت مشبّهه	اسم تفضیل
↓	↓
یوسف کبیر	یوسف اکبر من ابراهیم

۱۱۹ ـ **اسم تفضیل** فقط از ثلاثی مجرد معلوم ساخته می‌شود و همیشه بر وزن **اَفْعَل** می‌آید مثل:
فَعَل ← اَفْعَل
کَرُمَ (معلوم) ← اَکْرَمَ
ضُرِبَ (مجهول) ← اسم تفضیل از آن ساخته نمی‌شود.

۱۲۰ ـ **افعالی که از آنها اسم تفضیل بنا نمی‌شود** عبارتند از فعل ثلاثی مجرد معلومی که دلالت بر رنگ و عیب و حلیه کند و از هر فعل مافوق ثلاثی مجرّد.

۱۲۱ ـ **اسم تفضیل از ثلاثی مجرّد** معلومی که دلالت بر **رنگ و عیب و حلیه** کند، ساخته نمی‌شود زیرا وزن «اَفْعَل» در این افعال وزن صفت مشبّهه است (رجوع کنید به شمارهٔ ۱۱۱):
سَوِدَ ← اَسْوَد ـ عَوِرَ ← اَعْوَر

۱۲۲ ـ اگر صیغهٔ تفضیل از افعالی را بخواهیم که از آنها افعل‌التفضیل بنا نشده است، کلمهٔ «**اشد**» یا «**اکثر**» یا «**اوفر**» یا «**اکبر**» را بر سر مصدر فعل درمی‌آوریم و آن مصدر را بنابر

تمییز بودن منصوب می کنیم مثل:
سَودَ ← اَشَدُّ سَواداً
عَورَ ← اکْثرُ عَوَراً
تخاصم ← اَوْفَرُ تخاصُماً
آمَنَ ← اَکْبَرُ اِیماناً

تمرین ۵۲ ـ اسم تفضیلهای عبارات زیر را بصورت فعل اصلی آنها درآورید:
العلم أکرَم زادٍ تتزودهُ. الحمار اصبر من الحصان علی التعب. الصینیُّ اشد الناس احتمالاً للجوع. اهل البادیة اعظم من اهل المدن. صبراً علی العَطَش. مریمُ اطهر النساء. اخی أمْیَلُ الیکَ من اخیکَ الیَّ. هو اعجزُ من ان ینالنی بضُرّ. یوسفُ أحسنُ اخوته. کان ابراهیم أوفَر اهل زمانِه ایماناً بالله. سکّان المدن أولع من سکّان الداخلیة بالتجارة و أعرَفُ منهم بطرق المکاسب.

تمرین ۵۳ ـ از افعال جمله‌های زیر اسم تفضیل بنا کنید:
(صَدَقَ) لهجةً. (عَذُبَ) ماءٌ. (حَسُنَ) جمالاً. (حَرَصَ) من نملة. (نَمَّ) من المسك. (صَبَرَ) من جملٍ. (ثَقُلَ) من الرصاص. (فَصَحَ) فی العربیة. (ظَهُرَ) ذیلاً. (شَدَّ) رَکْضاً. (حَقَدَ) من الإبل. (سرع) فهماً. (فَضُلَ) عقلاً. (سَما) فضیلةً. (رَحبَ) صَدْراً. (وَفُرَ) ذکاءً. (صَحَّ) تعبیراً. (نَجعَ) دواءَ. (رَقِیَ) ربّة. (زَهَدَ) فی‌الدنیا.

تمرین ۵۴ ـ از افعال زیر اسم تفضیل بنا کنید:
اِحْمَرَّ. بَلَغَ. عَرَجَ. اِسْتَفادَ. اِعْتَدَلَ. فَهِمَ. تَعاقَبَ. أحاطَ. لَمَعَ. کَسِلَ. اِبْتَعَدَ. قالَ. عَمِیَ. هانَ. باعَ. اِسْتَمَرَّ. تَعَمَّقَ. إرْتَقی.

احکام مشترك میان موصوف و صفت

احکام مشترك میان موصوف و صفت عبارتند از: **تنکیر و تعریف ـ تذکیر و تأنیث ـ افراد**

و تثنیه و جمع ـ نسبت و تصغیر.

۱۷ ـ تنکیر و تعریف

۱۲۳ ـ **اسم نکره** اسمی است که بین افراد همجنس خود شایع باشد و مختص به یکی نباشد مثل: قَلَمٌ ـ بُستانٌ.

۱۲۴ ـ **اسم معرفه** اسمی است که بر فرد معینی از میان افراد همجنسش دلالت کند مثل: القلمُ ـ البُستانُ ـ یوسفُ.

۱۲۵ ـ **انواع معرفه** شش است:

* **اسم علم**: سلیمان ـ ابراهیم
* **اسم اشاره**: هذا ـ ذاك ـ ذٰلك
* **معرفه به ال**: الرجل ـ الفرس
* **ضمیر**: انا ـ انت ـ هُو
* **اسم موصول**: الذی ـ التّی
* **مضاف به معرفه**: کتابُ الرّجل

۱۲۶ ـ **نکره به صورت معرفه** درمی‌آید:

* **اگر بر سر آن «ال» درآید** (و در این حالت تنوین از آخر آن حذف می‌شود) مثل: کتابٌ ← الکتابُ.
* **یا اگر به معرفه اضافه شود** مثل: سَرْجُ الفرس ـ کتابی ـ قَلَمُ هذا التّلمیذِ.

تمرین ۵۵ ـ در جمله‌های زیر نکره را از معرفه تشخیص دهید:

خادم التاجر. حاکم البلاد. عمرو بن العاص فاتح مصر. هذا الرَّجل سوری. انت مهذار. الهرّ حیوان یصطاد الفأر والجُرذَ من البیوت. قدم الذین کنّا ننتظرهم. هٰؤُلاء جیراننا. وَعْد الحرّدَیْن.

تمرین ۵۶ ـ بجای نقطه‌ها اسم معرفه یا نکرهٔ مناسب با معنی بگذارید:

السیَّارة. دخان. الباعة. السماء. کنز. شجرة. الصیَّاد. شبکة. العصفور. شوارع. الطُرُق. الناس. بارودة. غیوم. بهجة. الظلمة. السمك. شعر.

نبتت فی بستانی ... التفاح ـ سارت بنا ... تطوی ... المدینة یغرد فی الحقل ... فیُطربنی ـ ... العمومیة فسیحة یجتمعُ فیها... و یبیع فیها... بضائعهم ـ عند ما اخرجُ الی الصید احمل بیدی ... الربیع ... الطبیعة یرتفع من المصانع ... اسود یتلبد فی ... بشکل ... للهرجسم یکسوه ... ناعم و له عینان تبصَّان فی ... ـ خرج ... لیصطاد... فالقی ... فی البحر ـ حیثما تجعل ... یکون قلبك.

۱۸ ـ تذکیر و تأنیث

۱۲۷ ـ **اسم مذکّر** اسمی است که دلالت بر جنس نر کند مثل: رجُلٌ ـ اَسَدٌ.

۱۲۸ ـ **اسم مؤنث** اسمی است که دلالت بر جنس ماده کند مثل: اِمْرَأة ـ لبؤة.

۱۲۹ ـ **اسم مذکّر علامتی ندارد** و از معنی آن مذکر بودنش را می‌فهمیم.

اما مؤنّث:

* بعضی از اسمهای مؤنّث علامتهای ظاهری دارند و به آنها **مؤنّث لفظی** می‌گویند مثل: امرأة.
* و بعضی علامت ظاهری ندارند و به آنها **مؤنّث معنوی** می‌گویند مثل: شمس و عین.

بعضی از اسمهای مؤنث

اُذُن ـ ارض ـ اِصبع ـ بئر ـ حَرب ـ دَلو ـ دار ـ ذِراع ـ رِجْل ـ ریح ـ سِنّ ـ ساق ـ شمس ـ شِمال ـ عصا ـ عَین ـ فَأس ـ فخذٌ ـ قَدَم ـ قوس ـ کَتِف ـ کفٌ ـ نار ـ یَد ـ یمین.

۱۳۰ ـ **علامتهای اسم مؤنّث لفظی** سه است:

* **تاء مربوطه** (مُدوّر) مثل: نعمة ـ قائلة
* **الف مقصورهٔ زائد** مثل: سلمی (از سَلِمَ) ـ عطشی (از عَطِشَ)

* **الف ممدوده زائد** مثل: سوداء (از سَودَ) ـ صحراء (از صَحرَ).

۱۳۱ ـ **بعضی از اسمهای مختوم به تاء مربوطه** (چه موصوف باشد چه صفت) **اسمهای مذکر** هستند (رجوع کنید به شماره ۱۱۴) مثل: طلحة (اسم علم برای مردان) ـ استاذ علّامة ـ حَدَّث الراوية.

۱۳۲ ـ **اسمهائی که از اصل مختوم به الف مقصوره** هستند (یعنی الف مقصوره زائد نیست) مؤنّث نیستند مثل: هُدی (از هَدَی) ـ مَأوی (از أوی) ـ مُصطَفی (از اصطفی) ـ فتی (از فَتِیَ).

۱۳۳ ـ **اسمهائی که از اصل فعل مختوم به همزه‌ای** هستند که ماقبل آنها الف است (یعنی الف ممدوده زائد نیست) مؤنّث نیستند مثل: بناء (از بنی) ـ قَضاء (از قضی) ـ عِواء (از عوی).

۱۳۴ ـ **اسم مذکر و مؤنّث** بر دو نوع است:

* **حقیقی**: و آن اسمی است که جنساً دارای مذکر و مؤنث باشد مثل: رجل، امرأة ـ ناقة، جمل ـ فتی، فتاة.

* **مجازی**: و آن اسمی است که جنساً دارای مذکر و مؤنث نباشد مثل: طاولة ـ قلم ـ قَوس.

۱۳۵ ـ **اسم موصوف** به دو طریق مؤنث می‌شود:

* **قیاسی**: با زیاد کردن تاء مربوطه در آخر آن مثل: نَمِر، نَمِرة ـ فلّاح، فَلّاحة.

* **سماعی** که قاعده‌ای ندارد مثل: رجل، امرأة ـ ديك، دجاجة.

۱۳۶ ـ **صفت بوسیله** زیاد کردن تاء مربوطه در آخرش، مؤنث می‌شود مثل: كاذب، كاذبة ـ مقتول، مقتولة.

۱۳۷ ـ از این قاعده سه وزن مستثنی است:

* وزن **فَعْلان**

* وزن **أَفْعَل** که بر رنگ و عیب و حلیه دلالت کند.

* وزن **أَفْعَل** که بر تفضیل دلالت کند.

۱۳۸ ـ اگر صفت بر وزن **فَعْلان** باشد بر وزن (**فَعْلیٰ**) مؤنث می‌شود مثل: سَكران، سَكْرى ـ

عطشان، عَطشی.

۱۳۹ ـ اگر صفت بر وزن **اَفْعَل** باشد و بر رنگ یا عیب یا حلیه دلالت کند، بر وزن **(فَعلاء)** مؤنث می‌شود مانند: اَحْمَر، حَمراء ـ اَعْرَج، عرجاء ـ اَهیف، هیفاء.

۱۴۰ ـ اگر صفت بر وزن **اَفْعَل** باشد که بر تفضیل دلالت کند، بر وزن **(فُعلیٰ)** مؤنث می‌شود مانند: اکبر، کُبریٰ ـ اَصْغَر، صُغریٰ.

اسمهائی که در آنها تذکیر و تأنیث هر دو جایز است: طریق ـ حال ـ خَمْر ـ سِکّین ـ فَرَس ـ سماء ـ عُنُقَ ـ دِرع ـ ارنَب ـ قمیص.

تمرین ۵۷ ـ مؤنث حقیقی را از لفظی تشخیص دهید:

الفأسُ تقطع. الریح تصفر ـ اقفرت الدار. رُضَّت رِجْل أخَیك بصدمةٍ. اکتَنفتهم البَلْوی و ترکتهم خادمتهم. الحمامة تهدر. الکلبة تَعْوی. الدجاجة تبیض. رَحی الطاحون تطحن القمح. صَحْراء افریقیا واسعة جدًّا یضلُّ فیها المسافرون. الاصبع الصغیرة فی طرف الید تُسمَّی الخنْصِر. وردت البُشری بانهمال الغیث بعد القیظ.

تمرین ۵۸ ـ همهٔ تمرین را به صورت مؤنث درآورید، این چنین: البطاطا نبتة درنیة... الزنجیة سوداء...

البطاطا نبات درنَی أخضر. و هو کُرویّ الشکل تقریباً مکوّن من طَبَقاتٍ ثخینةٍ لحمیَّةٍ مغطاةٍ بقشرةٍ رقیقةٍ سمراءَ. یُؤکَلُ مسلوقاً و مطبوخاً. کانوا فی الزمان القدیم یستجلبونهُ من البلاد الاجنبیة والیوم نراه مزروعاً فی کل البلاد الشرقیة.

الزنجی أسود البشرة مستوی الجبهة بارز الفکّین غلیظ الشَفَتین واسع الفم أفطس الانف أسود الشعر.

تمرین ۵۹ ـ مذکر و مؤنث الفاظ زیر را تشخیص دهید:

افعی. استقصاء. نخلة. فُضْلی.. حَمْزَة. مغزی. بیداء. عیسی. رضیً. حمًّی. هُدَیً. دعجاء. بُشری.

احتماء. بلوی. اسماء. بناء. غِنی. سعدی. عدوی.

تمرین ۶۰ ـ اگر غلطی در جمله‌های زیر می‌بینید آن را درست کنید:
دار واسعة. بئر عمیق. عصا طویلة. فأس قاطع. کرسی مریحة. ریح اهیج. سبع ضاریة. کف ضخیم. سماء ازرق. ارنب صغیرة. کأس طافح. رِجْل غلیظ. ماء عذبة. سکیر محدّد. طریق مستقیمةً. فتاة اشقر. الامیرة الأکرم. ناقة ظمآن. تلمیذة یقظان. مجرمة سجینة. طالب فهّامة. شمس ساطع. کلبة شرس. معلمة غضبان. الامرأة الافضل. فقیرة احدب.

۱۹ ـ اسم مقصور و ممدود و منقوص

۱۴۱ ـ **اسم مقصور** اسمی است که مختوم به الف لازمه باشد و این الف:
* یا **طویله** است مثل: عصا
* یا **مقصوره** است مثل: فتیٰ

۱۴۲ ـ **اسم مقصور** در حالت **رفع** و **نصب** و **جرّ** همیشه به دو فتحه تنوین می‌پذیرد مثل: جاءَ فتیً ـ رایتُ فتیً ـ مَرَرتُ بفتیً.

۱۴۳ ـ **اسم ممدود** اسمی است که مختوم به همزه‌ای باشد که قبل از الف باشد مثل: سماء ـ حمراء.

۱۴۴ ـ **اسم منقوص** اسمی است که به یاء لازمه‌ای ختم شده باشد که ماقبل آن کسره باشد مثل: قاضِی، رامِی.

۱۴۵ ـ **اسم منقوص** وقتی تنوین می‌پذیرد:
* در دو حالت **رفع** و **جرّ**، بعد از حذف یاء دو کسره می‌گیرد مثل: جاءَ قاضٍ ـ مَرَرتُ بقاضٍ.
* در حالت **نصب** مانند باقی اسمهاست مثل: رأیتُ قاضیاً.

۲۰ ـ مفرد و مثنی

۱۴۶ ـ **اسم مفرد** اسمی است که بر شخص واحد یا یك حیوان یا یك چیز دلالت کند مثل: نجّار ـ کلب ـ کتاب.

۱۴۷ ـ **اسم مثنی** اسمی است که بر دو شخص یا دو حیوان یا دو چیز دلالت کند مثل: نجّاران ـ کلبان ـ کتابان.

۱۴۸ ـ **اسم وقتی مثنّی می‌شود** که آخر آن مفتوح گردد و به آخر آن علامت تثنیه افزوده شود و آن عبارتست از:

* در حالت **رفع**: الف و نون مکسور مثل: جاءَ ولَدَانِ ـ طار عُصفورانِ.
* و در دو حالت **نصب و جرّ**: یاء و نون مکسور مثل: رأیتُ وَلَدَینِ ـ اصطدْتُ عصفُورَینِ ـ وقَعَ نظری علی مشهدَینِ.

۱۴۹ ـ از این قاعده دو نوع از اسمها مستثنیٰ هستند و آنها عبارتند از: **اسم مقصور و اسم ممدود.**

۱۵۰ ـ **اسم مقصور:**

* اگر **مختوم به الف طویله** باشد، الف به واو مفتوح قلب می‌گردد و به آن علامت تثنیه افزوده می‌شود مثل:

عَصا ← عَصَوَ ← عَصَوَانِ

* و اگر **مختوم به الف مقصوره** باشد، الف به یاء مفتوح قلب می‌گردد و به آن علامت تثنیه افزوده می‌شود مثل:

فَتی ← فَتَیَ ← فَتَیانِ

۱۵۱ ـ اسم ممدود:

* اگر مختوم به همزهٔ تأنیث باشد به واو مفتوح قلب می گردد و به آن علامت تثنیه افزوده می شود:

خَضراء ← خَضْراوَ ← خَضْراوَانِ

سماء:

← سَماء ← سَماءان

← سَماوَ ← سَماوَانِ

مثنای بعضی از اسمها

أَب: أَبَوان. أَخ: أَخَوان. اسم: اِسمان

اِبْن: اِبنان. بِنت: بِنتان. فَم: فَمان. يَد: يَدان

اسمهای ملحق به مثنّی

اسمهائی که از لفظ آنها مفردی نیست:

اثنان و اثنتان و ثنتان. كِلا و كِلتا

اسمهائی که مفردشان از دو نوع مختلف است:

الابوان (الاب و الام). **القمران** (الشمس و القمر)

تمرین ۶۱ ـ مثنای مرفوع و منصوب کلمات زیر را بنویسید:

المرمی. المعنی. الرجا. المغزی. الأذی. الذکری. الوادی. الهوی. الأعَمی. القَفا. الحُبلی. الاقصی. الحلوی. الافْعی. المصطفی. المنادی. الشکوی. الصغری.

تمرین ۶۲ ـ مثنای مرفوع و منصوب کلمات زیر بنویسید:

صحراء. رداء. غبراء. سخاء. سمراء. غذاء. هواء. عَوراء. ثناء. عذراء. دواء. استقاء. هیفاء. صفراء. وباء. إملاء. حذاء. نجلاء. عمیاء. استقصاء. غشاء.

تمرین ۶۳ ـ الفاظ مثنای زیر را به صورت مفرد درآورید:

وَجْهانِ کالحارِ. شجرتانِ خضراوانِ. مریضانِ سقیمانِ. بیْدوانِ واسعتانِ. وادِیانِ عمیقانِ. مَعْنیانِ مَقبولانِ. امرأتانِ فُضْلیانِ. أَنفانِ أَقنیانِ. مقامانِ سامیانِ. غَزالانِ راکضانِ. اخوان مخلصان. جبلان عالیان. زهرتـان حمراوان. قاضیانِ عادلانِ. حَرْبانِ عُظْمَیانِ. وحشانِ ضاریان. رامیان ماهران. الشرقانِ الاقصیان. سیارتان فاخرتانِ. مداویان بارعان.

تمرین ۶۴ ـ این قصّه را بطوری تغییر دهید که عنوان آن «الحمامتان والثعلب» باشد:

زعموا ان حمامةً کانت تفرّخ فی رأس نخلة. فکانت اذا شرعت فی نَقْلِ العش الی رأس تلك النخلة لایمکنهـا ذلك الا بعد تعبٍ و مشقة لطول النخلة. فاذا فرغت من النقل باضت ثم حَضَنَت بیضها. فاذا فقست و أدرك فراخُها جاءَها ثَعْلبٌ. فیقفُ بأصلِ النخلة فیصیح بها و یتوعَّدُها ان یَرْقی الیها فتُلْقی الیه فراخها. فبینما هی ذات یومٍ اذ اقبل مالكُ الحزینُ. فلما رأی الحمامة کئیبةً شدیدة الهمم قال لها: «یا حمامة ما لی اراكِ کاسفةَ البالِ سیِّئَةَ الحالِ ؟» فقالت له: «إن ثعلباً جاءَنی یُهَدِّدُنی و یطلبُ فراخی». قال لها مالك الحزین: «اذا اتاكِ لیفعلَ ما تقولین فقولی له: لا أُلقی الیك فراخی فارقَ الیَّ فاذا فَعَلْتَ ذلك و اکلتَ فراخی طِرْتُ عنك و نجوتُ بنفسی».

[از کلیله و دمنه]

۲۱ ـ اقسام جمع

۱۵۲ ـ **جمع** عبارتست از اسمی که بر **بیشتر از دو شخص یا دو حیوان یا دو چیز** دلالت کند مثل: نجّارون، ساعات، کُتب.

۱۵۳ جمع بر دو قسم است: **سالم و مکسّر**.

۱۵۴ ـ **جمع سالم** عبارتست از اسمی که لفظ مفرد بدون تغییر در آن باقیمانده و علامت جمع بر آن افزوده شده باشد مثل:

مُعَلِّم ← مُعلِّمون یا مُعَلِّمین

۱۵۵ ـ **جمع سالم بر دو نوع است مذکّر و مؤنّث**.

۱۵۶ ـ **علامت جمع مذکّر سالم** عبارتست از:

* **واو و نون در حالت رفع** مثل: قَدِمَ الزّائِرُونَ.
* **یاء و نون مفتوح در حالت نصب** مثل: رَأَیْتُ المُؤمنینَ.
* **یاء و نون مفتوح در حالت جرّ** مثل: سلَّمْتُ علی القادمینَ.

۱۵۷ ـ **اسم موصوف اگر اسم علم مذکّر** برای عقلا و خالی از **تاء تأنیث** باشد، به **جمع مذکّر سالم** جمع بسته می‌شود مثل:

زید ← زیدون یوسف ← یوسفون

۱۵۸ ـ **اسم صفت** وقتی به جمع مذکّر سالم جمع بسته می‌شود که:

* **صفت برای عاقل** و در وقت مذکّر بودن **خالی از تاء مؤنّث** شود مثل:

عالِم (عالِمة) ← عالِمون

* **صفت برای عاقل** و بر وزن **افعل‌التفضیل** باشد مثل:

اَکرَم ← اَکْرَمونُ

۱۵۹ ـ **علامت جمع مؤنّث سالم الف و تاء مبسوطه** (کشیده) است که هر دو زائدند و بعد از حذف تاء مفرد می‌آیند مثل:

مؤمنة ← مؤمن ← مؤمنات

۱۶۰ ـ **اسم موصوف وقتی به جمع مؤنّث سالم جمع بسته** می‌شود که:

* **از اعلام زنان باشد** اگر مختوم به علامت تأنیث نباشد مثل:

مریم ← مریمات　　هند ← هندات

* **مصدری باشد که متجاوز از سه حرف** داشته باشد مثل:

احسان ← احسانات　　تعریف ← تعریفات

* **اسمهای مختوم به یکی از علامتهای تأنیث** (چه مذکّر باشند و چه مؤنّث) مثل:

ورقة ← ورقات　　حمّی ← حمیات　　صحراء ← صحراوات

(علامتهای تأنیث عبارتند از: ة، یٰ، اء)

و آخر مقصور و ممدود در این جمع مانند حالت تثنیه عمل می‌شود (رجوع کنید به شماره‌های ۱۵۰ و ۱۵۰)

۱۶۱ ـ **اسم صفت** وقتی مختوم به یکی از علامتهای تأنیث باشد به **جمع مؤنّث سالم جمع بسته** می‌شود مثل:

کبیرة ← کبیرات　　فُضلی ← فضلیات　　خضراء ← خضراوات

۱۶۲ ـ **جمع مکسّر** عبارتست از **آنچه صورت مفردش تغییر کند** مثل:

کتاب ← کُتُب　　رَجل ← رِجال

۱۶۳ ـ **جمع مکسر بر سه نوع است:**

* **به تبدیل حرکات مفرد آن** مثل: اَسَد ← **اُسْدٌ**

* **به حذف یکی از حروفش** مثل: رَسولٌ ← **رُسُلٌ**

* **به افزودن بر آن** مثل: رَجُلٌ ← **رِجالٌ**

۱۶۴ ـ بعضی از **جمعهای مکسّر اوزان قیاسی** دارند و این در **بعضی از اسمهای موصوف** یا بعضی از اسمهای صفت وجود دارد.

۱۶۵ ـ **اوزان جمع مکسر** در بعضی از **اسمهای موصوف:**

* **فَعَلَ = فِعال:** جَمَلَ = جِمال

* **فِعَل و فَعِل و فِعل = اَفعال:** عِنَب = اَعناب، کَتِف = اَکتاف، طِفل = اَطفال

* فُعْلَة = **فُعَل**: غُلْبَة = غُلَب
* فِعْلَة = **فِعَل**: تِهمَة = تِهَم
* فاعِل و فاعِلَة = **فواعِل**: خاتِم = خواتِم، قائِمه = قوائم
* فَعيلَة = **فَعائِل** یا **فَعايل**: قبيله = قبائل، مكيده = مكايد
* مِفْعَل = **مفاعِل**: مِنْجَلْ = مَناجل
* مِفعال = **مَفاعيل**: مِفتاح = مَفاتيح

۱۶۶ ـ اوزان **جمع مکسّر** در بعضی از **اسماء صفت** عبارتند از:

* اَفْعَل که مؤنّث آن فَعْلاء است = **فُعْل**: اَحْمَر = حُمْر
* افعل التّفضيل = **اَفاعِل**: اَفْضَل = اَفاضِلْ

تمرین ۶۵ ـ عبارات زیر را جمع ببندید:

ثمـرةٌ ناضجـة. معلم المدرسة. دوحةٌ شامخة. فلّاح القرية. سماءٌ عالية. استعدادٌ عظيمٌ. يوسفُ مجتهدٌ. ضربةٌ قاضية. حمزةُ صالح. فتاةٌ ذكية. غفرانٌ واسع. ورقةٌ خضراء. مصطافٌ مصر. الوالدةُ الفُضْلى. جبليٌّ متواضعٌ. حافلةٌ كهربائية. ابنٌ طائعٌ. ذكرى جميلة. ابراهيمُ مُجدٌّ. تعريفٌ واضح.

تمرین ۶۶ ـ جمعهای زیر را بصورت مفرد درآورید:

المجتهـدون ممـدوحـون. المياه صافية. حميّات مزمنـة. السابقون مبتهجون. النساءُ متفانيات. الـطائعـون مكـافـأون. هياكل قديمة. سماوات زرقاوات. المتكاسلون مذمومون. جبال شاهقة. العالمات مطاعات. امتيازات اجنبية. الامهات محبوبات. حمّامات شرقية. ايام معدودات. السهول المخصبة. سيئات المنافقين. مُعلّمو المدارس. مُصلِحو الشعوب. سيارات السائحين.

تمرین ۶۷ ـ عبارات زیر را جمع ببندید:

باب ضيق. حيوان اليف. رفيق مخلص. قصر ابيض. امة ناهضة. خطيب حكيم. اخ رحوم. نشيد حماسي. بحر واسع. مسجد أثَرِيٌّ. قصيدة رائعة. كتاب مفيد. عجوز شمطاء. وجه بشوش. حلوى

لذيذة. منطقة غنية. دعاء مستجاب. اقليم حارٌ. مصباح منير. وحش ضارٍ.

تمرين ۶۸ ـ كلمات زير را جمع ببنديد:
فلْذَة. كبِد. فَخذ. مُلْك. خاتِم. جَوْهَر. فاحِشة. ديماس. برْزَخ. وَطْواط. مِنشار. ثَعْلَب. أُقنوم. حزْب. غرَض. زَهر. بَقر. وَرَق. جُمْهور. زُمرَة.

تمرين ۶۹ ـ جمعهای زير را به صورت مفرد درآوريد:
شِيَع. مِلَل. صَوامِع. مكارِم. مَساجِد. قُدَماء. أَسْرى. أَبْصار. أَوْهام. أَدْهار. بُكْم. صمٌّ. عُمْى. سيَر. خَواطِر. سَلاطين. آذان. أَستان. ظُلَّام. كَمَلة.

۲۲ ـ نسبت

۱۶۷ ـ **نسبت صيغه‌ايست** كه به وسيلهٔ آن اسم **دلالت بر انتساب چيزى** به آن مى‌كند مثل:
لبنانىٌّ (يعنى مردى از لبنان).

۱۶۸ ـ * **اسم بايد بصورت مفرد مذكّر درآيد** و آخر آن مكسور شود و به آن ياء مشدّد افزوده شود مثل:
ناصرة ← ناصر(ة) ← ناصِرىٌّ
دارَيْن ← دار (ين) ← دارىٌّ
عالَمون ← عالَم (ون) ← عالمىٌّ
* **اما اگر به صورت جمع مكّسر باشد** نسبت به آن و نسبت به مفردش هر دو صحيح است مثل: ملائكة: ملائكىٌّ ـ ملاكىٌّ.

۱۶۹ ـ از قاعده عمومى الفاظ زير **مستثنىٰ** هستند:

مدينة = مدنىٌّ ابن = بَنَوىّ

قَرية	=	قَرَويّ	اخ	=	اَخويّ
حيّ	=	حَيَويّ	سِنة	=	سَنَويّ
يد	=	يَدَويّ	لُغة	=	لُغَويّ
اَب	=	اَبَويّ	دَم	=	دَمويّ

۱۷۰ ـ **اسم مختوم به همزه:**

* **اگر همزهٔ آن برای تأنیث است مقلوب به واو می‌شود مثل:**

بَیضاء = بَیضاوِیّ

* **و اگر برای تأنیث نباشد قلب و اثبات آن هر دو جایز است مثل:**

سَماء = سَماویّ ـ سَمائیّ

۱۷۱ ـ **عموماً اسم مختوم به حرف علّه** حرف آخرش حذف می‌شود و آنگاه یاء نسبت را به آخر آن اضافه می‌کنیم مثل:

مصطفی ← مصطف (ی) ← مصطفیّ

المُستَقصی ← المُستقص (ی) ← المُستقصیّ

۱۷۲ ـ **اگر اسم سه حرفی یا چهار حرفی مختوم به الف یا یاء باشد،** آخر آن تبدیل به واو و سپس یاء نسبت اضافه می‌شود مثل:

فتی ← فَتَو ← فَتَویّ

القاضی ← القاضو ← القاضَویّ

معنی ← مَعنو ← معنویّ

تمرین ۷۰ ـ به الفاظ زیر طبق قاعده یاء نسبت بیفزایید:

کنائس. عبَّاس. رجاً. لظیّ. صَفراء. کُتُب. نَمر. عَصاً. جَوْهَر. راعی. مَثنی. بیروت. حَیفْا. دِمَشقْ. ذِکْری. نُعمی. مرْمَی. طوبی. دُنْیا. المُعتدی. المُستَعلی. ماء. قرَّاء. مرَّاکش. تونس.

تمرین ۷۱ ـ اسمهای جمله‌های زیر را منسوب کنید مثل: کتاب المدرسة ← کتاب المدرسی
حقوق المدینة. علوم المهنة. رجل الفوضی. لون الزرقة. حدیث النبی. ماء الحیاة. مناطق الساحل. عید الـذکری. اقوال الصحف. اغلاط المطبعة. صعوبة اللغة. طاعة الابن. عطلة الصیف. علم الابتداء. شغل الید. موظف الحکومة. مؤنث المعنی. دورة الدم. غذاء العظام. فلاحو القریة.

۲۳ ـ تصغیر

۱۷۳ ـ **تصغیر صیغه‌ایست** که اسم را برای دلالت بر **تقلیل** یا **تحقیر** یا **تحبیب دگرگون می‌کند:**
وَلَد ← وُلَید (یعنی فرزند کوچك)

۱۷۴ ـ **قاعدهٔ اسم مصغّر** اینست که:

۱ ـ **حرف اوّل آن مضموم می‌شود.**

۲ ـ **حرف دوم مفتوح می‌شود** و اگر علّه باشد به اصل خود برمی‌گردد، **آنگاه مفتوح می‌شود.**

۳ ـ **یاء تصغیر ساکن به آن افزوده می‌شود.**

۴ ـ **حرف پس از آن مکسور می‌شود،** مگر در بعضی از حالات که مفتوح می‌شود. مانند:
دِرهَم ← دُرَیْهِم شاعِر ← شُوَیعِر

۱۷۵ ـ **حرف پس از یاء تصغیر** اگر بعدش تاء یا الف باشد مفتوح می‌شود مثل:

زهرَة = زُ هَ یـ رَ ة
۱ ۲ ۳ ۴

سَلْمی = سُ لَ یْـ مَ یٰ
۱ ۲ ۳ ۴

سوداء = سُ وَ یْـ دَ ا ء
۱ ۲ ۳ ۴

أوقات = أُ وَ یـ قَ ا ت
۱ ۲ ۳ ۴

سَکران = سُ کَ یـ رَ ا ن
۴ ۳ ۲ ۱

بعضی از صیغه‌های تصغیر

زُهَیْرَة. عُذَیْراء. سُکَیْران. بُوَیْب. مُوَیْزین. شُوَیْعِـر. قُصَیْر. عُصَیّ. عُجَیِّز. عُزَیِّل. أُبَیّ (أب). بُنَیّ. شُفَیْهَة (شَفَة). شُمَیْسَة. شُجَیر. شُجَیرَة. قُوَیسْ. دُرَیع. نُعَیْل. عُرَیس. عُبَیْدالله. رُوَیْجل (رجُـل). أُبَیْحـر (بحر). أُنَیْسیان (إنسان). اللذَیَّا (الذی). اللتیّا (التی).

تمرین ۷۲ ـ کلمات زیر را مصغّر کنید:

بحرَة. أُذن. بطن. کَتف. نَمر. غصن. مرْکب. دفتر. قمر. سهل. طفل. دار. خادم. بلبل. سوداء. کاتب. ورقة. صاحب. حقل. ناقة.

تمرین ۷۳ ـ اسمهای مصغّر زیر را به اصلش برگردانید:

سُبَیع. جُبَیْل. سُبَیْت. أُمَیْمة. بُنَیّ. نُهَیر. بُغَیْل. کُلَیْب. ثُعَیْلب. قُنَیْدیل. عُصَیفیر. عُطَیْشان. نُجَیْم. صُغَیری. جُوَیْهل. خُوَیْتم. أُصَیْحاب. أُرَیْضة. سُوَیلف.

۲۴ ـ اسم غیرمتصرف: ضمیر

۱۷۶ ـ **ضمیر اسمی است** که جانشین شخص متکلّم یا مخاطب یا غائب می‌شود مانند: انا ـ انت ـ هُو.

۱۷۷ ـ **ضمیر بر دو قسم است: بارز و مستتر.**

۱۷۸ ـ ضمیر بارز آنست که تلفظ شود مثل: تَعَلَّمْتُ ـ هو مجتهدٌ.

۱۷۹ ـ ضمیر بارز بر دو قسم است: **منفصل و متّصل.**

۱ ـ ضمیر بارز منفصل

۱۸۰ ـ **ضمیر بارز منفصل** عبارتست از ضمیری که ذاتاً مستقلّ باشد مثل: هُوَ نجَح.

۱۸۱ ـ ضمیر بارز منفصل بر دو قسم است: **ضمیر مرفوع و ضمیر منصوب.**

۱۸۲ ـ **الفاظ ضمیر بارز منفصل مرفوع** عبارتند از:

	غائب		مخاطب		متکلم
	مذکّر	مؤنّث	مذکّر	مؤنّث	
مفرد	هُوَ	هِی	أَنْتَ	أَنْتِ	أنا
مثنی	هُما	هُما	أَنْتُما	أَنْتُما	نَحْنُ
جمع	هُمْ	هُنَّ	أَنْتُمْ	أَنْتُنَّ	نَحْنُ

۱۸۳ ـ **الفاظ ضمیر بارز منفصل منصوب** عبارتند از:

	غائب		مخاطب		متکلم
	مذکّر	مؤنّث	مذکّر	مؤنّث	
مفرد	إيَّاهُ	إيَّاها	إيَّاكَ	إيَّاكِ	إيَّايَ
مثنی	إيَّاهُما	إيَّاهُما	إيَّاكُما	إيَّاكُما	إيَّانا
جمع	إيَّاهُمْ	إيَّاهُنَّ	إيَّاكُمْ	إيَّاكُنَّ	إيَّانا

۲ ـ ضمیر بارز متّصل

۱۸۴ ـ **ضمیر بارز متصل** عبارتست از ضمیری که مانند جزئی از کلمه باشد مثل: فَتَحنا.

۱۸۵ ـ **ضمیر بارز متصل بر سه قسم است:** ضمیر مرفوع و ضمیر منصوب و مجرور و ضمیر مرفوع و منصوب و مجرور.

۱۸۶ ـ **الفاظ ضمیر بارز متصل مرفوع** پنج است:

* **تاء** مانند:

تُ	تَ	تِ
↓	↓	↓
جَلَسْتُ	جَلَسْتَ	جَلَسْتِ
تُما	تُمْ	تُنَّ
↓	↓	↓
جَلَسْتُما	جَلَسْتُم	جَلَسْتُنَّ

* **الف تثنیه** مانند: جلسا ـ یجلسان ـ اِجْلسا

* **واو جمع مذکّر** مانند: جلسوا ـ یجْلِسون ـ اِجْلِسوا

* **نون جمع مؤنّث** مانند: جَلَسْنَ ـ يَجْلِسْنَ ـ اِجْلِسْنَ
* **یاء مخاطب مؤنّث** مانند: تَجلسین ـ اِجْلسی

۱۸۷ ـ **الفاظ ضمیر بارز متصل منصوب و مجرور** سه است:

* **یاء متکلّم** مثل:

قاصصنی	والدی
↓	↓
نصب	جرّ

* **کاف مخاطب:**

كَ		كِ	
قاصصكَ	والدكَ	قاصضكِ	والدكِ
↓	↓	↓	↓
نصب	جرّ	نصب	جرّ

كُم		كُنَّ	
قاصصكم	والدكم	قاصصكنَّ	والدكنَّ
↓	↓	↓	↓
نصب	جرّ	نصب	جرّ

* **هاء غایب** مانند:

هُ		ها		هُمْ	
قاصصه	والده	قاصصها	والدها	قاصصهم	والدهُم
↓	↓	↓	↓	↓	↓
نصب	جرّ	نصب	جرّ	نصب	جرّ

هُنَّ
قاصصهُنَّ ↓ نصب
والدهُنَّ ↓ جرّ
مررت علی والدهِ ↓ جرّ

۱۸۸ ـ **لفظ ضمیر بارز متصل مرفوع و منصوب و مجرور** عبارتست از: **ناء** مثل:

قاصَصَنا ↓ نصب
والِدُنا ↓ جرّ
فَدَرَسنا ↓ رفع

الفاظ ضمیر متصل					
	غائب		مخاطب		متکلم
	مذکّر	مؤنّث	مذکّر	مؤنّث	
مفرد	هُ	ها	تَ كَ	تِ ی كِ	تُ ی
مثنی	ا هُما	ا هُما	ا تُما كُما	ا تُما كُما	نا
جمع	و هُمْ	ن هُنَّ	و تُمْ كُمْ	ن تُنَّ كُنَّ	نا

۳ ـ ضمیر مستتر

۱۸۹ ـ **ضمیر مستتر** عبارتست از ضمیری که مقدّر است و تلفظ نمی‌شود مانند: کَتَبَ (که هُوَ در آن مستتر است).

۱۹۰ ـ **ضمیر مستتر دو نوع است: مستتر جوازاً، مستتر وجوباً.**

۱۹۱ ـ **ضمیر، جوازاً** در غایب مذکّر و مؤنّث مستتر است مثل: زیدٌ أتی (هو).
۱۹۲ ـ **ضمیر، وجوباً** در متکلّم و مخاطب مفرد مستتر است مثل: اَقُول (انا) ـ نقولُ (نحن) ـ تقول (انت) ـ قُل (انت).

تمرین ۷۴ ـ ضمیر بارز را از مستتر تشخیص دهید:
أکلا. یلعبُ. قالَتا. مَنَعَتْ. ناموا. ضَرَبْتُنَّ. تَذْهَبُ. تَنالونَ. یُرسِلانِ. تَقْرَأُ. إرْحَمْ. یَغْزونَ. یُسافِرْنَ. اِصْفَحا. نُکرِمُ. اِیذَنْ. نَجَحْتَ. نالَ. اِرْضَوْا. اِغْضَبی.

تمرین ۷۵ ـ ضمیر متصل مرفوع را از ضمیر متّصل منصوب و مجرور تشخیص دهید.
أکرَمَهُ أهْلُهُ. سَلِمْنا من المخاطِر. عَلِمْتُ برجوعکم. احاطتنی اعداؤکَ. مالوا الی الوادی فاستراحوا و معهم خَیْلُهم. سَلَّمْتُ علیهِ و علی اقاربه. اذا اقبلا نَظَرَ القومُ الیهما. امّا حصّتی فقد وَهَبْتُها لك. منی السلام علیهم. یذکرون عنی اموراً کاذبةً. وَهَبَنَا الکریمُ ما لا نستحقُّ. هَذّبی ولدكِ. اِمْتَحَنْتُموهُ فخاب ظنّکم فیهِ. فارقوهُنَّ.

۲۵ ـ اسم غیرمتصرّف: اسم اشاره

۱۹۳ ـ **اسم اشاره** اسمی است که به اشارهٔ حسّی بر **شخص** یا **حیوان** یا **چیز** معیّنی دلالت می‌کند
مثل: هذا الولد.

۱۹۴ ـ اسم اشاره بر سه قسم است: **قریب** و **متوسّط** و **بعید**.

۱۹۵ ـ **الفاظ اسم اشاره** عبارتند از:

	قریب		متوسط		بعید	
	مذکّر	مؤنّث	مذکّر	مؤنّث	مذکّر	مؤنّث
مفرد	هَذا	هَذِهِ	ذاكَ	تيكَ	ذَلك	تِلْكَ
مثنی	هَذانِ	هَاتانِ	ذانِكَ	تانِكَ	ذانِّكَ	تانِّكَ
جمع	هَؤلاء	هَؤلاء	أُولَئِكَ	أُولَئِكَ	أُولالِك	أُولالِكَ
برای مکان	هُنا		هُناكَ		هُنالِك، ثَمَّ	

۱۹۶ ـ حرف «ها» در اوّل اسم اشارهٔ قریب «هاء تنبیه» نامیده می‌شود و گاهی حذف می‌شود مثل:
ذا، ذِه، ذانِ، تانِ، أُولاءِ.

۱۹۷ ـ **اسمهای اشاره همه مبنی هستند و از آنها مثنّیٰ** ساخته می‌شود:

* **به الف در حالت رفع مثل:**
هٰذانِ، ذانِكَ، ذانِّكَ، هاتانِ، تانِكَ، تانِّك

* **به یاء در دو حالت نصب و جرّ مثل:**
هٰذَيْنِ، ذَيْنِكَ، ذينِّكَ، هاتَيْنِ، تَيْنِكَ، تَيْنِّكَ

تمرین ۷۶ ـ مشارٌالیه مناسب به اسم اشاره‌های زیر بپیوندید:
هذا... هَذَيْن... أُولاء... هذه... هاته... هاتَيْن... مررتُ بهؤُلاء... ذاكَ... جميل. تانّكَ... فی محلّها. إصعَدْ الی تَيَنّكَ... تلك... غير راضيةٍ عنّا.

تمرین ۷۷ ـ قبل از الفاظ زیر اسمهای اشارهٔ مناسب بگذارید:
البلدُ. الفَرَسانِ. الفَرَسَيْن. الفُرْسانُ. المرأةُ. المرأَتَيْن. النساءُ. الاقوام. الشَّعْبُ. الوادی. البَيْتانِ. الصُّحُفُ. الجرائِدُ. الجريدتان. الجريدةُ. الجريحُ. الأطباءُ. الاسماءُ. الماءُ. الضيوفُ.

تمرین ۷۸ ـ اسمهای اشارهٔ مناسب مقام در مکانهای خالی بگذارید:
برای قریب: اعجبنی ... الكتاب ـ زرت ... المساجد ـ قرأنا ... المقالة ـ حادثتُ ... الْمُعَلّمين ـ ما انفقتُ مع ... الأخوَين ـ اكلتُم من ... الثمرة ـ أُنظر الی ... المناظر البديعة ـ تجولتُ فی ... الحقول ـ ما شاهدت الاّ ... الروايتين.
برای متوسّط: اولئی ... الدفترين ـ خط ... الاقلام ـ أَلَمْ تَرَ ... المدينة ـ سَمِعْتُ ... الأنشودتين ـ ما ذا فعل ... النجّارون ـ كيف وجدْتَ ... المقالة ـ هل اعجبك ما قاله ... المعلّمان ـ من اين اشتريتَ ... المحبرة ـ اسفت لمفارقة ... الرفقاء.
برای بعید: تحـدّثتُ مع ... الصديق ـ سأزورُ ... الاماكن الجميلة كيف وَجَدْتَ ... المرأتين ـ اكتسبتُ من ... الاساتذة ـ اشتقْتُ الی ... الرفيقين ـ ما أَبْسَلَ ... الجنود ـ لم اوافق علی اقوال ... الخطباء ـ وبّختُ ... التلميذ المتخامل ـ ماذا قاله ... الواعظان

۲۶ ـ اسم موصول

۱۹۸ ـ **اسم موصول** اسمی است که معنی آن جز به جملهٔ پس از آن تمام نمی‌شود و آن جمله ضمیری دارد که به همان موصول برمی‌گردد مثل:

جاءَ الخادم	الّذی	کلمتُکَ عنهُ	(هُ)
	↓	↓	↓
	اسم موصول	جمله	ضمیر

۱۹۹ ـ **جمله‌ای** که پس از اسم موصول می‌آید **صله** نامیده می‌شود.

۲۰۰ ـ **ضمیری** که در **جملهٔ صله** است **عائد** نامیده می‌شود و گاهی:

* بارز است مثل: جاء الذی سافر ابوه
* و گاهی مستتر است مثل: جاء الذی ارسلتُ (ه)

۲۰۱ ـ **اسم موصول** بر دو قسم است: **خاصّ** و **مشترك**.

۲۰۲ ـ **موصولات خاصّ** الفاظی هستند که برای مفرد و مثنی و جمع، مذکّر و مؤنّث، بصورت خصوصی استعمال می‌شوند.

۲۰۳ ـ **الفاظ موصول خاصّ** عبارتند از:

	مفرد	مثنی	جمع
مذکّر	الّذی	اللّذانِ اللّذَیْنِ	الّذینَ اللّواتی
مؤنّث	الّتی	اللّتانِ اللّتَیْنِ	اللّاتی اللّائی

۲۰۴ ـ **اسم موصول همیشه مبنی است و موصول مثنّی مبنی است:**

* بر الف در حالت رفع مثل: اَللّذانِ، اَللّتانِ.
* بر یاء در دو حالت نصب و جرّ مثل: اللّذَینِ و اللّتَینِ.

۲۰۵ ـ **موصول مشترك** اسمی است که برای مفرد و مثنیٰ و جمع چه مذکّر و چه مؤنّث، دارای لفظ واحد باشد.

۲۰۶ ـ **الفاظ موصول مشترك** سه لفظند: **مَنْ، ما، ای.**

* **مَنْ** برای عاقل است: أُکرِّمُ مَن یَزُورُنی.
* **ما** برای غیرعاقل است: کُلْ مَا تشتهیهِ نَفْسُکَ.
* **ای** برای عاقل و غیرعاقل است: أُحِبُّ ایَّ التلامذةِ یدرس.

تمرین ۷۹ ـ در محلهای خالی موصول شایسته‌ای قرار دهید:

یقال للرجل ... فقد العقل مجنون. یقال للازواج ... فقدوا نساءَهم أَرامل. ان الإصبع ... یوضع فیها الخاتم تُسمّی الخنصر. یقال للمرأة ... حُرِمت البصر عمیاء و ... حُرِمَت الکلام خَرْساء. وللولد ... حُرِمَ عیناً واحدةً أعورَ و ... حُرِم الصحَّة علیل. الاساکفة هم ... یصنعون الاحذیة. الخیَّاطات هنّ ... یَفصّلنَّ الثیاب. ان کَفَّی الجلْد ... یتخذان للید یُدعیانِ قُفَّازین. ان المادَّة ... یُصنع منها النسیج هی القُطْن والکتّانُ والصّوفُ والحریر. اعجبُ من النساء ... یُزّینَّ اجسادهنَّ ولا یزّینَّ نفوسهنَّ.

تمرین ۸۰ ـ جمله‌های موصول و ضمیرهای عائد آنها را در جمله‌های زیر تعیین کنید:

لکلمةُ التی تَنْطق بها تصیر اسیراً لها. اوَّلُ مَنْ تولّی الخلافةَ من العبّاسیّین ابوالمنصور السفاح. لا تَفرَحْ الا بالذی نِلْتَ من طاعة الله. ان القومَ الذین لامروءةَ لا یُکرَمون. الحکمةُ التی تُهلك بنیها هی جهالة. النساءُ اللواتی یَصْطَنعنَ الی الفقیر یکافئهنَّ اللهُ. کلُّ ما فی الارض فانٍ. لا یعلم ما فی‌القلوب غیرالله.

تمرین ۸۱ ـ در محلهای خالی موصول شایسته‌ای قرار دهید:
ان الرجل ... تمیل الیه لا تظنَّ انه ینفر منك ... بالکیل ...، تکیلون به یُکالُ لکم وازید. درستُ فی نفس الکتاب ... درسْتَ فیه ان المریضتین ... رأیتهما ما تتا بالجُدَری. هذان ... رافقانی فی سفری. انَّ القوم ... لامروءةَ لهم لا یُکْرَمون. الناس ... احسنوا الینا سنُجزیهم علی احسانِهم. هربَ العبید ... اشتریناهم. تلقیت الدروس ... شرحها لی الاستاذ. هؤلاء ... اخترتُهم اصدقاء. الرسالتان ... ارسلْتَهما لم تصلا. اقطع الیدَین ... اقترفتا هذا الاثَم. الرجال ... یصطنعون الی الفقیر سیجازیهم اللهُ خیراً. اجتمعتَ ... شاهدْتَهما امسِ.

۲۷ ـ غیرمتصرف: شرط، استفهام و ظرف

۲۰۷ ـ **اسم شرط** اسمی است که بر سر دو جمله می‌آید و چنین می‌نماید که حصول جملهٔ دوم مربوط به حصول جملهٔ اوّل است مثل: اذا درستَ تنجح.

۲۰۸ ـ **الفاظ اسم شرط** عبارتند از: مَنْ، ما، مَهما، مَتی، أیَّان، أینَ، أنّی، حَیْثُما، کَیْفَما، أیّ.
و همهٔ آنها بجز «أیّ» مبنی هستند ولی «اَیُّ» معرب است.

۲۰۹ ـ **اسم استفهام** عبارتست از اسمی که به وسیلهٔ آن از چیزی طلب آگهی می‌شود مثل: ماالعمل؟ مَن هذا؟

۲۱۰ ـ **الفاظ اسم استفهام** عبارتند از: مَنْ، مَن‌ذا، ما، ماذا، کَمْ، أیّ. و همهٔ آنها بجز «أیّ» مبنی هستند.

۲۱۱ ـ **همهٔ اسماء شرط و استفهام باید در اول جمله درآیند** و همهٔ آنها محلی از اعراب دارند.

۲۱۲ ـ **ظرف اسمی است** که دلالت بر مکان یا زمان کند مثل: تاجر حیثُ اخوك مقیمٌ.

۲۱۳ ـ **ظرف از نظر اعرابش بر دو نوع است:**
* **مبنی:** حَیْثُ، ثَمَّ، أمسِ
* **معرب:** قَبْلِ ، بَعْدِ.

۲۱۴ ـ **ظروف مبنی** عبارتند از:

* **ظروف مکان:** حَیثُ، لَدُنْ، لَدی، اَیْنَ، هُنا، ثَمَّ.
* **ظروف زمان:** اِذ، اَمس ، مُذْ، مُنْذُ، قَطُّ، لَمّا، اَیّانَ، مَتی، الآنَ.
* **ظرف مکان و زمان:** أنّی.

معانی بعضی از اسمها		
من، ما	:	موصول، شرط، استفهام
ایّان	:	شرط، استفهام، ظرف زمان
متی	:	شرط، استفهام، ظرف زمان
ان	:	شرط، استفهام، ظرف مکان
اَنّی	:	شرط، ظرف مکان و زمان
ایّ	:	شرط، استفهام

تمرین ۸۲ ـ «من» و «ما» و «ایّ» موصول را از استفهام تشخیص دهید:

(۱) ما قولك فی هذه المسئلة ـ (۲) کلُّ مَنْ جَدَّ علی الطریق وصل ـ (۳) ما کلُّ ما یتمنّی المرءُ یُدْرِکُهُ ـ تجری الریاح بمالا تشتهی السفنُ ـ (۴) ایُّ التلامیذ احق بالمکافأة ـ (۵) یسرنی ایُّ الناس یتمسك بالصدق ـ (۶) فبأیّ کلامٍ تقنع ـ (۷) اکرَمُ مَن یحترمُنی ـ (۸) مَنْ وجدْتَ فی الدار ـ (۹) مَن ذا الذی ما سقط قطُّ ـ (۱۰) ما لی اراك حزین القلب.

تمرین ۸۳ ـ اسمهای شرط را از اسمهای استفهام جدا کنید:

(۱) مَن الذی جاء ـ (۲) ما تزرعْهُ الیومَ تحصدْهُ غداً ـ (۳) متی قَدِمْتَ ـ (۴) کیف قضیت عطلتك ـ (۵) مَن یَصْبِرْ یَظْفَرْ ـ (۶) متی تُتقِنْ عَمَلَكَ تَبْلُغْ أَمَلَكَ ـ (۷) أَیْنَ نَزَلْتُمْ ـ (۸) انّی یذهبْ ذوالعقل یُوَفَّقْ ـ (۹) این ترحلْ اتبعْكَ ـ (۱۰) أنّی لك هذا ـ (۱۱) ایُّ الازهار أحبُّ الیك ـ (۱۲) حیثما تکُنِ الجثة فهناك تجتمع النسور ـ (۱۳) ایّاً تدْعُ یُجبْكَ ـ (۱۴) مَن ذا یقول انك رجلٌ قاسٍ ـ

(۱۵) متی تسافرْ یسافرْ اخوك ـ (۱۶) مَن یؤاخِ الکسلانَ یُصبحْ نظیرَه

تمرین ۸۴ ـ ظرف معرب را از مبنی جدا کنید:

سافرنا یوم الخمیس. این نزلتم. انّی یکون لی هذا. سافر باکراً. الان فرحت بما قلیل لی. جاء امسِ. متی تجئ. مُذ عُرفتُ. اذا انتم اغنیاء. ما قتلنا اسیراً قطُّ. ثَمَّ سرٌّ غامض. هبَّ من النوم غدوةً. قعدْتُ جهةَ الیمین. لدیه مالٌ. قدمت صباحَ السبت. منذیومین.

۲۷ ـ عدد اصلی

۲۱۵ ـ **عدد** بر دو قسم است: **اصلی و ترتیبی.**

۲۱۶ ـ **عدد اصلی** عبارتست از اسمی که بر کمیّت چیزهای قابل شمارش دلالت کند مثل: اربعة اولاد.

۲۱۷ ـ **الفاظ اساسی عدد اصلی دوازده** و عبارتند از:

واحِد، اِثنان، ثَلاثَة، اَرْبَعَة، خَمْسَة، سِتَّة، سَبْعَة، ثمانیة، تِسْعَة، عَشْرَة، مائَة، اَلْف.

۲۱۸ ـ **انواع عدد اصلی** چهار است:

* **مفرد:** از واحد تا عَشَرَة و دو عدد مائَة و اَلف
* **مرکّب:** از اَحَدَ عَشَرَ تا تِسْعَةَ عَشَر
* **عقود:** از عِشرین تا تِسْعین
* **معطوف:** از واحد و عشرین تا تِسْعَة و تِسْعین

۲۱۹ ـ **حکم عدد مفرد:**

* **۱ و ۲:** با مذکر، مذکّر و با مؤنّث، مؤنّث می‌شوند مثل: رجلٌ واحد، امرأةٌ واحدةٌ ـ رَجُلانِ اثنانِ، امرأتان اثنَتانِ.
* **از ۳ تا ۱۰:** اسم عدد با مؤنّث مذکّر، و با مذکّر مؤنّث است یعنی گفته می‌شود:

با مذکّر	با مؤنّث	با مذکّر	با مؤنّث
ثَلاثَةُ أَوْلادٍ	ثلاثُ والداتٍ	سَبْعَةُ أَعْدادٍ	سبْعُ عُلَبٍ
أَرْبَعَة كُتُبٍ	أَرْبَعُ وَرَقَاتٍ	ثَمانِيَةُ فُروضٍ	ثمانی مقالاتٍ
خَمْسَةُ أَقْلامٍ	خَمْسُ رِيَشٍ	تِسْعَةُ عُلومٍ	تِسْعُ فِرَقٍ
سِتَّةُ رِجالٍ	سِتُّ نساءٍ	عَشَرَة صفُوفٍ	عَشْرُ قِمَمٍ

* ۱۰۰ و ۱۰۰۰: با مذکّر و مؤنّث به لفظ یکسان استعمال می‌شوند مثل: مائةُ صبیّ، مائةُ فتاةٍ ـ اَلْفُ صبیّ، اَلفُ فَتاةٍ.

۲۲۰ ـ **حکم عدد مرکّب:**

جزء اوّل تابع قاعدهٔ مفرد، و **جزء دوم** در مذکر و مؤنّث بودن مطابق معدود است یعنی می‌گوییم:

	با مذکّر			با مؤنّث	
أَحَد	عَشَرَ	عَدداً	اِحْدی	عَشْرَةَ	قضیّةً
اِثنَا	عَشَرَ	باباً	اِثْنتا	عَشْرَةَ	سَفینَةً
ثَلاثَةَ	عَشَرَ	فَصْلاً	ثلاث	عَشْرَةَ	کتیبةً
أَرْبَعَةَ	عَشَرَ	رَغیفاً	أَرْبَع	عَشْرَةَ	ناقةً
خَمْسَةَ	عَشَرَ	بَیْتاً	خَمْسَ	عَشْرَةَ	مَرَّةً
ستَةَ	عَشَرَ	مِفْتاحاً	سِتَّ	عَشْرَةَ	کَلمةً
سَبْعَةَ	عَشَرَ	زائِراً	سَبْعَ	عَشْرَةَ	عَتْرةً
ثَمانیَةَ	عَشَرَ	کوْکباً	ثَمانی	عَشْرَةَ	رایَةً
تِسْعَةَ	عَشَرَ	حِمْلاً	تِسْعَ	عَشْرَةَ	روایَةً

۲۲۱ ـ **حکم عقود:**

عقود با مذکّر و مؤنّث به لفظ یکسان استعمال می‌شوند مثل: عِشْرونَ رَجُلاً و اَمرأةً.

۲۲۲ ـ **حکم معطوف:**

جزءِ اوّل تابع قاعدهٔ مفرد است و **جزءِ** دوم با مذکّر و مؤنّث به لفظ یکسان استعمال می‌شود مثل:

با مذکّر	با مؤنّث
واحدٌ و عِشْرون، اِثْنانِ و عِشْرون، ثلاثةٌ و عِشْرون	واحِدَةٌ و عِشْرون، اِثْنَتانِ و عِشْرون، ثَلاثٌ و عِشْرون

۲۲۳ ـ **اسم عدد از حیث اعراب** چنین است:

* **اثنان و اثنتان:** تابع قاعدهٔ مثنی هستند مثل: اِثْنانِ و اِثنَتانِ، اِثْنَیْن و اِثنَتَیْن.
* **عقود:** تابع قاعدهٔ جمع مذکّر سالم هستند مثل: عشرون و عِشرین.
* **مرکّب:** دو جزء آنها همیشه مبنی بر فتح هستند مثل: جَلَسَ اَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا علی اَحَدَ عَشَرَ کُرسیّاً.
* **باقی اعداد:** تابع قاعدهٔ سایر اسماء هستند مثل: جاءَ رجالٌ ثلاثةٌ، حاملینَ اَربَعَةَ کُتُبٍ.

۲۲۴ ـ **اسم معدود از حیث اعراب:**

اگر عدد چنین باشد:	معدود چنین است:	مانند:
۱ تا ۱۰	جمع و مجرور	جاء ثلاثة اولادٍ
۱۰۰ و ۱۰۰۰	مفرد و مجرور	جاءَ مئةُ ولَدٍ
۱۱ تا ۹۹	مفرد و منصوب	جاء اربعةَ عَشَرَ وَلَداً

تمرین ۸۵ ـ اعداد زیر را به حروف بنویسید:

اله ۱ ـ عهدان ۲ ـ ۳ فناجین ـ ۴ مرسلین ـ ۵ نساء ـ ۶ بنایات ـ ۷ مفاتیح ـ ۸ حوادث ـ ۹ کتائب ـ ۱۰ وصایا ـ ۱۱ کاتباً ـ ۱۲ جندیّاً ـ ۱۷ سیارةً ـ ۲۰ عرشاً ـ ۲۱ مجلةً ـ ۲۲ قلماً ـ ۲۳ ضابطاً ـ

۲۴ مدفعاً ـ ۲۵ یمامة ـ ۱۰۰ جندی ـ ۱۰۱ رجل ـ ۱۱۰ مقالات ـ ۱۹۰۴ سنوات

تمرین ۸۶ ـ اعداد زیر را به حروف و معدود را طبق قاعده بنویسید:
۱۵ (دفتر) ـ ۲۳ (کتاب) ـ ۷۰ (ساعة) ـ ۹ (بیضة) ـ ۱۱ (طاولة) ـ ۵ (تفاحة) ـ ۲۰۵ (رجُل) ـ ۸۸۰ (شجرة) ـ ۱۰۰۱ (لیلة) ـ ۳۳۸۵ (جندی) ـ ۷۴۳۲ (مدفع) ـ ۲۴۷۰۴ (طائرة) ـ ۸۵۶۷ (قنینة) ـ ۱۱۷۱۹ (طاولة) ـ ۱۱۶ (قلم) ـ ۶۱۸ (ریشة) ـ ۴۲۰۶ (رغیف) ـ ۵۳۰۷ (سلَّة) ـ ۳۷۸۱۰ (سفینة) ـ ۹۳۹ (صاحب).

تمرین ۸۷ ـ جمله‌های زیر را درست کنید:
جاء ثلاثین تلمیذ. مکثْتُ فی بیروت ثلاثَ و اربعون ایام. قطفتُ خمسة وردة . قرأت خمسون کتباً. فی هذه المقاطعة خمسة عشر قریة. فی هذا البیت تسعة غرفة لها اربع عشرة بابٍ و هی تحوی تسع و ثلاثون کراسی. عرض الشارع اثنتا عشر متراً. منحْتُ الفقراء ستون ارغفة. بعْتُ سبع و سبعون قلمٍ. غرسْنا فی الحقل مائة و خمسة و ثمانون نخلةً.

۲۸ ـ عدد ترتیبی

۲۲۵ ـ **عدد ترتیبی** عبارتست از اسمی که بر مرتبهٔ چیزها دلالت می‌کند: الولد الرابع.
۲۲۶ ـ **الفاظ عدد ترتیبی دوازده و عبارتند از:** اَوّل، ثانی، (ثانٍ)، ثالث، رابع، خامس، سادِس، سابِع، ثامِن، تاسع، عاشر، مِئَة، اَلف.
۲۲۷ ـ **عدد ترتیبی چهار قسم است:**
* **مفرد:** از اوّل تا عاشر
* **مرکّب:** از حادی عَشَرَ تا تاسِع عَشَر
* **عقود:** از عشرین تا تسعین، و همچنین مائة و الف
* **معطوف:** از حادی و عشرین تا تاسِع و تسعین

۲۲۸ ـ **عدد ترتیبی در مذکّر و مؤنّث بودن با معدودش مطابقه می‌کند** مثل: الرجل الرابع و الفتاة الرابعة ـ التلمیذ الحادی عشر و التلمیذة الحادیة عشرة.

به غیر از عقود و مائه و الف که به حال خود باقی می‌مانند مثل: الکاتب العشرون و الکاتبة العشرون.

۲۲۹ ـ **همهٔ اعداد ترتیبی معربند** مانند:

رأیْت الفتاةَ الخامسةَ والثلاثین، جاءت الفتاةُ الخامسةُ و الثلاثون.

* **امّا هر دو جزءِ عدد مرکّب همیشه مبنی بر فتح است** مثل:

جاءت الفتاة الخامسةَ عَشْرَةَ، مَرَرتُ بالفتاةِ الخامسةَ عَشْرَةَ.

تمرین ۸۸ ـ عدد اصلی را از عدد ترتیبی جدا کنید:

اربعةَ عشرَ رجُلاً. الفصلُ السابعَ عَشرَ. المقامةُ المائةُ والاربعونَ. الصفُّ الثانی. خمسونَ شجرةً. عَشْرُ جَوارٍ. السنة الرابعةُ و التسعمائة بعد الالف. تِسْعَةُ و تِسْعونَ شخصاً. خمسون تُفّاحةً. الشهر ثلاثون یوماً. الساعة الثانیة عشرةَ. خمسة آلاف مقاتل الشارع الحادی والعشرون. المرحلة الرابعة عشرَة. ثلاثة آلاف و ثلاثمائة و ثمانون برمیلاً. الحرب العالمیة الاولی. الصفحة السابعة عشرة. خمسمائة تمرین. فی الیوم الاول من الشهر الثانی عشر. دامت الحرب اربعة اعوام.

تمرین ۸۹ ـ به جای ارقام اسم عدد بگذارید:

سنة ۱ ـ عام ۱ ـ رجلان ۲ ـ امرأتانِ ۲ ـ ۳ أقلام ـ ۴ أقلام ـ ۶ زلازل ـ ۴ ینابیع ـ ۶ نساء ـ ۷ کراسی ـ ۸ حمّامات ـ ۹ جراح ـ ۱۰ غُرَماء ـ ۱۰ لصوص ـ ۹ قوافل ـ ۱۰۰ طریق ـ ۱۰۰۰ صورة ـ ۱۶ شهراً ـ ۲۰ جزیرة ـ ۱۸۰ رقماً ـ ۱۵ کلباً ـ ۹۷ صورةً ـ ۷۰ قلماً ـ الکتاب الـ ۱۱ ـ المقالة الـ ۱۲ ـ الطبقة الـ ۵ ـ البیت الـ ۳۰ ـ التلمیذ الـ ۱۱۲۵

۲۹ ـ اعراب اسمها

۲۳۰ ـ **اعراب** عبارتست از تغییری که در آخر اسمها و افعال به سبب تغییر عوامل ایجاد می‌شود
مثل: قَدِمَ الغائِبُ، رأیْتُ الغائِبَ، سلَّمْتُ علی الغائِبِ.

۲۳۱ ـ **اعراب اسماء بر سه گونه است: رفع و نصب و جرّ.**

۲۳۲ ـ **علامتهای اعراب** در اسماء:

* **ضمّه**، که علامت رفع است.
* **فتحه**، که علامت نصب است.
* **کسره**، که علامت جرّ است.

۲۳۳ ـ از این قاعده: **مثنّی ـ جمع مذکّر سالم ـ جمع مؤنّث سالم ـ اسماء پنجگانه ـ ممنوع از صرف، مستثْنیٰ** هستند.

۲۳۴ ـ **علامت رفع** در آنچه مستثنی از قاعده‌اند:

* در **مثنّی**: الف (ا) مانند: الکتابان مفیدان.
* در **جمع مذکّر سالم**: واو (و) مانند: جاء المحامون.
* در **اسماء پنجگانه**: واو (و) مانند: ابوك عالِمٌ.

اسماء خمسه (پنجگانه)
اَبٌ، اَخٌ، حَمٌ، فو، ذو

۲۳۵ ـ **علامت نصب در این اسماء:**

* در **مثنی**: یاء است که ماقبل آن فتحه باشد (ـَی) مثل: اشْتَریتُ کتابَین.
* در **جمع مذکّر سالم**: یاء (ی) مثل: رأیتُ المحامین.
* در **اسماء پنجگانه**: الف (ا) مثل: کرَّمتُ اباك.
* در **جمع مؤنّث سالم**: کسر (ـِ) مثل: اشتریت ساعاتٍ جمیلةً.

۲۳۶ ـ **علامت جرّ در این اسماء:**

* در **مثنی**: یاء است که ماقبل آن فتحه باشد (ـَی) مثل: بَحَثْتُ فی کتابَین.
* در **جمع مذکّر سالم**: یاء (ی) مثل: اتّفقْت مع المحامین.
* در **اسماء پنجگانه**: یاء (ی) مثل: سلّمْت علی ابیك.
* در **ممنوع از صرف** : فتح (ـَ) مثل: ذهبْتُ الی بیروتَ.

تمرین ۹۰ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:

اشتریت کتابان. یذهبُ اخاك الی المدرسة. اکرَم المعلمُ المجتهدون. کان الفائزین ممدوحون. سافرتُ الی دمشقِ. رأیت مؤمناتاً. صاحبُك ذو ثروة. عاشِرِ الفاضلون. الابوان محترمَیْنِ. سمعتُ خطیبٌ بلیغاً. مررت باسحاق. اطع ابیك و احترم اخوك الاکبر. اخی ذا همّة. اصیب بمرضاً عضالاً فی فوه. ابیه و اخاك فی النزهة یحجُّ المسلمین الی مکّة. اکرمتِ المعلماتُ الطالباتَ المجتهدةِ. اشترکْتُ فی مجلّتان. اخواك مؤدَّبَیْن.

تمرین ۹۱ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:

منحتُ الفقیران عشرون رغیفٌ. ارتأَی ذوی الخبرةَ. هدمَ البیت. فقأَ الاعداءُ عیناهُ بآلتان حادتان. قطفتُ اثمارناضجون. هذه الاولاد مؤدبین. سلَّمْتُ علیه و علی اخوه. اخرجوا القضاةُ المسجونون من السجن. نحترمُ ربّات المنزل الکریماتَ. هذان الرجلینِ هم الذین فروا. هؤلاء التلامذة هی اللذون اجتهـدوا ففازوا بالظفر. الرسالتین التی ارسلتهم لم تصلانی. فاکَ لطیفُ الشکل. قبضا الحارسَیْنِ علی المجرمونَ الاشقیاء. المرءَ بأَصْغَراه: قلبُه و لسانه.

۳۰ ـ اعراب افعال

۲۳۷ ـ **از افعال تنها فعل مضارع معرب است:**

* مگر اینکه به **نون تأکید و نون مؤنّث** متّصل شود که در این صورت مبنی است.

۲۳۸ ـ **اعراب فعل** بر سه گونه است: **رفع و نصب و جزم.**

۲۳۹ ـ **علامات اعراب** در افعال:

* **ضمّه**، که علامت رفع است.
* **فتحه**، که علامت نصب است.
* **سکون**، که علامت جزم است.

۲۴۰ ـ **این قاعده دو استثنا دارد:**

* **افعال خمسه** در رفع و نصب و جزم.
* **فعل معتل الآخر** در جزم.

۲۴۱ ـ **افعال خمسه** عبارتند از هر مضارعی که متّصل شده باشد به:

* **الف تثنیه** مثل: یضربانِ، تَضْربانِ.
* **واو جمع** مثل: یَضْربونَ، تضربونَ.
* **یاء مخاطب مؤنّث** مثل: تضربینَ.

۲۴۲ ـ **علامت رفع در افعال خمسه** عبارتست از باقی گذاشتن «**نون**» در آخر آنها مثل:

یضربان: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون زیرا از افعال خمسه است.

۲۴۳ ـ **علامت نصب در افعال خمسه** عبارتست از حذف «**نون**» از آخر آن مثل:

لن تضربی: فعل مضارع منصوب به لن و علامت نصب آن حذف نون است زیرا از افعال خمسه است.

۲۴۴ ـ **علامت جزم در افعال خمسه** عبارتست از حذف «**نون**» از آخر آنها مثل:

لم تضربوا: فعل مضارع مجزوم به لم و علامت جزم آن حذف نون است زیرا از افعال خمسه است.

۲۴۵ ـ **علامت جزم در فعل معتل الآخر** عبارتست از حذف حرف علّه از آخر آن (مگر اینکه از افعال خمسه باشد که نون آنرا حذف می‌کنند، همانگونه که گفته شد) مانند:

لم یرمِ : فعل مضارع مجزوم به لم و علامت جزم آن حذف حرف علّه از آخر آنست زیرا معتل‌الآخر است.

تمرین ۹۲ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:

لم یبقی. لن تتکاسلان. یذهبوا. لن تجتهدین. لم یستعدُّون. لن یخْشَ. لم یَقُولْ. تشربا. لم یدخلان. تتصرَّفی. تنطلقوا. تعلمان. لم ترحمین. یطوِ. لن تصابی. لم یَسْتَطیعْ. لم یدعو. لم توافقون. تَتَعَلَّمی. یَغْزُوا.

تمرین ۹۳ ـ افعال زیر را تجزیه و ترکیب کنید:

یَحْذَرونَ. لن تقُولا. لم یَرْتَوِ. لم یَکْتُبَا. لم تَنشطَی. لم یَطْمَعُوا. تُتاجِران. لم تتَّقِ. تَحْضرینَ.

۳۱ ـ بناء اسمها و فعلها

۲۴۶ ـ **بناء** عبارتست از اینکه **آخر کلمه همیشه بر یك حالت باقی بماند**، اگر چه عوامل اختلاف پیدا کنند مثل: أَیْنَ الکتابُ؟ أَیْنَ ذَهبتَ؟ من أَیْنَ جئت؟

۲۴۷ ـ **اسمهای مبنی** عبارتند از: **ضمائر ـ اسماء اشاره ـ موصولات ـ اسماء شرط و استفهام ـ ظروف.**

۲۴۸ ـ **اسمها مبنی هستند بر: سکون** مثل: «مَنْ»، یا **ضمّ** مثل: «حیثُ»، یا **فتح** مثل: «أَیْنَ»، یا **کسر** مثل: «أَمْسِ».

۲۴۹ ـ **افعال مبنی** عبارتند از: **ماضی و امر و مضارعی** که به نون تأکید یا نون مؤنّث متّصل شده باشد.

۲۵۰ ـ **فعل ماضی مبنی** است:

* بر **فتح** مثل: شَرِبَ، شَرِبَا.
* بر **ضمّ** اگر به واو جمع بپیوندد مثل: شَرِبُوا.
* بر **سکون** اگر به ضمیر رفع متحرّك مانند نون یا «نا» یا «تا» بپیوندد مثل: شربتُم، شربْنا، شَرِبْنَ.

۲۵۱ ـ **فعل امر مبنی** است:
* بر **سکون** مثل: اِشرَبْ، اِشْرَبْن.
* بر **حذف نون** اگر به واو جمع یا الف تثنیه یا یاء مخاطب مؤنّث بپیوندد مثل: اشربا، اشربوا، اشربی.
* بر **حذف حرف علّه** اگر معتل‌آخر باشد مثل: اِرْمِ.

۲۵۲ ـ **فعل مضارع مبنی** است:
* بر **سکون** اگر به نون مؤنّث بپیوندد مثل: یَضْرِبْنَ.
* بر **فتح** اگر به نون تأکید بپیوندد مثل: یَضْرِبَنَّ.

۲۵۳ ـ نون دیگری به نام «**نون وقایه**» وجود دارد که آخر فعل را از کسره گرفتن حفظ می‌کند و از این نظر به آن وقایه می‌گویند و **آن نونی است که بین فعل و یاء متکلّم می‌آید** مثل: ضَرَبَنی، یَضْرِبُنی، اِضْرِبْنی.

۲۵۴ ـ **نون وقایه** گاهی به بعضی از حروف هم می‌پیوندد مثل: مِنْ (مِنّی) عَن (عَنّی) اِنَّ (اِنَّنی) لکنّ (لکنَّنی) لَیْتَ (لیتَنی) لَعَلَّ (لَعَلَّنی).

تمرین ۹۴ ـ چرا هر یك از افعال زیر مبنی هستند؟
إرْضَ. إبقَ. أسكُتُنَّ یا نساءُ و اِصغَینَّ لما یُقالُ لکنَّ. إحذَرْ عِشْرةَ السفیه. إخْشَ الشرَّ و تجنَّبْهُ. إصبروُا و صابروُا و رابطوُا و اتَّقواالله لعلَّکم تفلحون. أُمرْتم فأطَعْنا. کُلْ ما اَشتهیْتَ و البسْ ما تشتهی الناس. فلیُسْألَنَّ القائل عمَّا قال. احترِسْنَ علی اولادکنَّ. اخبروا بما رأیْتُم.

تمرین ۹۵ ـ فعل «فَتَح» را در ماضی و مضارع مرفوع و امر صرف کنید و فقط حرکات بنا را

بگذارید.

تمرین ۹۶ ـ مثالهای زیر را تجزیه و ترکیب کنید:
کَسرْتِ. هَرَبُوا. یَسْتَعْلِمْنَ. تَسْأَلَنَّ. أَکْتُبی. سافَرا. تَقْطَعْنَ. سیروا. تَزَیَّنْتُما. یَنْصرُونَ.

۳۲ ـ تقدیر حرکات

۲۵۵ ـ بر بعضی از الفاظ همهٔ حرکات ظاهر نمی‌شوند بلکه مقدّر می‌شوند.

۲۵۶ ـ **حرکات مقدّرند:**

* **بر اسمها و فعلهای مختوم به الف،**
* **بر اسمها و فعلهای مختوم به یاء ماقبل مکسور،**
* **بر افعال مختوم به واو ماقبل مضموم،**
* **بر اسماء مضاف به یاء متکلّم.**

۲۵۷ ـ **ضمّه و فتحه و کسره** بر اسماء و افعال **مختوم به الف مقدّرند** و این برای تعذّر ظهور آنهاست مثل: وَعی الفَتی المَعنی من المبنی.

وعی: فعل ماضی مبنی بر **فتحهٔ مقدّر** بر الف برای تعذّر.

الفتی: فاعل مرفوع به **ضمهٔ مقدّر** بر الف برای تعذّر.

المعنی: مفعولٌ‌به منصوب به **فتحهٔ مقدّر** بر الف برای تعذّر.

المبنی: مجرور به مِن و علامت جرّ آن **کسرهٔ مقدّر** بر الف برای تعذّر.

۲۵۸ ـ **ضمّه و کسره** بر اسماء و افعال مختوم **به یاء ماقبل مکسور مقدّرند** و این برای استثقال (سنگینی تلفظ) است، امّا فتحه ظاهر می‌شود مانند: یتّقی القاضی الملاهی فیذهبُ الی النادی.

یتّقی: فعل مضارع مرفوع به **ضمهٔ مقدر** بر یاء برای استثقال

القاضی: فاعل مرفوع به **ضمهٔ مقدّر** بر یاء برای استثقال

الملاهی: مفعول به منصوب به **فتح آخر**

النادی: مجرور به الی جرّ آن **کسرهٔ مقدّر** بر یاء برای استثقال

۲۵۹ ـ **ضمّه** بر افعال مختوم به **واو ماقبل ضمّه برای استثقال مقدّر** است امّا فتحه ظاهر می‌شود مثل: یلْهو التلمیذُ و لن یَسْلُو درسهُ:

یَلْهو: فعل مضارع مرفوع به **ضمّهٔ مقدّر** بر واو برای استثقال

یَسْلَوُ: فعل مضارع منصوب به لن و **علامت نصب آن فتحهٔ ظاهر** در آخر آن است.

۲۶۰ ـ **ضمّه و فتحه**، بر ماقبل یاء در اسمهای **مضاف** بر یاء **متکلّم مقدّرند** و این به خاطر اشتغال محل به حرکت مناسب با آن است مثل: وجدت اُمّی کتابی فی غرفتی:

اُمّی: فاعل مرفوع به **ضمّهٔ مقدّر** بر ماقبل یاء به خاطر اشتغال محل به حرکت مناسب با آن، و یاء ضمیر متّصل مبنی بر سکون در محل جرّ به مضافٌ‌الیه بودن.

کتابی: مفعولٌ‌به منصوب به **فتحهٔ مقدّر** بر ماقبل یاء برای اشتغال محل به حرکت مناسب با آن و یاء همانگونه که قبلاً ذکر شد.

تمرین ۹۷ ـ حرکات مقدّر بر افعال در جمله‌های زیر را معین، و سبب تقدیر آنها را ذکر کنید:

ستُبدی لکَ الایامُ ما کُنتَ جاهلاً و یأتیکَ بالأخبار من لم تُزوِّدِ

ما کلُّ ما یتمنّی المرءُ یدرکهُ تجری الریاح بما لا تشتهی السُّفُنُ

تصفو الحیاةُ لجاهلٍ او غافلٍ. تتأذّی الاشجارُ مِنَ الصَّقیعِ. أشکو الی‌اللهِ تحامُلَ الزمان و جَوْرَ الایام. الحقُّ یَعلو ولا یُعلی علیه. یعتنی الآباء بتعلیم أولادهم رجاءَ ان یکونوا لهم عَوْناً فی المستقبل یَسمو الکریمُ الی المعالی. أُحِبُّ أن أمشیَ قلیلاً لریاضة البَدَن. ما خُلِقَ الانسانُ لیَشْقی. أَلاتَدْنو فَتَرْضی مما تری. ما کان التصنُّعُ لیَخفی. لأُلْزِمَنَّکَ أو تقضینی حقّی.

تمرین ۹۸ ـ حرکات مقدّر بر الفاظی را که زیر آن خط کشیده شده است معین و سبب تقدیر آنها را ذکر کنید:

إبْتَلی صدیقی داء عضال فنُقِلَ الی المستشفی. یری الخطر ولا ینجو منه. اعتصم بالتقوی. یَعْتَلی

المرقي. ينحو من الأفعى. يسعى دونَ جدوى. يُهْديني صاحبي الهدايا الثمينة. مشى الجاني بخطى سريعةٍ. يَلْتَهي مومي بالحلوى.

۳۳ ـ اسم منصرف و غیرمنصرف

۲۶۱ ـ **اسم منصرف** عبارتست از آنچه در آخرش **تنوین و همهٔ حرکات ظاهر شوند** مثل: رجل و عالم که گفته می‌شود:

جاءَنا رَجُلٌ عالِمٌ. رأينا رَجُلًا عالماً. سلَّمنا على رَجُلٍ عالمٍ.

۲۶۲ ـ **اسم غیرمنصرف** عبارتست از آنچه کسره و تنوین به آن نمی‌پیوندد و **ممنوع از صرف** نامیده می‌شود مثل: ابراهیم و یعقوب و یوسُف. که گفته می‌شود:

قَدِمَ إبْرَهيمُ. رَأَيتُ يعقوبَ. خلوتُ بيوسُفَ.

۲۶۳ ـ **مهمترین اسمهای ممنوع از صرف** عبارتند از:

* **بعضی از اعلام و صفات مفرد.**
* **جمع بر وزن مَفاعِل و مَفاعيل.**
* **هر اسمی که به الف تأنیث ختم شده باشد.**

۲۶۴ ـ **عَلَم ممنوع از صرف است:**

* اگر **مؤنّث** باشد مثل: آمِنَة، حَمْزَة، مَريَم، زيْنَب.
* اگر **اعجمی** باشد: اسحق، یعقوب، بَطليموس.
* اگر **مرکّب مزجی** باشد مثل: بَعْلَبَكَ، بَيتَ لَحم، بُختَنَصَّر.
* اگر **به آخر آن الف و نون افزوده** شده مثل: عُثمان، رِضوان، عِمران.
* اگر **وزن فعل** داشته باشد مثل: اَحمَدْ، يَزيد، تَغْلِبْ.
* اگر **معدول** از لفظ دیگری باشد مثل: عُمَر، زُحَل، قُزَح.

۲۶۵ ـ **صفت ممنوع از صرف است:**

* اگر بر وزن «**فَعلان**» باشد که مؤنّث «فَعْلی» است مثل: عَطْشان، رَيَّان، جَوْعان، شَبْعان.

* اگر بر وزن «**أَفْعَل**» باشد مثل: أَفْضَل، أَحْسَنْ، أَكبَر.
* اگر **معدول از لفظ** دیگری باشد مثل: مَثنی، ثُلاث، أُخَر.

۲۶۶ ـ **جمع غیرمنصرف است:**
* اگر بر وزن «**مفاعِل**» باشد مثل: مَساجِد، مَكارِم، مَنابِر.
* اگر بر وزن «**مَفاعیل**» باشد مثل: مَصابیح، قَناديل، دَنانیر.

۲۶۷ ـ **اسم مختوم به الف تأنیث مقصوره یا ممدوده** (رجوع کنید به شماره‌های ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳) بدون شرط **ممنوع از صرف است**، چه مفرد باشد چه جمع، چه علم باشد چه صفت، چه غیر اینها مثل: سَكْرى، مَرضى، سَلْمى، حَمراء، شُعراء.

۲۶۸ ـ **اسم غیرمنصرف** اگر اضافه شود یا بر سر آن **ال** بیاید به **کسره مجرور می‌گردد** مثل: مَرَرْتُ بِأفضَلِ العُلَماء.

تمرین ۹۹ ـ اسمهای زیر چرا غیرمنصرفند؟

عزّة. أَرْدَشیر. حَمْدان. أَشْعَب. هُبَل. غَضْبان. أعرض. خُماس. طوبی. صَنْعاء. تواریخ. کارلوس. باریس. جرائد. قاضیحال. سَحبان. یشكُر. مُضَر. ظمآن. أغلی. ذكری. صَحراء. مَنابِر. بیروت. بَعلبَك. زحلة. مصر.

تمرین ۱۰۰ ـ در عبارات زیر، غیرمنصرفها را معین کنید:

دمشق مدینة كبیرة فیها میاه و بساتین و مزارع نَضرة. قوس قُزَح قوسٌ عظیمةٌ تظهر فی اوقات المطرعلی سبعة الوانٍ احمر و بُرتُقالی و اصفر و اخضر و أَزرق و نیلی و بنفسجی. خلفاء بنی أُمَیَّة اربعة عشر اولهم معاویة بن ابی‌سفیان و آخرهم مروان بن محمد و مدَّة خلافتهم اثنتان و تسعون سنة. الضیارفة فی مدینة لندن كثیرون.

۳۴ ـ حروف

۲۶۹ ـ **حرف کلمه‌ای است که مدلول آن تمام نمی‌شود مگر اینکه به اسم یا فعل اضافه شود،** و حروف همه مبنی هستند.

۲۷۰ ـ **حروف جرّ هفده حرف** و عبارتند از: مِن، اِلی، عَنْ، عَلی، فی، رُبَّ، کاف، لام، باء، تاء، واو، حتّی، مُذ، مُنْذُ، خَلا، عدا، حاشا، لَوْلا، کَیْ و این حروف فقط بر سر اسمها درمی‌آیند.

۲۷۱ ـ **حروف نصب چهار حرف** و عبارتند از: اَن، لَن، اِذَنْ، کَیْ، و این حروف فقط بر سر فعل مضارع می‌آیند.

۲۷۲ ـ **حروف جزم پنج حرف** و عبارتند از: اِنْ، لام امر، لاءِ نهی، لَمْ، لَمَّا، و این حروف فقط بر سر فعل مضارع می‌آیند.

۲۷۳ ـ **حروف قسم سه حرف** و عبارتند از: باء، تاء، واو، و این حروف فقط بر سر اسم می‌آیند.

۲۷۴ ـ **حروف عطف نُه حرف** و عبارتند از: واو، فاء، ثُمَّ، حتّی، اَوْ، اَم، لا، بَل، لِکن، و این حروف مشترك بین اسم و فعلند.

۲۷۵ ـ **حروف استفهام دو حرف** و عبارتند از: همزه، هَلْ، و این دو مشترك بین اسم و فعلند.

۲۷۶ ـ **حروف جواب شش حرف** و عبارتند از: نَعَمْ، بَلی، أجَلْ، جَیر، جَلَل، اِیْ.

۲۷۷ ـ **حروف نفی هفت حرف** و عبارتند از: ما، لا، لاتَ، لَمْ، لَمَّا، لَنْ، اِن.

۲۷۸ ـ **حروف ندا هفت حرف** و عبارتند از: همزه، یا، آ، أی، اَیا، هَیا، وَا، و همه مختص به اسمها هستند.

۲۷۹ ـ **حروف استقبال دو حرف** و عبارتند از: سین، سَوفَ، و مختصّ به مضارعند.

۲۸۰ ـ **حروف مصدر پنج حرف** و عبارتند از: اَن، اَنَّ، کَیْ، ما، لَوْ.

۲۸۱ ـ **حروف شرط دو حرف** و عبارتند از: اِن و لو. و این دو بر سر ماضی و مضارع می‌آیند.

۲۸۲ ـ **حروف تأکید پنج حرف** و عبارتند از: اِنَّ، اَنَّ، نون، لام ابتداء، قَدْ.

۲۸۳ ـ **حروف استثنا چهار حرف** و عبارتند از: اِلّا خَلا، عَدا، حاشا.

پیوند اول:

تجزیه

۲۸۴ ـ **تجزیه:** در تجزیه حرف فقط به یك امر توجه می‌شود و آن تعیین جنس آن (حرف جر، قسم...) مثلاً:

وَ اَبی لَنْ اَرْضی اِلّا بِهذَا اَلحَلّ

و : حرف قسم　　لن : حرف نصب

اِلّا : حرف استثنا　　بـ : حرف جرّ

۲۸۵ ـ تجزیه: در تجزیهٔ فعل به امور زیر می‌پردازیم:

فعل	ماضی	متکلم	مفرد		لازم	معلوم	مبنی بر...		ماضی از	مجرّد		صحیح	سالم
	مضارع	غائب یا غائبة	مثنی	ماضی آن					اصل آن				ممهوز
	امر	مخاطب یا مخاطبة	جمع		متعدی	مجهول	معرب: علامت اعراب			مزید	معتل		مضاعف
													مثال
													اجوف
													ناقص

مثلاً: يَتَرامَوْنَ ـ لَنْ تَشتَدّی

یترامون	فعل	مضارع	غائب	جمع	ترامی	لازم	معلوم	معرب: مرفوع به ثبوت نون زیر از افعال خمسه است	رمی	مزید	معتل: ناقص
تشتدی	فعل	مضارع	مخاطب مؤنّث	مفرد	إشتد	لازم	معلوم	معرب: منصوب به حذف نون زیرا از افعال خمسه است	شدّ	مزید	صحیح:مضاعف

۲۸۶ ـ **تجزیه:** در تجزیهٔ اسم به امور زیر می‌پردازیم:

- اسم
  - مفرد
  - مثنی
  - جمع
    - سالم
      - مذکر
      - مؤنّث
    - مکسّر
  - نکره
  - معرفه
  - متصرف
  - غیر متصرف
  - موصوف
    - صفت
      - ضمیر ـ اسم اشاره ـ اسم موصول ـ اسم استفهام ـ ظرف
  - جامد
    - اسم جنس جامد
    - اسم علم
  - مشتق
    - مصدر
    - اسم جنس مشتق
    - اسم مکان یا زمان
    - اسم آلت
  - جامد
    - اسم منسوب
  - مشتق
    - اسم فاعل ـ اسم مفعول ـ صفت مشبهه ـ اسم مبالغه ـ اسم تفضیل
  - مبنی بر...
  - معرب:
    - علامت اعراب

مثلاً: رَأَیْتُ اَلْمُعَلِّمینَ ـ شاهَدْتُ مَساجِدَ کَثیرَةً ـ أُطْلُبْ ما تُرید

المعلمین	اسم	جمع سالم	مذکر	معرفه	متصرف	صفت (موصوف)	مشتق	اسم فاعل		معرب منصوب به یاء زیرا جمع مذکر سالم است
مساجد	اسم	جمع مکسّر	مذکر	نکره	متصرف	موصوف	مشتق	اسم جنس مشتق: اسم مکان		معرب منصوب به فتح
کثیره	اسم	مفرد	مؤنث	نکره	متصرف	صفت	مشتق	صفت مشبهه		معرب منصوب به فتح
ما	اسم	مفرد	مذکر	معرفه	غیرمتصرف: موصول					مبنی بر سکون

پیوند دوم:

نوشتن همزه

تناسب حروف علّه و حرکات			
یاء (ی)	←	ـِ	(کسره)
واو (و)	←	ـُ	(ضمّه)
الف (ا)	←	ـَ	(فتحه)

۲۸۷ ـ **همزه در ابتدای کلمه** همیشه به صورت الف نوشته می‌شود مثل: أَنْصُرْ، اَکْرَمَ، اِعْلَموا.

۲۸۸ ـ **در وسط کلمه:** به حرکت همزه و حرکت ماقبل آن توجه می‌شود و همزه به صورت حرف برای تشکیل قوی‌تر نوشته می‌شود مثل: سَئِمَ، لؤْم، سَأَلَ، فِئْران، لُؤْم، فَأْس، بِئْات.

ترتیب حرکات از تشکیل قوی‌تر به ضعیف‌تر
ـِ ـُ ـَ ـْ
(و یاء ساکن « یْ » به اعتبار قوت کسره است)

۲۸۹ ـ **در وسط کلمه:** اگر همزهٔ مفتوحه بعد از الف (اءَ) باشد به صورت خودش نوشته می‌شود مثل: تَساءَلَ.

۲۹۰ ـ **در آخر کلمه:**

* **به صورت خودش بعد از ساکن** مثل: جُزْءٌ، شَیءٌ، نَشءٌ.
* **به حرف حرکت ماقبلش در غیر آن** مثل: قَرَأَ، قُرِئَ، نَبُؤُ.

۲۹۱ ـ **در شبه آخر کلمه** (یعنی اگر بعد از آن یك حرف یا بیشتر یا ضمیری افزوده شده باشد).

* **در اسم**: قواعد همزهٔ وسط کلمه در این باره قابل اجرا است (شمارهٔ ۲۸۸ ـ ۲۸۹) مثل: مَرْأة، خطیئَة، لُؤلُؤَة و اگر بعد از ساکن قرار گیرد و مفتوح باشد و بعد از آن ضمیر آمده باشد به صورت خودش یعنی همزه نوشته می‌شود مثل: جُزْءَه، بَقاءَك، ضَوْءَنا.

* **در فعل**: همزه مطابق حرکت ماقبلش نوشته می‌شود و ضمائر بدون تغییر به آن اضافه می‌شوند مثل: قَرَأا، قَرَأُوا.

تمرین شفاهی:

سَأَلَ. یُسْأَلُ. سُئِلَ. سَاءَل. یُسائِل. سُوئِل. یُساءَل. قرَأَ. یَقْرَأُ. قُرِئَ. یُقْرَأُ. جرُؤَ. یَجْرُؤُ. جُرِئَ. یُجرَأُ. ظَمِئَ. یَظْمَأُ. یُؤاثِرُ. یُؤْثِرُ. أُوثِر. یُؤاثَر.

علم نحو

۱ ـ موضوع نحو

۲۹۲ ـ **علم نحو**، احوال الفاظ را در **ترکیب جمله** به ما می‌آموزد.

۲۹۳ ـ **الفاظ در ترکیب دو قسمند:**

* **مبنی**: و آن کلمه‌ای است که آخر آن بر یك حالت باقی بماند.
* **معرب**: و آن کلمه‌ای است که در حالات مختلف آخرش تغییر کند.

۲۹۴ ـ قواعـدی برای شنـاختن حالت آخـر کلمات مبنی وضع نشده و همه مربوط به سماع (شنیدن) است.

۲۹۵ ـ حالت آخر کلمات معرب را از قواعدی که علمای علم نحو در این علم وضع کرده‌اند، می‌توان شناخت، و به آن شناخته می‌شود:

* **حالات آخر فعل**: رفع و نصب و جزم
* **حالات آخر اسم**: رفع و نصب و جرّ

تمرین ۱۰۱ ـ الفاظ معرب را از مبنی جدا کنید:

مَنِ الذی لا تُذْکَرُ لهُ زلّةٌ فی حیاتِه. ألا تَعلَمُ أنَّ البشرَ هم عُرضةٌ للزللِ فی کلّ زمانٍ. کان هذان الشخْصانِ من أصدقائی المُخلصین وقَدْ خدَمانی خَدماتٍ کثیرة فی مصالحی فبقیَ لهما فی قلبی

تذکـارٌ لایُمحی. بنی أحدُ الملوك قصراً و قالَ: انظُروا منْ عابَ منهُ شیئاً فأصلحوهُ و أعطوهُ درهمین. فحضر رجلٌ فقال: إنَّ فی هذا القصر عیبین یموت الملكُ و یخربُ القصرُ. شتَم سفیهٌ حلیماً و هوَ ساكتٌ. فقال: إیَّاك أعنی. فقالَ: وعنك أُغضی.

۲ ـ مواضع رفع و نصب فعل مضارع

۲۹۶ ـ **همیشه فعل مضارع مرفوع است** مگر اینکه یکی از حروف ناصبه یا جازمه بر سر آن بیایند یا آنچه موجب بنای آن شود مثل: یثمرُ الشَّجَرُ.

۲۹۷ ـ **حروف ناصبه بر دو قسمند:** اول دسته‌ای که بذاته نصب می‌دهند، دوم دسته‌ای که به «اَن» مقدّر نصب می‌دهند.

۲۹۸ ـ **حروفی که به ذاته منصوب می‌کنند** چهار و عبارتند از: اَن، لَنْ، اِذَنْ، کَیْ (و لِکَی)

* **اَن:** أُریدُ اَن اَتَعَلَّمَ
* **لَن:** لن یَجُودَ البَخیلُ
* **اِذن:** اِذَنْ نَبْلُغَ القَصدَ
* **کی و لکی:** اُدرُس کی (او لکَی) تحفْظَ

۲۹۹ ـ **حروف ناصبه به «اَن» مقدّر پنج حرف** و عبارتند از: حتی، لام، اَو، فاء، واو (که اصل آنها عبارتست از: حتی اَن، لان، أوان، فأن، وأن):

* **حتی:**
  - اِضرِب المذنبَ حتی یَتوبَ (برای تعلیل = کَی)
  - أُدرُسْ حتی أرجَعَ (برای نهایت = الی ان)
* **لام:**
  - خُذِ الدواءَ لِتَبرأَ (برای تعلیل)
  - لم اکنْ لأهْرُب (برای جحود و انکار = لامی که قبل از آن نفی آمده باشد)
* **اَو:** لا أسْتریحُ اَو أقولَ الحقّ (اِلی اَنْ ـ الاّ اَن)

* **فاء سببیّه:** اگر جواب واقع شود برای طلب یا نفی است:

● **طلب**	برای امر:	تاجر	فتربَحَ
	برای نهی:	لا تَدْنُ من النّار	فتحترقَ
	برای استفهام:	هل رجع صديقنا	فأُسَلّم عَليه؟
	برای ترجّی:	لعلّ الصديقَ يزورُنا	فنستأنسَ به
	برای تمنّی:	ليت لی مالاً	فأجودَ
	برای عرض:	اَلا تدنومن النور	فتُبْصرَ
	برای تحضیض:	هَلاَّ تدرسُ	فَتَحْفَظَ
● **نفی**	برای نفی:	لا اعرفُ دارالصّديق فازورَه	

* **واو معیّه:** که قبل از آن طلب یا نفی آمده باشد همانگونه که قبل از فاء سببیّه آمده بود:

لا تَنْهَ عن خُلُقٍ و تَأتیَ مثله (مع انك تأتی مثله)

۳۰۰ ـ «**اَن**» اگر با مابعدش در معنی مصدر قرار گیرد **فعل را نصب می‌دهد** و در این حالت برای جملهٔ «اَن» محلّی از اعراب وجود دارد مثل: اُریدُ اَنْ اتعلَّمَ (اُریدُ العلمَ).

۳۰۱ ـ «**اذن**» **به دو شرط فعل را منصوب می‌کند:** اول آنکه در اوّل جوابی باشد که در آن قرار گرفته است. دوم اینکه فاصله‌ای بین آن و بین فعل نباشد مثل: اِحترمْ رئیسَك اِذن یُکرِمَكَ

و اگر این دو شرط را نداشته باشد منصوب نمی‌کند مثل:

اِحترمْ رئیسك اِنّه اِذن یُکرِمُكَ

اِحترم رئیسكَ اِذن هو یُکرِمُكَ

تمرین ۱۰۲ ـ عبارات زیر را بنویسید و هر جا لازمست فعل را نصب دهید:

مَن یُریدان یَبنی بیتاً یجدُر بهِ اَنْ یَسْتَدْعی مُهندساً لِیَضَع لهُ رسماً موافقاً و یُقدّر لهُ النفقة اللازمة. یتعیَّن علی مَنْ یعیش من عمل عقلهِ أن لا یَذْهل عن ترویض جسمه. و علی مَن یعیش من عمل

جسمه ان لا يَغْفُل تثقيفَ عقله. ما كانت التغذيةُ النباتيةُ لتضُرّ بالجسم أو تُنحلهُ ولكنها تُكسُبهُ قوَّةً. يقـول العـارفونَ إنَّ فتيلةَ القنديل يجب ان تكون متّقدةً عاليةً ليسطع نورُها تامًّا لانها اذا كانت قصيرةً انتشرتْ رائحةُ الزيت و اضرَّ ضعف النور بالبصر. قال: إنى أقرأُ ليلًا على نورٍ ضعيفٍ. فقلتُ: القراءَة اذن تؤذى عينيك فاجتنب المطالعة ليلًا ما استطعتَ لتحفَظ بصرك. اَشهرُ أملاحِ النُّحاسِ الشَّبَّةُ الزرقاء يُذوَّب منها شيءٌ قليلٌ فى المياهِ الحاوية مكروباتٍ مَرَضيَّةٍ لكى تُميتها و تقتلها. ان اعتدت النَّظافةَ الشخصيَّة اِذن تتخلَّص من القذَرو أضراره. مَن يألف فى حداثته عادةً لنْ يتركها ولو شاب فكـان من اهمّ واجبـات الـوالدين والمُرَبّينَ ان يَعتنوا بأَن يُرشدوا أولادهم فى الصَّغَرْ الى الخصال الحميدة. لنْ يأْمَن المرضَ من لم يجتنب الاسباب المُضعفة مثلَ التعب المفرط للعقل والجسد والتعرُّض لتغييرات الجوّ. عليك بتبديل الهواء فى مَسْكَنكَ لكى تحفظ صحَّتك. ثابرْ على الاجتهاد حتى تُحصّل فى مستقبلك منزلةً و اعتباراً لان الكسلَ ما كان لِيُنجح احداً.

تمرين ۱۰۳ ـ مرفوع به ضمّه و مرفوع به نون را در جمله‌های زیر تعیین کنید:

تَشتَدُّ الحرارةُ فى المنْطَقةِ الواقعةِ من خطّ الاستواء الى درجة الثلاثينَ من العرضِ شمالاً و جنوباً. يتركَّبُ الهواءُ الذى نسبَحُ فيه من غازَيْن هما الأكسيجين و النتروجين و يخالطُهُ قليلٌ جداً من الحامض الفحميّ و كمية مُختلفة من البخار المائى. يُحيطُ الهواءُ بجميع الكُرَة الارضيّة فيتناوَلُ منهُ الحيوانُ الأكسيجين و يتنـاولُ النباتُ الحامضَ الفحميَّ لقيام الحياةِ فيهما. النشاطُ والاقتصادُ يأتيانِ بالثروةِ و يضمنانِ النجاحَ. أهل العَزْمِ يَستصغرونَ الاعمالَ الكبيرة كما ان أهلَ الخمولِ يَسْتَعْظمونَ الاعمالَ الصَغيرة. سُكّانُ المُدُنِ يَشْتغلونَ بالتجارةِ والصناعةِ و سكانُ القرى يَشْتَغلونَ بالزراعةِ. تَعَمَيْنَ عن نقائصكِ أيُّتها الابنةُ المِهذارةُ و تلهجينَ بِذِكْر عُيوب غيركِ. تُريدينَ اِدراك المعالى رخيصة.

تمرين ۱۰۴ ـ اعراب افعالی را که داخل پرانتز گذاشته شده است بگذارید و علّت آنرا هم بیان کنید. (مثل: «فأربح» منصوب زیرا بعد از فاء سببیّه در جواب تمنّی است):

يا ليتنى كنتُ مُجتهـداً (فأربـح) الجـائـزةَ. اِصنعـوا فى الحياة ما تشتهون صنيعه عند الموت (فتربحون) سعادة الدَّارَيْن. عامل الناس بمثل ما تُريدُ أن يُعاملوكَ بِه (فتحفظ) أفضل وصيةٍ يأمُر بهـا الخـالق اِتَّكلوا على الله (فتنجـح) أُمـوركم. لا تتعرَّضوا لتغييرات الجوّ (فتمرضون). اِياكم و اِفشاء معايب الناس (فتُحسبون) من المغتابين لولا تجتنب الشراهة فى الأكل (فتصون) نفسك من البطالة والكسل و الخمولِ والمرض. هلَّا تتعوَّدُ ايها الولدُ الخصال الكريمة (فتشبّ) عليها. الرياضةُ من الشروط الضرورية للصحَّة فلا تُهملها (فتتضرّر). ألا تُستعمل الطرائق الجديدة فى حقولنا (فتعظم) تجارتنا ألا تُحسن السلوك بوصايا الدين والأدب (فتكون) موضوع ثقة الناس المسيحى الحقيقى لا يبغُض أحـداً (فيشمت) بما يَعْرِضُ لهُ من النكبات هل تتعلَّم أيها الولدُ (فيتهذَّب) عقلك (ويتمهَّد) لك سبل التقدُّم لانَّ نجاح المرء بقَدْرِ علمِه.

تمرين ١٠٥ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:

على الوالدون اَن يحسنون تربية اولادهم. قالوا: اننا سنسير سيرة حسنة. قلتُ اذن تكونون من الفـائزون. هلَّا نعوَّدوا الصغارُ العاداتَ الحسنةِ فترسخُ فيهم متى شَبُّونَ. ثابروا على الجدّ حتى تبلغـانَ أربكم. اِتّقى الله لكى تفـوزين برضاه. ألا يأتون معنا الاصحاب فيسُرُّون. لا تتكاسلوا فترسبون فى امتحاناتكم. ما كان الخداعُ و الغشُّ ليدومون طويلاً، لا اجئ الى بيتكم او تردُّون الىَّ ما سلبتم منى لا تخالطا السفهاءَ فَيُسْمَعونكم كاملاً بذيئاً. ما كانوا الخُدَّامُ الامناء ليخونون سيّدهم. ليتَ الاصدقاء كانوا مخلصون فأبوحُ اليهم بجميع أسرارى، الا تنتبها و تستفيدا. اِزْرَعوا اليومَ فتحصدون غداً.

تمرين ١٠٦ ـ فاء سببيّه بر سر جواب‌های نفی و طلب در جمله زیر بیاورید:

اِرْحَمْ فَتَرْحَمَ، لا تَرْحَمْ فَلا تُرْحَمْ الخ...

تمرين ١٠٧ ـ جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

أُريدُ أن أتَعَلَّمَ. أُدْرُس كى تَحْفَظَ. لم يَجْتَهِدْ اخواك فينالا الجائزةَ. لا تتهاملوا فى اتمامِ فُرُوضِكُمْ فَتُقصروا عن أقرانِكم. أخدُموا العلمَ لِيَعْلُوَ مقامُكم. لا أزورُ كما و تَهْجُرانى.

این چنین:

اریدُ: فعل مضارع مرفوع به ضم آخرش و فاعل آن مستتر در آن وجوباً و تقدیر آن انا.

أن: حرف نصب و مصدر.

أتَعَلَّمَ: فعل مضارع منصوب به اَن و علامت نصب آن فتحهٔ ظاهر در آخر آن است و فاعل آن مستتر در آن وجوباً و تقدیر آن انا.

و جملهٔ «ان اتعلَّم» در تأویل مصدر و مفعول به «أُریدُ» (أُریدُ التعلُّم).

أُدْرُس: فعل امر مبنی بر سکون در آخرش. فاعلش وجوباً در آن مستتر است و تقدیر آن انت است.

کی: حرف نصب برای تعلیل.

تحفظَ: فعل مضارع منصوب به اَن مضمر بعد از کی تعلیل و علامت نصب آن فتحهٔ ظاهر در آخر آن و فاعل آن وجوباً در آن مستتر و انت است.

۳ ـ مواضع جزم فعل مضارع

۳۰۲ ـ اگر یکی از **ادوات جازمهٔ** شانزده‌گانه قبل از فعل مضارع بیاید آنرا مجزوم می‌کند.

۳۰۳ ـ **ادوات جازمه دو قسمند:** یك قسم آنها هستند که **فقط یك فعل را جزم می‌دهند.** و دیگر آنها که **دو فعل را مجزوم می‌کنند.**

۳۰۴ ـ **ادوات جازمهٔ یك فعل چهارند:** لَم، لَمّا، لام امر، لاء نهی.

* **لم:** لَمْ یَذهَبْ اَحَدٌ
* **لمّا:** تَعَلَّمَ القِراءَةَ ولَمّا یَکتُبْ
* **لام امر:** لِتَطِبْ نَفْسُك
* **لاء نهی:** لا تَیْأسْ من رَحمةِ الله

۳۰۵ ـ **ادوات جازمهٔ دو فعل دوازده و همه** برای شرط هستند: اِن، اِذما، مَنْ، ما، مُهما، أیّ، کَیْفَما، مَتی، أیّانَ، اَیْنما، أنی، حَیْثُما:

* **اِن** (حرف شرط): اِنْ تَکْسل تَخْسَرْ
* **اِذما** (حرف شرط): اِذما تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ
* **مَنْ** (اسم شرط برای عاقل): مَنْ یَطْلُبْ یَجِدْ
* **ما** (اسم شرط برای غیرعاقل): ما تَفعَلْ أفْعَلْ
* **مَهما** (اسم شرط): مَهما تأمُرْ بالخیر أفْعَلْهُ
* **أی** (اسم شرط): اَیًّا تُکْرِمْ أُکْرِمْ. ایٌّ یجتهدْ ینجَحْ
* **کَیفَما** (اسم شرط برای حال): کیفَما تَجْلِسْ أجْلِسْ
* **متی** (اسم شرط برای زمان): متی تَرْجَعْ نُکْرِمْکَ
* **اَیّانَ** (اسم شرط برای زمان): اَیّانَ تَسْأَلْنی أُجِبْکَ
* **اینما** (اسم شرط برای مکان): اَینما تَذهَبْ تَنجَحْ
* **اَنّی** (اسم شرط برای مکان): اَنّی یَذْهَبْ صاحِبُ المالِ یُکْرَمْ
* **حَیثُما** (اسم شرط برای مکان): حَیثُما تَسْقُطْ تَثْبُتْ

۳۰۶ ـ **اوّلین فعل**، از دو فعل مجزوم، **شرط** و **دومین فعل**، **جواب شرط** نامیده می‌شود.

۳۰۷ ـ **همهٔ ادوات جازمه اسم هستند** بجز «اِن و اِذما» که هر دو حرفند.

۳۰۸ ـ **همه ادوات جازمه مبنی هستند** بجز «ایّ» که معرب است.

۳۰۹ ـ **«اِن» شرطیه بعد از طلب مقدّر است** و مضارع را جزم می‌دهد مثل: تَعَلَّمْ تَفُزْ = اِن تَتَعَلَّمْ تَفُزْ.

۳۱۰ ـ **فعل شرط و جواب آن جایز است که:**
* **هر دو مضارع باشند** مثل: اِنْ تَصبِرْ تَظْفَرْ (و هر دو مجزومند).
* **یا هر دو ماضی باشند** مثل: اِنْ صَبَرْتَ ظَفَرْتَ (و هر دو در محل جزمند).
* **یا مخالف با هم باشند** مثل: اِنْ صَبَرْتَ تَظْفَرْ (یا تَظْفَرُ) (شرط در محل جزم و جواب مجزوم یا مرفوع).

۳۱۱ ـ **واجب است** که بر سر جواب شرط در شش مورد «فاء **جزاء**» بیاید:
* **اگر ماضی مقرون به قد باشد** مانند: اِنْ آمَنْتَ فَقَدْ خَلَصتَ.

* اگر منفی به ما یا لن باشد مانند: اِنْ جاءَنی ضیفٌ فما اَرُدُّهُ او فَلَنْ اُرُوِّدَهُ.
* اگر فعل طلبی باشد مانند: اِن سَقَطَ عَدُوُّكَ فلا تَشَمَّتْ به.
* اگر فعل جامد باشد مانند: اِنْ تَرَنی أقلَّ مالاً فَعَسی رَبّی أنْ یُغنِیَنی.
* اگر مقرون به «سین» یا «سوف» باشد مانند: اِن زُرْتنی فَسأَزورُكَ أو فَسَوفَ أزورُكَ.
* اگر جمله اسمیّه باشد: مَهما اردتَ فانی مستعدٌّ لقضائه.

۳۱۲ ـ در دو موضع جایز است که «فاء جزاء» بر سر جواب شرط بیاید:
* اگر مضارع منفی به «لا» باشد مثل: اِن تَدْرُسْ فلا تَخْسَرُ (یا لا تَخْسَرُ).
* اگر مضارع مثبت باشد مثل: مَنْ یَطْلُبْ فَیَجِدْ (یا یَجِدُ).

۳۱۳ ـ اگر «فاء» بر سر جواب شرط بیاید، جزم فعل ممنوع می‌شود، و فعل مرفوع می‌گردد و خبر مبتدای محذوف است. و جمله در محلّ جزم است زیرا جواب شرط است مثل: مَنْ یطلبْ فیجدُ = من یطلب فهو یجدُ.

۳۱۴ ـ «من، ما، مهما، ایّ» شرطیه:
* مبتدا هستند: اگر بعد از آنها فعل لازم بیاید و شرط و جواب آن خبر آن باشند مثل: ایٌّ یجتهدْ ینجَحْ، ما یصلّنی من المال انتفعْ به.
* یا مفعولٌ به: اگر بعد از آنها فعل متعدّی بیاید که مفعول نداشته باشد مثل: تُکْرِمْ أُکْرِمْ. اَیّاً تسأَلْ یُجبْكَ. ما تطلبْ تَنَل. مهما تفعلْ فی الصِغَر تَجدهُ فی الکِبَر.
* یا در محلّ جرّ: به حرف یا به اضافه مثل: بِمَنْ تذهَبْ اَذهبْ. عَمَّا تُفتّشْ أُفَتِّشْ. غلامُ مَنْ تضْرِبْ اَضْرِبْ.

۳۱۵ ـ «متی، اَیّان، اینما، انّی، حیثما» شرطیه بنابر ظرفیّت در محل نصب هستند مثل: مَتیٰ تَنَم اَنَمْ. حیثما تسقط تثبتْ.

۳۱۶ ـ «کیفما» شرطیه بنابر حال بودن در محلّ نصب است مثل: کیفما تتوجَّهْ تصادفْ خیراً.

تمرین ۱۰۸ ـ افعال ماضی جمله‌های زیر را که در پرانتز گذاشته شده‌اند به صیغهٔ مضارع مجزوم بنویسید:

اذا لم (غَلَبْتَ) فدار والطُفْ. لا (مَنَعَكم) سوءُ ما تعلَمون عنا ان تنتفعوا بأَحسنَ ما تسمعونَ منا. لا (نَهَيتَ) عن خُلُق و (أَتيتَ) مثلُهُ. حينما (دَخَلَ) نور الشمس (صَعُبَ) دخول الطبيب. متى (عامَلْتم) الناسَ بالحسنى (عاملوكم) بمثلها. أنّى (سافرت) و انتِ ذاتُ مالٍ و أدبٍ (أُكْرِمْتِ). ما (وفَّرْتَه) من الدراهم في زمان المرض و الشيخوخة. اجتهدوا ايها الآباءُ في أن تكونوا قدوةً حسنةً لأولادكم لانكم كيفما (كُنتُم) (كانَ) أولادكم. منْ لا (كَرَّمَ) نفسه لا (كُرِّمَ). مهما (زَرَعْتَ) (حَصَدْتَ).

تمرين ۱۰۹ ـ در جای نقطه‌چین‌ها ادات جزم مناسب بگذارید و افعال را بصورت مجزوم بنویسید:

... تذهبون يلحقون بكم ـ ... تقدمون من الاطعمة يأكلون ـ ... يتعبُ في صغره يستريحُ في كبره ـ ... تفتشان تجدان ـ حفظْتُ الكتاب و ... تنتهي السنة ـ ... يؤاخي الكسلان يصبحُ مثلهُ ـ ... تلقاني تجدني مقداماً ـ ... تكدّون فما تخسرون ـ ... يلقى الشرطيُّ القبضَ على المذنبْ ولْيعاقْبهُ ـ اترجون الفوزَ في المباراة و ... تراجعون دروسكم ـ ... تكرهون شيئاً لعله خير لكم.

تمرين ۱۱۰ ـ اواخر افعال را در جمله‌های زیر اعراب گذاری و هر جا غلطی هست درست کنید:

المُجتهد ينجحَ. من لم يجتهدْ فلن ينجحْ. اجتهد لتنجح. ما كان الاجتهاد ليضرّ أحداً. أُحبّ ان اجتهدُ. أجتهد لكي أنجحْ إن اجتهدتَ اذن تنجحُ. اجتهدافتنجحان. ألاتجتهدونَ فتنجحون. واظبوا على الدرس حتى تنجحون. كُلّ مواظبٍ على الدرس ينجح. اذما تجتهد تنجح. أيُّ انسان يجتهد ينجح. ان اجتهدتَ تنجح. توبوا لتنالون المغفرة من الله. الحزن و اليأس يعجّلا الشيخوخة. ايها الطبيب داوى نفسك. لا تنفقون الا بقدر ما تستفيدوا. كيفما تتوجَّه تلاقى بشراً. انّى يقيمونَ الاغنياءُ يجدون راحة. لانُجاملُكم و تُغْلظون لنا حديثكم. لا تتكلّفان مالا تُطيقا. لا تتمنى مالا تقدرْ عليه و ارتضى بما انتَ فيه. من لا يداري الناس يَطَأونهُ بارجلهم.

تمرين ۱۱۱ ـ عبارات زیر را بنویسید و لام امر جازمه را از لام تعلیل و جحود ناصبه جدا کنید و فعل پس از آنها را به صورت مناسب اعراب گذاری کنید:

تُتَّخذُ ملابسُ الصوف فى الشتاءِ لتحفظ الحرارةَ الطبيعيّةَ فى الجسم. ما كانت حرارة الجسم لتزيد او لتنقُص الا فى حال المرض فليؤخذ فى أيام البرد ثوب كثير الزّغَب لانه يكون أدفأَ من الثوبِ الأملس. يتعلَّم التلميذُ فى المدارس ليُفَقّه عقلهُ و يهذّب نفسه و يتمكّن من تحصيل معاشه. يجبُ أن تُفتح النوافذُ حيناً بعدَ آخرَ فى غرف السكنِ ليتبدَّل الهواءُ الفاسدُ بالهواء النقى. ليتناول كل أحد من القوت ما يكفى لحفظ حياته لان الانسان يأكُلُ ليعيش ولا يعيشُ ليأكل. لم يكن الخداعُ والمكر لُينجحا أحدا. مَّا كان الله ليَغفِر للمُصرّين على خطاياهم. اذا أُصيبَ شخصٌ بحُمىَّ الشمس فليبادر الى حَلق رأسه و ليوضَع علقٌ وراء أُذنيه و ماءٌ مثلَّج على رأسه وليُعْطَ مساهل متكرّرةً.

تمرين ۱۱۲ ـ لاء نهى جازمه را از لاء نفى غيرجازمه تشخيص دهيد:

لا يصلُحُ ماء البحر للشرب لكثرة ما فيه من الملح الاعتيادى و أملاحٍ أُخر. لا المال ينفعُ ولا السلاحُ يدفعُ اذا حضرت المنية. إعلَمْ ايها الولدُ أنَّ المَعدَة بيتُ الداءِ فلا تطلُبْ أكلاً إلاَّ اذا جُعْتَ ولا تُكْثر منه حتى لا تحصلَ لك تخمة. اذا ائتُمنتَ على دراهَم فلا تبذُلها لانك بذالك تُضيّع الثقةَ بك و ترتكبُ سرقة. لا تفعَل بالغير ما لا تريد ان يفعله الغير بك و بما انك لا تريد من الغير أن يؤذوك لا فى جسمك و لا فى مالك فلا تؤذِهم انت لا فى أجسامهم ولا فى اموالهم. مذاهبَ الهنود الاصليين لا تحصى و اكثرها شيوعاً بينهم البوذيَّة و عبادةُ اِناث البقر. ان الانسان لايستطيع ان يعيش منفرداً فلا بدَّله من الاشتراك مع الناس. لاتكن زيارتك سبباً لتعطيل غيرك عن أشغاله.

تمرين ۱۱۳ ـ جواب شرطى كه بر سر آن فاء شرط آمده است تعيين كنيد، و آيا استعمال فاء جايز بوده است يا واجب:

مهما تَفْعلا من حسَنَةٍ فسوف يُكتب لكما أجرها. من يشتغل و يكدُّ فلا يخافُ فقراً. من يحسن معاشرة الخلق و يلاطفهم فيكسب مودَّتهم و ثقتهم. أىُّ إنسان يحترمه الرئيس فانه يُلاقى احتراماً من المرؤوس ايضاً. حيثما تنزلا فستُكرَمان. اِن احتميت أيها المريضُ عن الطعام و تناولت الدواء فى اوقاته فقد أمِنتَ النَّكْسَةَ. مَنْ يطلُبْ غنىً بلاكدٍّ و لا عمل فلن يُدركَ من مطالبه و طراً. مهما تكاثرتِ المصاعبُ على الرجل العاقلِ فلا تُبْلبلُ صفاء خاطِره ولا تُوهنُ همتهُ. كيفما تقلَّبتْ أحوالُ

التجارة فلن تزالَ البلادُ الزراعية فی غنیً عن غیرها من البلاد. أینما یذهب الکسلانُ فلا یُرزق. اِنْ سافرتَ فمصحوب بالسلامة. أنّی یُسافر الطَّبیب فانهُ یجدُ ما یقوم بمعاشه.

تمرین ۱۱۴ ـ جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

من یطلبْ یجدْ. ایّاً تُکرمْ أُکرمْ. ایّاً تسألوا یجبْکم متی تنمْ انمْ. ما تطلبا تنالا. حیثما تتوجهی تصادفی خیراً. ان تنجُ من الفساد تتّقِ الهلاك. أُحْلُمْ تسُدْ. متی تَسْتَقیموا تُحْمَدوا. لا تکنْ رطباً فتُعْصَرَ ولا یابساً فَتُکْسَرَ. لا تُبرِمْ أمراً حتی تُفَکّرَ فیه.

این چنین:

مَن: اسم شرط مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا

یطلبْ: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است و علامت جزم آن سکون در آخر است. و فاعل آن در آن جوازاً مستتر و تقدیر آن هوَ است.

یَجِدْ: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است و علامت جزم آن سکون در آخر است. و فاعل آن در آن جوازاً مستتر و تقدیر آن هوَ است و جمله فعل شرط و جواب آن در محل خبر مبتدا است.

ایّاً: اسم شرط مفعولٌ‌به منصوب به فتح آخرش.

تکرمْ: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است و علامت جزم آن سکون در آخر است و فاعلش وجوباً مستتر و تقدیر انت است.

أُکرمْ: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است و علامت جزم آن سکون آخر آنست و فاعلش وجوباً مستتر و تقدیر آن انا است.

در هفت مورد اسمْ مرفوع می‌شود، یعنی اگر اسم:

فاعل باشد، یا نایب فاعل، یا مبتدا، یا خبر، یا اسم کان و اخوات آن، یا اسم کاد و اخوات آن یا خبر اِنَّ و اخوات آن.

۴ ـ مواضع رفع اسم: فاعل

۳۱۷ ـ **فاعل** عبارتست از اسمی که بعد از فعل معلوم تام واقع شده باشد و دلالت بر کنندهٔ کار کند مثل: لَعِبَ الصَّغیرُ (طفل بازی کرد) که کلمهٔ «الصّغیر» فاعل است زیرا بعد از فعل واقع شده است و بر انجام‌دهندهٔ بازی دلالت می‌کند.

۳۱۸ ـ **فاعل:**

* یا **اسم ظاهر** است مثل: طَلَعتِ الشَمسُ
* یا **ضمیر** بارز مثل: نَجَحتُ فی الامتحانِ
* یا **ضمیر** مستتر مثل: التَلمیذُ المجتهدُ ینجحُ (هو)
* یا **مؤوَّل** مثل: بلغنی [انّك نَجحْتَ] = [نجاحُك]

۳۱۹ ـ **اگر فاعل مؤنّث باشد فعل آن هم مؤنّث می‌آید:**

* در **ماضی**: به تاء ساکن در آخر آن مثل: سافَرَتْ مَریَمُ
* در **مضارع**: به علامتهای تأنیث برای مضارع که در اول آن می‌آید مثل: تُسافر مریم.

۳۲۰ ـ **اگر فاعل اسم ظاهر و مثنّی باشد**، آخر فعل علامت تثنیه نمی‌آید بلکه فعل مفرد باقی می‌ماند، یعنی گفته نمی‌شود: قاما الرّجلان، بلکه گفته می‌شود: قام الرجلان.

۳۲۱ ـ **اگر فاعل اسم ظاهر و جمع باشد**، آخر فعل علامت جمع افزوده نمی‌شود یعنی گفته نمی‌شود: تکلّموا الخطباء. بلکه گفته می‌شود: تکلّم الخطباءُ.

۳۲۲ ـ **در سه مورد تذکیر و تأنیث فعل جایز است:**

* **اگر فاعل مؤنّث منفصل از فعل باشد** مثل: سافَرَتْ او سافَرَ الیومَ مَریَمُ.
* **اگر فاعل مؤنّث مجازی باشد** مثل: اَثْمَرَتْ او أثْمَر الشَّجَرَةُ.
* **اگر فاعل جمع مکسّر باشد** مثل: جاءَتْ اَو جاءَ الجواری.

۳۲۳ ـ **جملهٔ مرکب از فعل و فاعل جملهٔ فعلیّه** نامیده می‌شود مثل: نَزَلَ المطرُ.

تمرین ۱۱۵ ـ زیر فاعلها در جمله‌های زیر خط بکشید:

یبحثُ علم الصحَّة عن کلّ ما یتعلَّقُ بکیفیَّات الحیاة التی تتوقَّفُ علیها سلامةُ الجسد والعقل. الحیاةُ کیفیَّةٌ خاصَّةٌ بالنباتِ والحیوانِ تَنْشأُ عنها اعمالٌ تمیّزها عن الاجسامِ الخالیةِ من المبدإ الحیوی کالحجرِ والماء والهواء. لا یعرفُ الصحیحُ قیمةَ الصحَّة حتی یُبتلی. یفوتُ بعضُ البشر مئةَ سنةٍ من العمرِ غیر أن ذلك خارجٌ عن القیاس الطبیعی. یشتدُّ خطرُ الموتِ علی الاطفال مُدَّةَ البرد فی فصل الشتاء. ثم ینقصُ کما تقدَّم الطفلُ فی السنْ. یتقلَّبُ الانسانُ فی أطوارٍ مختلفة یصحُّ تسمیتُها بادوار الحیاة وهی الطفولیَّةُ والشبابُ والشیخوخةُ. متی أدرکَ الولدُ سنَّ البلوغِ خشنَ صوتهُ و اتَّسعَ صدرهُ و ظهرَ الشَّعْرُ فی وجهه. اختلفت عوائدُ البشر فی التصرّفِ بالموتی فاصطلح المصریون القدماء علی تحنیطهم و جری الهنودُ و غیرهم علی حرقهم و حفظ رَمادهم فی أوعیةٍ مکرّمةٍ و یتمسَك عامَّة الناس الیوم بعادة دفنهم فی الارض. یُنبّهُ شراب البیراشهوةَ الطعام و یقویّ الهضم و یزیدُ سِمنَ الذین یستعملونهُ باعتدال.

تمرین ۱۱۶ ـ عبارات زیر را بنویسید و فاعل ظاهر را از مضمر جدا کنید:

اذا نظرتَ الی أفراد البشر شاهدتَ ان لکلٍّ منهم صفاتٍ خاصة به تمیّزهُ عمَّن سواء بحیث یستحیلُ وقوع مشابهةٍ بین شخصین و عدم التمییز بینهما ولو لم یکن الأمر کما تقدم ذکرُهُ لوقع التشویش بین الناس و تسبَّبَ عنه خرابُ الهیئه الاجتماعیة. من النوامیس الاولی الطبیعیَّة أن الجسم الحیَّ یلذُ جمساً حیّاً من جنسه. یتضمَّن الهواءُ الجوّیُّ دائماً کمیَّةً من الماء فی الحالهِ البخاریَّةَ اذا ارتفعت عن سَطْح الارض ولاقت مجاریَ الهواء الباردة تکاثفت و سقطتْ علی هیئة مطر او بَرَدٍ او ثلجٍ او ندًی بحسب بَرْدِ الطبقة الّتی تمرّ فیها. الإکثارُ من القهوة یسبّبُ أرقاً فی اللیل. لا یتمُّ هَضْمَ اللحوم علی ما ینبغی الا اذا تجزَّأت أجزاءً صغیرةً بحیث تتمکَّنُ عُصاراتُ المعدةِ والامعاء من العمل فیها. اذا جمعت مالاً کثیراً فلا تستکبر لسببِ غناك. ان المتکبرین ولو ارتفعوا حیناً یسقطون اخیراً. أحسن الی الناسِ تسْتَعبِدْ قلوبهم.

تمرین ۱۱۷ ـ فاعل‌های مفرد را به مثنیٰ تبدیل کنید و با فعل و آنچه به آن راجع است طبق قاعده

عمل کنید:
حطَّ العُصفورُ على الغصن. زأَر الأسدُ فى أجمته. إجتمعَ الشّعبُ فى الساحة. انهدمَ البيتُ على اصحابه بالزلزال. انتشر الخبرُ بسرعة البرق. هدرت الحمامة على الغصن. تحضُنُ الدجاجةُ بيضها. تَسُرُّ الجريدةُ التى تذكرُ أخباراً صادقةً. تتمزَّق الورقةُ بسهولة. تنفتحُ النافذةُ من شدَّة الريحِ. لا ينفع الدواءُ مع عدم الحِمْية. ثارت الزوبعةُ فهدمت البيوت.

تمرين ۱۱۸ ـ فاعل‌های مفرد در تمرین سابق را به جمع تبدیل کنید و با فاعل و آنچه به آن راجع است طبق قاعده عمل کنید.

تمرين ۱۱۹ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:
جاؤوا المؤمنون الى المعبد. ينجحان التلميذان الذى يتم واجبه. يقضون العلماءُ وقتهم فى البحث. رجعـوا المغتـربون الى اوطانهم فاستقبلوهم اهلهم احسن استقبالٍ. اكلونى البراغيث. حلَّقوا الـطائـرات فى سماء المدينة. اشتعلوا النيران فى مخازن التاجر. ترعرعوا الغلامان فى حضن والديهم. المعلمات يُدرّسون القواعد. حكموا القضاة على المجرمون بالاعدام. وصلونا الاخبار بانتصـار الحلفاء. غلت الماء فى القدر فتصاعدت منها البخار. فاز هذان الفريقين فى المباراة الاولمبيةَ. تصارع الملاكمان فوقعا احدهما مغشيّاً عليه فى الجولة الاولى. انتصروا الاطباء على جرثومة السل فوجدوا لها علاجاً مجدياً.

تمرين ۱۲۰ ـ جائی را که واجب است حرف تاء با فعل بیاید و جائی را که جایز است حرف تاء ترك شود تعیین کنید:
جرت الفَرسُ براكبها جرياً سريعاً. تحامى اللبوءَة أشبالها إنقضَّت الهرءَة على الفأرة فمزَّقتها. تخيط اليومَ أسماءُ ثوبها. توصينى والدتى بمحبة إخوتى. تنتشر الحُمَّى الدورية بين الذين يسكنون الاراضى المُستقعة. تنتقلُ عدوى كثير من الامراض الوبائيّة بواسطة الماء. ان أنواع الحيوانات التى تصلُح لحومها للأكل هى ذوات الثَّدْى و الطيُّور والاسماكُ والزَّحَّافةُ والصَّدفيةُ. خرجت سُكَّان

المدينة لملتقى الملك. تُغنّى القِيان على نقرالعود.

۵ ـ مواضع رفع اسم: نایب فاعل

۳۲۴ ـ **نایب فاعل** عبارتست از مفعولٌ‌بهی که **بعد از فعل مجهول** واقع شده باشد، و در این حالت مفعول در محلّ فاعل محذوف می‌آید و بعنوان بدل آن مرفوع می‌شود (رجوع کنید به شمارهٔ ۶۱ و ۶۲) مانند:

قتل	(معلوم)	**قُتِلَ**	(مجهول)
الحارسُ	(فاعل)	**-**	(حذف آن مطلقاً واجب است)
اللِّصَ	(مفعولٌ‌به)	**اللّصُ**	(مفعولٌ‌به بجای فاعل و «نایب فاعل» نامیده و مرفوع می‌شود).

۳۲۵ ـ **اگر فعل متعدّی به بیش از یك مفعول باشد**، مفعول اوّل را بعنوان نایب فاعل مرفوع می‌کنیم و مفعول دوم منصوب می‌شود:

رَزَقَ	(معلوم)	**رُزِقَ**	(مجهول)
اللهُ	(فاعل)	**-**	(حذف آن بطور مطلق واجب است)
الفقيرَ	(مفعولٌ‌به اوّل)	**الفقيرُ**	(مفعولٌ‌به اوّل که بجای فاعل آمده و «نایب فاعل» نامیده و مرفوع می‌شود)
مالاً	(مفعولٌ‌به دوم)	**مالاً**	(مفعولٌ‌به دوم که در حالت نصب باقی می‌ماند)

۳۲۶ ـ **اگر نایب فاعلِ مؤنّث باشد فعل آن هم مؤنّث می‌آید:**

* در **ماضی**: به تاء ساکن در آخرش مثل: سُرِقَتْ ساعةٌ.

* در **مضارع**: به علامت تأنیث مضارع که در اوّلش می‌آید مثل: تُغْرَسُ الشّجرةُ.

۳۲۷ ـ **اگر نایب فاعل اسم ظاهر مثنی باشد** علامت تثنیه در آخر فعل افزوده نمی‌شود، بلکه مفرد باقی می‌ماند، یعنی گفته نمی‌شود: ضُرِبا اللّصان بلکه گفته می‌شود: ضُرِبَ اللّصانِ.

۳۲۸ ـ اگر نایب فاعل اسم ظاهر جمع باشد علامت جمع در آخر فعل افزوده نمی‌شود، بلکه مفرد باقی می‌ماند. یعنی گفته نمی‌شود: سُمِعوا الشّهود، بلکه گفته می‌شود: سُمِعَ الشُهودُ.

۳۲۹ ـ **جمله‌ای که از فعل و نایب فاعل تشکیل شده است جملهٔ فعلیّه** نامیده می‌شود: زُرِعَ الحبُّ.

تمرین ۱۲۱ ـ نایب فاعل مرفوع به ضمّه یا الف یا واو را در جمله‌های زیر تعیین کنید:

لعمل الخبز يُعجَن الدقيقُ بالماء مع قليلٍ من ملح الطعام و قطعة من عجينةٍ قديمةٍ مختمرةٍ. يُقطعُ العجينُ بعد الاختمار الى ارغفةٍ و توضعُ الارغفةُ فوقَ ألواح ثمَّ تُخبزُ. لم تُخلق المرأةُ للأعمالِ الشاقَّة. تُستحضرُ القهوَةُ من البنّ. يُغَشُّ البنُّ بموادَّ كثيرة و على الخصوص بالهنديباء. اذا مُزِجَ مُخُّ البَيْضِ النيء باللبن والسُّكّر والكنياك صار طعاماً مغذّياً مُنبهّا فى الحميَّات والنقاهة البطيئة تُفتَحُ فى البيتِ نافذتانِ مُتقابلتان لتبديل الهواء. يُسْتَحْضَرُ شاهدانِ معروفانِ بالاستقامة للشهادة على الدعاوى المختلف عليها. يُقرَّبُ الصادقونَ و يُبعد الكذابونَ.

تمرین ۱۲۲ ـ فعل معلوم را از مجهول و فاعل را از نایب فاعل تشخیص دهید:

يعـامَل أسرى الحرب بلطفٍ فلا يُهانون ولا يُحرمون الطعام و الشرابَ و اللباسَ ولكن يَخضَعُ الاسيرُ للنظام فلا يعصى أمراً و اذا فعلَ حوكَم فى مجلس عسكريّ و جوزِيَ. و تُحفظ للاسير كلُّ أمتعتِه و اذا قضتِ الحال بأخذها منهُ تُعادُ اليهِ حين تخلية سبيلِه. و تُحدَّد للاسرى الاماكنُ التى يُقيمون بها فلا يتعدَّونها. و هم يتنزَّهون متى أرادوا التنزُّه و يحضرون امام الموكلين بهم فى اوقاتٍ مُعيَّنةٍ لاثبات وجودهم. وقد جرت العادة ان يُرسَلَ الاسرى الى المُدُن فيُقيمون فيها تحت المراقبة. ولا يجوز سجنهم الا اذا لوحظ أنهم يُحاولون فراراً. ويُقيَّدُ ما يُنْفَقُ عليهم الى حين عقد الصلح. و يُؤذَنُ للأسرى أحياناً ان يشتغلوا فى كسب معاشهم و هو فضلٌ يَمُنُّ بهِ المُنتصرُ عليهم.

تمرین ۱۲۳ ـ فاعل را از جمله‌های زیر حذف کنید و مفعول را بجای آن در حالت رفع قرار دهید و صورت فعل را دگرگون کنید:

۶ ـ مواضع رفع اسم: مبتدا و خبر

۳۳۰ ـ مبتدا اسم مرفوعی است که بدون عامل لفظی است و در اوّل جمله قرار دارد مثل: العلمُ نافعٌ.

۳۳۱ ـ **عامل لفظی عبارتست** از هر کلمه‌ای که بر سر کلمهٔ دیگر درآید و در علامت اعراب آخر آن تأثیر کند مثل:

جاءَ ← التلميذُ (کلمهٔ جاء عامل لفظی است که رفع «تلمیذ» را واجب می‌کند).

↓

عامل لفظی

۳۳۲ ـ **خبر** عبارتست از لفظی که معنی مبتدا را تمام کند مثل: المَطَرُ غزيرٌ

↓ ↓

مبتدا خبر

۳۳۳ ـ **مبتدا معرفهٔ مقدّم است**، و خبر، اگر اسم مفرد باشد، نکرهٔ مؤخّر است.

۳۳۴ ـ **جایز است که مبتدا نکره باشد**، اگر مفید باشد مثل: شمسٌ مضيئةٌ ظَهَرَت

↓

مبتدای نکرهٔ مفید

۳۳۵ ـ **خبر بر مبتدا مقدم می‌شود:**

* **اگر مبتدا محصور** باشد مثل:

(۲) (۱)

ما عادلٌ إلّا اللهُ

↓ ↓ ↓ ↓

ادات حصر خبر ادات حصر مبتدا

انما شجاعٌ الفارسُ

↓

ادات حصر

* **اگر خبر مجرور یا ظرف و مبتدا نکره باشد** مثل:

(۲)	(۱)
فی البیت	لصٌّ
↓	↓
خبر	مبتدا
عندك	قلمٌ

* **اگر خبر لازم‌الصدر باشد** (واجب باشد که در اوّل جمله بیاید) (اَینَ، مَتی، کَیْفَ) مثل:

(۲)	(۱)
این	الطریق
↓	↓
اسم استفهام خبر	مبتدا

* **اگر در مبتدا ضمیری باشد که به خبر برگردد** مثل:

(۲)	(۱)
فی‌الدّار	صاحبها
↓	↓ ↓
خبر	مبتدا ضمیر راجع به خبر

۳۳۶ ـ **جمله‌ای که از مبتدا و خبر تشکیل شده باشد جملهٔ اسمیّه** نامیده می‌شود: الکسلُ عاقبتُهُ الفقر.

الکسلُ: مبتدای اوّل مرفوع به ضمهٔ آخر آن

عاقبتُهُ: مبتدای دوم مرفوع به ضمّهٔ آخر آن و «ها» ضمیر متّصل مبنی بر ضمّ در محلّ جر مضافٌ الیه

الفقرُ: خبر مبتدای دوم مرفوع به ضمهٔ آخر آن و جملهٔ «عاقبته الفقر» جملهٔ اسمیّه (مرکب از مبتدا و خبر) در محل رفع و خبر مبتدای اوّل.

۳۳۷ ـ چهار نوع خبر وجود دارد:

* اسم مفرد مثل:

(۱)	(۲)
الولدان	مهذبان
↓	↓
مبتدا	خبر

* جملهٔ اسمیّه مثل:

(۱)	(۲)	
الکسلُ	عاقبتهُ	الفقرُ
↓	↓	↓
مبتدا	مبتدا	خبر
خبر		

* جملهٔ فعلیّه مثل:

(۱)	(۲)
الحسود	لایسود
↓	↓
مبتدا	خبر

* شبه جمله

	(۱)	(۲)
ظرف مثل:	الحیةُ	تحتَ العشبِ
	↓	↓
	مبتدا	خبر
جار و مجرور مثل:	بلاءُ الانسانِ	من اللّسانِ
	↓	↓
	مبتدا	خبر

يَخدعُ العرّافون الجُهلاءَ و يَسْتَترفونَ أموالهم. يَحمَلُ الحُواةُ فى الهند أكياساً مملوءةً من اصناف الحيَّاتِ و يعرضون الحيّات على المتفرّجين. يعبُدُ الهنودُ البحيراتِ والانهارَ والمنحوتاتِ والاشجارَ و بعضَ أنواعِ الحيوانِ ولا سيما إناث البقر. يَجعلُ الثعلبُ بابَيْنِ لو كرهِ حتى اذا فاجأهُ العدوُّ من باب خرجَ من الآخر. يَسْتَخْدمُ البشرُ الخَيْلَ لجرّ العَرَباتِ و مُباغتةِ العدّوِ فى ساحة الوغى. يأكُلُ العربُ لحمَ الجَمَلِ و يصنعون من وبَرهِ المنسوجاتِ و من جلدهِ النعالَ و من شحمه الشمعَ و من بعرهِ الوَقودَ.

تمرين ۱۲۴ ـ یکی از دو مفعول را در جمله‌های زیر بجای فاعل (بعد از حذف آن) قرار دهید و فعل را مجهول کنید:

أنشدنى الشاعرُ قصيدةً. محضَهُ الصديقُ وُدَّهُ. خوَّلنا اللهُ الحريَّةَ. أنْستهُ وفرةُ الاشغالِ أصحابَهُ. قد يحرمُ الابُ ولدَهُ الميراثَ. يَرزُقُ اللهُ الخيْرَ خيراً. سمّتِ الأُمُّ طِفلَها يوسُفَ زادَكَ اللهُ ثروةً. زوَّجتِ الأُمُّ بنتها شابّاً من أولاد الاكابر. يَعْلفُ المكارى دابَّتَهُ شعيراً و تبناً. استَصْنَعْنا النَّجّارَ باباً للبيتِ. يَسْلُبُ السَّارقُ المارّين أشياءَهم. أنلتمونا معروفاً جزيلاً. نعطى السَّائلَ إحساناً. كفاكَ الشغلُ مؤُونةَ السؤَالِ.

تمرين ۱۲۵ ـ مصادر جمله‌های زیر را تبدیل به فعل مجهول و مابعد آنرا بنابر نایب فاعل بودن مرفوع کنید:

قَلْمُ الكُرومِ و قَلْعُ القَصَبِ فى فصل الشتاء. زَرْعُ الارزْ و جَمْعُ الازهار لاستخراج مائها فى فصل الـرَّبيع. مُصادقةُ العُقَلاء والخيّرين و اجتناب السُّفهاء والارذياء. سَمْع الشاهدَين لدى القضاةِ و تصديقُ أقوالهما اذا كانا عَدْلاً. حُبُّ العلمِ و بُغضُ الجَهْلِ و تقريبُ الصادقينِ و إبعادُ الاشرار. تأديبُ السَّفيهِ و قصاصُ المذنبِ و إجبارُ المديونِ على أداء دَيْنِه. تمرين التلميذ على القواعد ليسلَمَ من الغلَطِ. تنقيحُ الكُتُبِ قبل طبعها. قِسْمَةُ اليومِ الى نهارٍ و ليلٍ. تركيب الشمعِ من موادَّ زَيتيَّةٍ أو دُهنيةٍ مضافاً اليها قليلٌ من الشيَّةِ التى تُكْسبها صلابةً.

تمرین ۱۲۶ ـ مبتدا و خبر را در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

امّ العیوب البطالة. الحاجة امّ الاختراع. لین الکلام قید القلوب. هذا خادمی. الخداع اقبح الذنوب. کیف حالك؟ الرصاص معدن لین جدّاً. الفحم وقود لا یُحدثُ دخاناً. خیر الکلام ما قلَّ و دلَّ. الحقیقة بنت البحث. هؤلاء الجنود بواسل. الفحم الحجری انفس وقود. ما ناجح الا المجتهد. این الطریق؟ انتم سائرون الی الجبل. القلیل مع التوفیر خیر من الکثیر مع التبذیر. متی الوفاء؟ ما عاقبة الکسل الا الفشل. طردُ سائل منقصة. ما نفع الحسد؟

تمرین ۱۲۷ ـ مبتدا و خبر را تشخیص دهید و آنها را اعراب‌گذاری کنید:

مادَّة حروف المطابع مسبوك الرّصاص و الانتیمون. اولُ ما طبعه غوتمبرغ مخترع حروف الطباعة الکتاب المقدَّس. التسخین إحداث الحرارة بقصد الانتفاع بها فی التدبیر المنزلی و الموادّ القابلة للاحراق. المعادن لا توجد فی الطبیعة علی حالة النقاء بل مختلطةً مع اجسام أُخر. کل جسمٍ غُمر فی الماء یفقد جزءًامن ثقلهِ بقدر ثقل ما ازاحه من الماء. الولد المتمرّد یُغضب‌الله و یُحزن اقاربهُ و یُقیمُ فی الجهل الفاحش. المصریون الاقدمون اتخذوا ورق الکتابة من النبات المعروف بالبرْدی.

تمرین ۱۲۸ ـ انواع خبرها را در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

من استبدَّ برأیه هلك. سیرةُ المرء تُنبیءُ عن سریرتهِ. الدرسُ رأسُ العلم. الصَّمت یُکسب أهله المحبَّـة. الـرَّجُلُ العزیز یعزبُّهِ الذلیلُ. الحلیم مطیَّةُ الجَهول. الظُّلْمُ ترجعُ عاقبتهُ علی صاحبِه. البطالةُ والکَسَلُ مَفسدةٌ لکل إنسان. رأْسُ البطَّال دُکانُ الشیطانِ. الکاذبُ والخائن و السکّیر و المقامر و المتعظّمِ لا یفلحون. القلیل مع التوفیر خیرٌ من الکثیر مع التبذیر. الخلق عیالُ الله و أحبُّ الناسِ الی الله أنفعهم لعیاله. القناعة فی الاکل افضل وسیلة لا طالة الحیاة. النوم الکافی یعوض علی الجسم ما فقدهُ و یقوّیه والنوم الکثیر یضعف الجسم.

تمرین ۱۲۹ ـ خبرهای جمله‌ای را از شبه‌جمله‌ای تشخیص دهید:
اداءُ الدَّینِ من الدینِ. رفاهیةُ العیشِ فی الأمْن: جودةُ الکلام فی الاختصار. من لانت کلمتُهُ وَجَبَت محبَّتُهُ. من لا یصبر علی کلمةٍ یَسمَعُ کَلماتٍ. أدویةُ الدنیا تُقصَر علی سمومها. حامل المسك لا تُخفی روائحهُ. العصیَّةُ من العَصا. کلُّ طیرٍ یأْوی الی شکلِه. کمالُ العلم فی الحلم.

تمرین ۱۳۰ ـ موجب تقدّم خبر در جمله‌های زیر چیست؟
أین وعدُكَ و أقسامُكَ؟ کیف حالُ المریض؟ فی الخمر سرٌّ لیس فی العنبِ. لی قلمٌ ولکنه غیر مبری. عندَ التّلمیذِ کتابٌ. للقمحُ سُنبُلٌ. فی الابواب أقفالها. لدی الحدّادین أدواتُهُم التی یشتغلون بها.

تمرین ۱۳۱ ـ فاعل یا نایب فاعل را مبتدا و فعل را خبر قرار دهید:
یُسرُّ الانسانُ بالشیء الجدید. لا تُسقطُ قَدْرَ العالِمِ هفوةٌ. قال الجاهلُ فی قلبِهِ لیس الهٌ. تتأصَّلُ الامراضُ فی الجسمِ اذا طالت مدَّتها. تُجتنبُ الاشغال العنیفة علی قَدْرِ الطَّاقة. لا یحْمُلُ الغنی بالرَّجُلِ الشحیح. لا تنفعُ الاموالُ مع الانسان الحسود. یُکرَمُ العظیم والمقتدِرُ. یُحتقرُ المهذارُ والنَّمامُ والکثیرُ الکلامِ. سافرت أسماءُ و مریمُ و سلمی قاصداتٍ زیارة الارض المقدَّسة.

تمرین ۱۳۲ ـ مبتدا و خبرهای زیر را جمع ببندید:
القاضی العادل یحکم بالحقّ. المصباحُ الزُّجاجیُّ سریع العَطَب صاحبُ الزَّکْمة لا یلتذُّ بالورد. اللیلةُ مُقمرةٌ. العالِمُ مصباحُ الدنیا. المتجُر ملّاق. النَّمّامُ لا یُعاشَرُ. الصغیر عاجزٌ عن قضاء حاجاته. الحقُّ سراجٌ وهّاجٌ. الحقیقةُ بنتُ البحث. مَنْ عیَّر صدیقه قطع الصداقة. الابنُ الفاقدُ الادبَ عارٌ لابیه. علمُ الحکیم یفیضُ کالعباب و مشورتهُ کینبوع حیاة. التأدیبُ للجهّال کالقیود فی الرجلَین الکلمة فی غیر وقتها کالغناء فی النوح.

تمرین ۱۳۳ ـ مثالهای زیر را ترکیب کنید:
کیف حالُ المریضِ. فی الخمر سرٌّ لیس فی العَنب. متی عونُ الله؟ لکل سرّ مُسْتَودَع. أین

المنزلُ؟ مَنْ فی الدَّار؟ الظلم مرتعُهُ وخیمٌ. الذی یدلُّنی علی مطلوبی فلهُ دینارٌ. بلاءُ الانسان من اللسانِ. ما خاسرٌ اِلا الکسلانُ. الولدُ المتمرّد یُغضبُ اللهَ. أُمی تُحبُّنی.

کیف: اسم استفهام مبنی بر فتح در محل رفع خبر مقدم.

حالُ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضم آخرش. و آن مضاف است.

المریضِ: مضاف‌الیه مجرور به کسر آخرش.

فی: حرف جر.

الخمر: مجرور به فی به کسر آخرش. و شبه جمله «فی‌الخمر» در محل رَفع خبر مقدمّ

سرٌّ: مبتدای مؤخر مرفوع به ضم آخرش.

لیس: فعل ماضی ناقص از اخوات کان مبنی بر فتح آخرش و اسمش مستتر در آن جوازاً تقدیر آن هو است.

فی: حرف جر.

العنب: مجرور به فی به کسر آخرش و شبه جمله «فی العنب» در محلّ نصب خبر لیس. و جملهٔ «لیس فی العنب» جمله اسمیه (مرکب از لیس و اسم و خبر آن) در محل رفع نعت سر.

۷ ـ نواسخ: افعال ناقصه و مقاربه

۲۳۸ ـ **نواسخ الفاظی هستند که بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و حکم آنها را تغییر می‌دهند.** و آنها یا فعلند (افعال ناقصه و افعال مقاربه) و یا حروف مشبّهةٌ بالفعل.

۳۳۹ ـ **نواسخ اگر فعل باشند بر سر مبتدا و خبر می‌آیند:**

*** مبتدا را مرفوع می‌کند و اسم آن نامیده می‌شود:**

الجوُّ	صافٍ	کان الجوُّ	صافیاً
↓	↓	↓	↓
مبتدا	خبر	اسم کان	خبر کان

*** و خبر را منصوب می‌کند و خبر آن نامیده می‌شود.**

۳۴۰ ـ **افعال ناقصه** افعالی هستند که بر حالت شخص یا چیزی دلالت می‌کنند و به مرفوع (اسم) خودشان اکتفا نمی‌کنند. و معنی آنها ناقص می‌ماند تا وقتی که منصوب (خبر) آن ذکر شود و در این حالت معنی آن تمام می‌شود مثل: کانَ الرَّجُلُ مریضاً.

۳۴۱ ـ **افعال ناقصه عبارتند از:**

* **کان، اَصبَحَ، اَضحیٰ، ظَلَّ، صار، اَمسیٰ، بات، مادام.**

(که ماضی و مضارع و امر آنها صرف می‌شود.)

* **ما زال، ما فتئ، ما بَرِح، ما انْفَكَّ.**

(که ماضی و مضارع آنها صرف می‌شود.)

* **لیسَ** (صرف نمی‌شود و همیشه بصورت ماضی باقی می‌ماند.)

۳۴۲ ـ **گاهی این افعال به صورت تامّ استعمال می‌شوند** و این در صورتی است که به حدث و کار محض دلالت کند نه بر حالت. و در این حالت به فاعل اکتفا می‌کنند مثل:

وَ کان (ایجاد شده بود = حدث) لیلٌ بات (یعنی در شب خوابید) الوالدُ

↓ ↓ ↓ ↓

فعل تام فاعل فعل تامّ فاعل

۳۴۳ ـ **خبر افعال ناقصه مثل مبتدا:**

* **مفرد** است مانند: کان البردُ قارساً

* یا **جملهٔ فعلیّه** مانند: ما تزال الریاحُ تعصفُ بشدّةٍ

* یا **جملهٔ اسمیّه** مانند: کان الثَوبُ اطرافُهُ ممزقةٌ

* یا **شبه جمله** مانند: اَصبَحتُم فی حزنٍ شدیدٍ ـ کان الصدیق عندنا

۳۴۴ ـ **خبر افعال ناقصه** در همان حالاتی که در تقدیم خبر بر مبتدا گفته شد، **می‌تواند بر اسمش مقدّم شود** (رجوع کنید به شمارهٔ ۳۳۵).

۳۴۵ ـ **افزودن «باء» بر سر خبر افعال ناقصهٔ زیر جایز است:**

* **کانَ:** اگر قبل از آن نفی باشد مثل: ما کانَ اللهُ «بـ» ظالمٍ

* **لیس**: مثل: لیس اللهُ «بـ» ظالمٍ

و این نوع خبر به این نحو ترکیب می‌شود که می‌گوئیم: بِظالمٍ: باء جرّ زائد و ظالمٍ: مجرور لفظی و منصوب محلّی بنابر آنکه خبر کانَ است یا لیس.

۳۴۶ ـ «کان» با سایر اخواتش این فرقها را دارد:

* بعد از «ما» تعجّب افزوده می‌شود و محلّی از اعراب ندارد مثل: ما (کان) اَجمَلَهُ. ما (یکون) اطولَهُ.

* بعد از «اِن» شرطیّه و «لو» شرطیّه، کان و اسمش حذف می‌شود: ستُجازی اِن (کان عملُك) خیراً و اِن (کان عملُك) شرّاً. الظّالمُ هالكٌ ولو (کان الظّالم) مَلِکاً.

۳۴۷ ـ **افعال مقاربه** افعالی هستند که بر نزدیکی وقوع کار یا امید وقوع آن یا شروع در عمل دلالت می‌کنند. و آنها مانند افعال ناقصه محتاج به منصوب (خبر آنها) هستند که معنی مرفوع آنها (اسم آنها) را کامل کند مثل:

«کادَ الولَدُ یغرَقُ» یعنی «قَرُبَ غَرقَهُ».

«جَعَل الولدُ یَدرسُ» یعنی «ابتدأ یَدْرس».

۳۴۸ ـ **افعال مقاربه عبارتند از:**

* **کادَ، کَرَبَ، أوشَكَ** (دلالت بر نزدیکی وقوع خبر می‌کنند).

* **اِخلَولَقَ، حریٰ، عَسیٰ** (دلالت بر امید وقوع خبر می‌کنند).

* **اَخَذَ، جَعَلَ، شَرَعَ، طَفِقَ، عَلِقَ، هَبَّ** (دلالت بر شروع در خبر می‌کند).

۳۴۹ ـ گاهی این افعال به صورت لازم یا متعدّی استعمال می‌شوند و در این حالت حکم آنها مانند حکم سایر افعال است مثل: اخذتُ الکتابَ عن الطاولةِ. جعلُهُ مُحامیاً عنی.

۳۵۰ ـ **خبر افعال مقاربه همیشه فعل مضارع** است مثل:

کادَ الوَلَدُ یغرقُ

↓ ↓

اسم کاد جمله فعلیه = خبر

تمرین ۱۳۴ ـ اسم و خبر را در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

كُن مسالماً للناس وليكن صاحب سرّكَ واحداً من الف. لا تكن فظّاً لانَّ الفمَ العذبَ يُكثرُ الاصدقاء. لا تتعجّب من كون الاشرار يسودون أحياناً فى الدنيا فان خيراتها ليست فى عين‌الله شيئاً. ليس المُخاطر محموداً ولو سَلِمَ. يأبى الله أن يُنزلَ سُخطهُ بالبشر مادام بينهم صلحاء. ما زالت الناس مختلفةً. لا يبرحُ الله رحمياً. ما فتیءَ الحقُّ منتصراً.ما ينفكُّ الباطلُ مهزوماً. اضحت الصلاتُ قريبةً بفضل البواخر و السيّارة و الطيارة. يصيرُ الاولون آخرين و الآخرون اولين. اذا أُنشئت طريقٌ بين المدينتين تُصبحُ المسافة قصيرةً. يظلُّ العدل سائداً. لا أُصفولك ما تدومُ حيّاً. قد يبيت الموسر مُقلّاً.

تمرین ۱۳۵ ـ اسم و خبر را در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

كان نابليونَ الاول اعظم قائد. يكون الحدَّادون صِلاب الاجسام لَتعودُّهم الحركة البدنيَّة. كونوا حكما. كالحيَّاتِ و ودعاءَ كالحمام. لا يصيرُ أحدٌ مشهوراً فى امرٍ الا اذا اتقنهُ و تفوَّق فيه. الحقُّ لا يصير بطلًا والنور لا يضحى ظلاماً. أمسى المتوانى يتحسَّرُ على الاوقات التى اضاعها من غير فائدةٍ يظلُّ المقصرون عن ادراك الحظوظ يلومون الاقدار دوموا بخيرٍ و سلامٍ . لا تدومين صحيحة الا اذا اجتنبتِ كلَّ أسبابِ المرض. الناسُ ليسوا سواءً. ما يَبرحُ الجهلُ ممقوتاً. انَّ الشيوخَ لا يفتأون يذكرون ايامهم الماضية. النساءُ لا يزلَنَ مُتعلّقات بالازياء والحُلى.

تمرین ۱۳۶ ـ خبر مفرد و جمله و شبه جمله را از هم جدا کنید:

صارَ الخوخُ ناضجاً اذا جاءَ الحرُّ تصيرُ الاجسامُ تتمدَّد و اذا جاءَ البرد تصيرُ تتكمَّشُ. لا يبرحُ الدُّخانُ متصاعداً. يظلُّ قلبُ الخاطىء يلتمسُ الشرور و قلبُ المستقيم يطلبُ العلمَ. ليس العزُّ دائماً. ما تزالُ الرياحُ تعصفُ بشدَّةٍ فى بحار الشرق الأقصى ايام الربيع. كانت العلوم فى الزمان القديم تنحصر فى معارف قليلة. لا ينفكُّ الغنيُّ يطلُبُ الاستزادةَ من الثروةِ. ما بَرحَ أديسون الاميريكيُّ يمتحن و يُجرّبُ حتى توفَّقَ الى اختراعِ الفونوغراف الذى يحفظ الصوتَ و يعيدهُ. يظَلُّ الحاسدُ قلقاً مضطرباً. تكونُ المحاجزةُ قبل المناجزة. ما يبرحُ الناسُ فى اختلافٍ. كونوا فى أمان.

تمرین ۱۳۷ ـ اسم و خبر جمله‌های زیر را مثنّی کنید:

قد یصیرالصدیقُ عدوًّا. لیس العالَمُ باقیاً. ظلَّ التلمیذُ یدرُسُ. أَصبح المریضُ یأکلُ من غیر لذَّةٍ. اصبحتم بعد الفقر أَغنیاءَ. أَضحی سُکَّانُ المدینة یهجرونها لکساد التجارة فیها. ما یکون العلماءُ الاَّ نافعین للبشر. ایها التلامذةُ انکم اذا اجتهدتم تضحون مستفیدین و مکرّمین. ما تفتأُ فی القندیل فتیلتُهُ. أَصبح فتاك رفیقی الوحید فی سفرتی. ما یبرحُ فی البیت اصحابُهُ. کان تلامذةُ أَبی العلاء یکرّمونهُ. یظلُّ الماکرُ یخدعُ اهل القلوب المستقیمة. امسیتَ ایها التلمیذُ جاهلا بتهاونك لازلتَ ایها الرجلُ الخیّرُ مُوَفَّقاً لانك تَضَعُ غناك فی المواضع اللائقة به. امسی فی القصر بانیه. ما یبیت مطمئنّاً إلاَّ التقیُّ. لا یصبُحُ حزیناً الاَّ المتقاعدُ.

تمرین ۱۳۸ ـ سبب وجوب تقدیم خبر به مبتدا را ذکر کنید:

لیس فی الدار أَهلها. أَمسی فی القصر بانیه. ما یبیت مطمئنّاً الاَّ التقیُّ. لا یُصبحُ حزیناً الاَّ المتقاعدُ. أَما یصیر عندکم بیت؟ هل کان فی المدینة والیها یوم وقوع الحوادث؟ ما یظلُّ مکروباً الاَّ الحاسدُ. لا یبیتُ شاکراً الاَّ القانعُ. أَین کان الامیرُ؟ کیف أَصبَحَت أَحوالکم؟ ما یدوم سالم الجسمِ والعقلِ الاَّ من لا یسمح لنفسه بقضاء شهواتها.

تمرین ۱۳۹ ـ اسم و خبر را در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

شرع الاسکندر یُحارب من نازعهُ. یکادُ النیل یکفی لریّ أَراضی مصر کلها. أَوشکت المیاهُ أَن تفیضَ علی البلدة فتغمرها. أَخذت المرأَةُ تُصلح الثیابَ. لا یَکاد الظالمُ یمرُّ ببلدٍ الاَّخرَّ بها. هبَّ العبدُ یُقبّلُ الارضَ بین یدی سیّده. علقَ السائقُ یَزجُرُ الخیلَ. إخلولقت السماء أَن تُمطِر. کرَبَ البُستانیّ یقطعُ الشجرة. أَخذَ المؤدّبُ یضربُ الصبیّ. عَلقَ السائقُ السفیهُ یَشتُمُ. أوشکت أمانیُّ الکسلان تقتُلُهُ لأنّ یدیه تأْبیان العَمل. جعلَ المُعوزُ یسأَلُ اخوتهُ العطاء فتباعدوا عنهُ. کادت الروحُ تبلغُ التراقی.

تمرین ۱۴۰ ـ غلطهای جمله‌های زیر را درست کنید:

کان اللتلمیذ مجتهد. اصبح الجوَّ ممطرٌ. لیس القاضی عادل، لایزالوا المصطافین فی الجبال. یظلّ المقصّرین یلوموا الاقدار. لا یُمسی حزین الا الکسول. اصبحت الامهاتُ مُکرَّماتاً. أَمْسَوْا الحُسَّادُ مُغتاظون. ما یکون العلماء الا نافعون الناس. کاد السفینتین یغرقا. توشکُ البلادُ فَقْدَ احدِ ارکانها. عسی الجاهلین یرجعوا عن ضلالهم. اوشک الریاحُ العاصفةُ یُبَدِّدْنَ الغیوم. طفقت السیدات یلبسون الاثواب الفاخرة. شرعَت الصحفُ یکتبنَ مقالاتاً کثیرة عن اعمال هؤلاَء المحسنون. هَبُّوا التلامیذ المجتهدین یستعدُّوا للفوز فی المباراة.

تمرین ۱۴۱ ـ مثالهای زیر را ترکیب کنید:

أعطنی ولو رغیفاً. ما کان الحرُّ بشدیدٍ. لیس المجاهرون بخائبین. کان نابلیونُ الاولُ أعظَمَ قائدٍ. کُنْ مسالماً للناس. عسی فرجٌ یأتی به اللهُ. کادَ الغرقی یختنقون.

۸ ـ نواسخ حروف مشبّهةٌ بالفعل

۳۵۱ ـ **حروف مشبّهةٌ بالفعل** نواسخی هستند که بر سر مبتدا و خبر می‌آیند:

*** و مبتدا را به عنوان اسم خودشان منصوب می‌کنند:**

(۱)	(۲)	(۱)	(۲)
البردُ	قارسٌ	اِنَّ البردَ	قارسٌ
		↓	↓
		اسم اِنَّ	خبر اِنَّ

*** و خبر را به عنوان خبر خودشان مرفوع می‌سازند.**

۳۵۲ ـ **حروف مشبهةٌ بالفعل شش حرف** و عبارتند از: **اِنَّ، اَنَّ، کَاَنَّ، لکنَّ، لَیْتَ، لَعَلَّ.**

۳۵۳ ـ **از این جهت این حروف را مشبّهةٌ بالفعل می‌گویند** که در آنها معنی فعل وجود دارد:

اِنَّ، اَنَّ ← تأکید

کَاَنَّ ← تشبیه

لکنَّ ← استدراك

لَیْتَ ← تمنّی

لَعَلَّ ← ترجّی (امیدواری)

۳۵۴ ـ **اگر «ما» زائده** در آخر این حروف درآید:

اِنَّما	الصبّرُ	مفیدٌ
	↓	↓
	مبتدا	خبر
انّما	دَعْوتُکَ	لِاَعِظَکَ

* **آنها را از عمل بازمی‌دارد.**
* **و جایز است که آنها بر سر اسمها و فعلها درآیند.**

۳۵۵ ـ **خبر حروف مشبّهةٌ بالفعل:**

* **مفرد است** مثل: اِنَّ اللهَ رَحیمٌ.
* **یا جملهٔ فعلیه** مثل: لَعَلَّ التّلمیذَ یَنجَحُ.
* **یا جملهٔ اسمیّه** مثل: اِن الظّلَم مرتعُهُ وخیمٌ.
* **یا شبه جمله** مثل: اِنَّ اَخی فی المدرسةِ.

۳۵۶ ـ **اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد تقدیم خبر این حروف بر اسمشان واجب است:**

* **اگر اسم نکره باشد** مثل:

اِنَّ	مع العُسر	یسراً
	↓	↓
	خبر اِنّ	اسم انّ

* و اگر اسم اضافه به ضمیری شده باشد که آن ضمیر به خبر برگردد مثل:

انَّ فی الدّار صاحبَها
↓ ↓ ↓
خبر اِنَّ اسم انَّ

۳۵۷ ـ و اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد و اسم هم معرفه باشد تقدیم خبر بر اسم این حروف جایز است مثل:

اِنَّ فی الصوم صحة البدنِ
↓ ↓ ↓
خبر اِنَّ اسم اِنَّ

یا

اِنَّ صحة البدنِ فی الصوم
↓ ↓ ↓
اسم اِنَّ خبر اِنَّ

۳۵۸ ـ همزهٔ «انَّ» مکسور می‌شود:

* در ابتدای کلام مثل: اِنَّ الله غفورٌ
* بعد از فعل قال مثل: قلتُ اِنَّكَ وَدودٌ
* بعد از طلب مثل: أفِقْ اِنَّ الفجرَ قد طلعَ. لا تخطأْ اِنَّ اللهَ مستقیمٌ
* بعد از ندا مثل: یا بطرسُ اِنَّكَ تکفُر بی
* بعد از ثم مثل: ثمّ اِنّه نهض فتکلّمَ
* بعد از حیث مثل: من حیثُ اِنّه عالمٌ خَطَبَ بفصاحةٍ
* بعد از اذ مثل: تُبْ اِذْ اِنَّ اللهَ راحمٌ
* بعد از اَلا استفتاحیّه مثل: اَلا اِنَّ الدنیا کأحلام نائمٍ

۳۵۹ ـ همزهٔ «انَّ» وقتی مفتوح می‌شود که با خبرش تأویل به مصدر شود:

* در محلّ رفع مثل: بلغنی اَنّك راحلٌ (بلغنی رحیلُك)

↓

فاعل

سُمِع اَنّ العسکرَ منصورٌ (سُمِع نصرُ العسکر)

↓

نایب فاعل

عندی اَنّكَ مستحقٌّ للکرامة (عندی استحقاقُك للکرامة)

↓

مبتدای مؤخّر

رأیی اَنّكَ تنسحبُ من هذا الامر (رأیی انسحابُك)

↓

خبر

* در محلّ نصب مثل: عرفتُ اَنّكَ قادمٌ (عرفتُ قدومَك)

↓

مفعول به

* در محلّ جرّ مثل: تعلَّمْ فی صغرِكَ لِأنَّ الوقتَ قصیر (لِقصر لوقت)

↓

مجرور به لام

۳۶۰ ـ «لام» ابتدا (برای تأکید) بر سر اسم «اِنَّ» یا خبر آن آورده می‌شود، درصورتیکه مؤخّر قرار بگیرند مثل:

اِنَّ اللهَ (لَ) غَفورٌ ـ اِنَّ رَبَّكَ (لَ) یَشْهَدُ ـ اِنَّ فی الدّار (لَ) زَیْداً

↓ ↓ ↓

خبر جملهٔ خبر اسم اِنَّ مؤخّر

۳۶۱ ـ **«لا» هم جزو حروف مشبّهة بالفعل** است و عمل آنرا انجام می‌دهد. و لاء نفی جنس نامیده می‌شود زیرا همهٔ افراد جنس آنرا نفی می‌کند مثل:

لا رجلَ حاضرٌ (یعنی حتیٰ یکی) و نمی‌توان گفت: بل رجلَینِ.

۳۶۲ ـ **حکم لاء نفی** جنس چنین است:

* **اسم را نصب می‌دهد** مانند اسم انّ، اگر مضاف باشد مثل: لا کتابَ سفاهةٍ ممدوحٌ و ترکیب آن چنین است: کتابَ: اسم «لا نفی جنس» منصوب به فتح آخرش.
* **و اگر مضاف نباشد مبنی می‌شود بر آنچه نصب می‌دهد به آن:** مثل لا زائرین عندکم. **و ترکیب آن چنین است:** زائرین: اسم «لا» نفی جنس مبنی بر یاء زیرا جمع مذکر سالم و در محلّ نصب است.

تمرین ۱۴۲ ـ اسم و خبر جمله‌های زیر را تشخیص دهید:

إنَّ الضمیرَ خُلاصةُ الاخلاق. لیت الشبابَ یعود. الفقرُ یزعجُ الادیب لکنَّهُ لا یمیتهُ. ألا تعرفُ أنَّ لاهل العلم اعتباراً و مقاماً. من عیوب بعض العلماء أنَّهم لا یُحسنون مؤانسة جلسائهم. إنَّ الرَّجُلَ الذی لا یخطئ فی اعمالِه هو الذی یعمَل عملاً. لعلَّ مَن عَقَدَ الامورَ یحلُّها. کأنَّ السُّفُنَ، و هی متّجهة فی مرفا بیروت الی البرّ، رؤُوس الخلیل ماثلةً الی معالفها. إنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً، کان ابو تمام من أکابر الشُّعَراء لکنّ المتنبی، و ان تأخَّرَ عنهُ. أنشطُ و أغزَرُ مادةً.

تمرین ۱۴۳ ـ خبر مفرد یا جمله یا شبه جملهٔ إنّ و اخوات آن را معین کنید:

إنّ فی الاکتشافات الکهربائیة لعجباً. فی یقینی أنّ حقیقةَ الخبر لا تخفی. إنّ المتشاغلین بالاکتشافات لا یملّونَ من التجارب. عرف الاطباء جراثیمِ الهواء الاصفر لکنَّهم لم یهتدوا الی العلاج الذی یقتُلها. لعلَّ الخلیلَ یزورنا فنأنسَ به. لیتَ الشبابَ یعودُ. لکنَّ فی الخمرِ سرًّا لیسَ فی العنبِ. إنَّ العلماء استنبطوا آلة لمعرفة کمیَّة البخار المائی فی الهواء و سمّوها هغر و متراً. من المعروف أنَّ السرَّ فی السکّان لا فی المکان. یتَّضحُ من اقوال الاطباء أن تبدیل الهواء فی المساکن من الامور الضروریة لحفظ الصحَّة.

تمرین ۱۴۴ ـ خبر مفرد یا جملهٔ یا شبه جمله اِنّ و اخوات آن را تعیین کنید:
إن الحرَّ والبَرْدَ یختلفان باختلاف الاماکن. من المعلوم ان رجلاً افرنسیّاً اسمه فردینان دیلیسبسُ خرق برزخ السویس الذی انفصلت بهِ افریقیة عن آسیة. لیتَ لی مالاً فأُحسن الی الفقراء و اتصدَّق علی البائسین. لعلَّ الله یبدّل من العُسر یُسراً. لیتکم اذا خیرتُم الامور تتعلَّقون بأحسنها. لما ترك الشابُّ عادة التدخین عادت صحَّتهُ فأصبح کأنه شخص آخرُ غیرُ الذی کنت اعرفهُ. إنَّ ضغطَ الهواء فی الجبال والمرتفعات أقلُّ فیها مما سواها. لعلَّکم اذا افتقرتمْ تفکرون فی ربّکم. سار المحکوم علیه الی المشنقة کأنه لا یبالی بالموت. تحقَّق لدیَّ أن الصداقة لا تدوم الاَّ اذا تأسست علی مبادئ شریفة.

تمرین ۱۴۵ ـ تعیین کنید که در کجا خبر بر اسم جوازاً مقدم شده است و در کجا وجوباً:
لا تُلمِ الغائب لعلَّ له حجَّة. إنَّ فی الفضیلة حیاةَ النفوس. أما تعلم أنَّ فی المطالعة حیاة العلم. إنَّ فی القصاص حیاةً. لیت للمُذنب عذراً. اِن للمتَقین جزاءً حسناً. لکنَّ فی الدار مالکَها. من أقوال شکْسبیر الشاعر الانکلیزی: اِسْعَ فی الحال فان للمناظرة الف آبنٍ یتسابقون. اِنَّ مع العُسْر یسراً. لعلَّ فی المطبعة مدیرَها.

تمرین ۱۴۶ ـ علت فتح همزه در جمله‌های زیر چیست؟
اِصبرْ لأنَّ اللهَ راحمٌ. هذا الشاب فَطِنٌ الاَّ أنَّهُ شَکِس الأخلاق. اذاً صلَّیتَ فانتبه لانّ الکلامَ الذی یُقال بلافکرٍ لا یصعَدُ الی السماء. من الثابت أنَّ الصوت هو عبارة عن ارتجاجات دقائق الهواء وضحَ عن مجری الدعوی أنَّ المُدَّعی مُبطلٌ. عرفنا من العلوم الطبیعیَّة أن سبب تکوُّنِ الجبال هو انفجارات نازیة فی باطنِ الارض. یلومونني علی أنی لم أزُرْهم. یُحکی عن بعضِ الاتقیاء أنَّهُ کان یقطعُ لیلَهُ بالصلاة. یعتقدُ الجمیع أنَّهُ شابٌّ مهذَّبٌ. یعلم الکلّ أنَّ الروایات الحسنة تهذّب الأخلاقَ. خلاصة العلومِ أنَّ المرءَ یعرفُ قدرَه و یقفُ عندَهُ.

تمرین ۱۴۷ ـ همزهٔ اِنّ در جمله‌های زیر کجا مکسور و کجا مفتوح است؟
انَّ الهواء النقیّ ضروری للصحَّة. لا تخطأْ انَّ الله منتقمٌ. أَلا انَّ الدنیا کاحلامِ نائمٍ. من حیثُ انّ العالَم فانٍ یجبُ علی الناس ان لا یتعلَّقوا بحُطامه. قال الشهودُ انَّ الحقَّ فی جانب المدعیّ. انَّ الاسمَ لا یؤثّر شیئاً: أَلاتفوح رائحة الورود ولو سمَّیناهُ باسم آخر؟ ان مجاری الامور اذا کانت ردیئةً فلن تکون عواقبها خیراً. انتهی المدینة انّ أَسعار الاقطان مرتفعة لقلة المحصول. یعلم الکل انَّ الحُمق الطبیعی ردئ و انَّ الحُمْقَ المکْتَسَب اردأ. یؤکد المراقبون انَّ الذین یموتون من الشراهة اکثـر من الـذین یموتون من الجوع. من المبادئ المقرّرة انَّ الضرورة تحلّ الناموس. أَلا انَّ الانسان من تراب. لا تَنَمْ انَّ اللیل قد أَقبل.

تمرین ۱۴۸ ـ مثالهای زیر را ترکیب کنید:
بَلَغَنی أنك مسافرٌ. لَیْتَ التَّسرُّعَ تُحْمَدُ عاقبَتُهُ. لم یخطرْ علی بالی أننی سأَنجحُ. انَّ للمُتَّقین جزاءً حسناً. صَمَتوا کأَنَّ علی رؤوسِهم الطیرَ. عَلِمْت أَنَّهُ لیسَ للمَروْةِ موضعٌ عندَكَ. لا صاحبَ جودٍ ممقوتٌ. لا فَقْرَ اشدُّ من الجهلِ.

تمرین کُلّی مرفوعات

تمرین ۱۴۹ ـ مرفوعات و افعال مبنی و معرب را در جمله‌های زیر تعیین کنید:
العزاء فی السماء و نحنُ علی الارض حیثُ لا یعیشُ الاَّ الهمُّ و النَّکَدُ. الفخر الذی ننالهُ من أعمالنا اکثر ممَّا یأتینا من أسلافنا. لن تزال السماءُ أَعلی کلّ شیءٍ و هناك دیَّانٌ لا یقبَلُ رشوةً. أُعطیَ للانسـان أُذنانِ و عَیْنانِ و لسانٌ واحدٌ لیَسْمَع و یری أکثر ممَّا یتکلّمُ. تؤثرُ الاشیاءُ الصغیرةُ فی العقولِ الصغیرة. إنّ الطبیعةَ والزمانَ والصبرَ ثلاثةُ أطباءَ عظامٍ. لا یمرُّ یومٌ الاَّ و فیه شیءٌ من الحزنِ. مهما کانت الُأمّ شریرةً فهی ابداً تَطْلُبُ أن یکون أولادُها صالحین. تتحوَّل الصداقة فی بعض الاحیان عداوةً. یُحاکَم المجرمون حتی اذا ثبت خطاؤُهم حبُسوا. عَسی الکَرْبُ یکون وراءَهُ فرجٌ. قامَ التلمیذُ یدرسُ. عَلمنا أن المعرکةَ ناشبةٌ بین العدوَّین. إننا متمتعونَ بکمال الصحة. انما

الدنيا هباتٌ مستردَّةٌ.

تمرين ۱۵۰ ـ غلط‌های جمله‌های زیر را درست کنید:

كانَ القريبَ مقيمٌ. الاخ الصالحُ خيراً لك من نفسك لان النفسُ أمّارةٌ بالسوء. ما برحَت الريحُ عاصفةٌ. ليس من العدل سرعة العذل. ما انفكَّ الرجال مفطورون على الحرص . فى بعلبكَّ هياكلُ قديمةٌ. انَّما الناسَ اخوان الى اين انتم سائرين. أُعطىَ الفقيرَ صدقةٌ. كيفَ ولدَيْكَ. يُحَبُّ الرجل المتواضع و يُبْغَضُ المتكبرين. لكل داءٍ دواءَ. حيثما يذهبُ النشيطُ ففلاحُهُ مضموناً. كونوا مؤمنون. لا يصبح الكَريمَين مبغوضان. انت كسلانٌ اضحى القصرَين شامخانِ. أَحْببْ ابوك إنْ غضبانٌ و إن راضيٌ. ليس الصمتُ بمرغوباً عند الحاجة. ما كان الفلّاحين ليتركون ارضَ اجدادِهم لا يلتذُّون ذوى الثرواتِ بمالهم إن كانوا بخلاءً.

منصوبات

اسم در دوازده مورد منصوب می‌شود:

اگر مفعولٌ‌به، یا مفعول مطلق، یا مفعولٌ لاجله، یا مفعولٌ فیه، یا مفعولٌ معه، یا مستثنی، یا حال، یا تمییز، یا منادیٰ یا خبر کان و اخوات آن، یا خبر کاد و اخوات آن، یا اسم کان و اخوات آن باشد.

۹ ـ مواضع نصب اسم: مفعولٌ به

۳۶۳ ـ **مفعولٌ‌به** اسمی است که بر آنچه فعل فاعل بر آن واقع شده است دلالت کند و بخاطر آن صورت فعل تغییری نمی‌کند مثل: بری التلمیذُ قلماً.

۳۶۴ ـ **مفعولٌ‌به می‌تواند بر فاعلش مقدّم شود** یا بعد از آن بیاید مثل:

بَنی اِبرهیمُ البیت یا بَنی البیتَ ابرهیمُ

* امّا در بعضی از موارد **تقدیم فاعل و در بعضی از موارد تقدیم مفعولٌ‌به واجب** می‌شود.

۳۶۵ ـ **تقدیم فاعل بر مفعولٌ به واجب** است:

* **در موردی که اشتباهی پیش بیاید** مثل: ضَرَبَ فتاكَ اَخی
* **وقتی فاعل ضمیر متّصل باشد** مثل: أكرَمتَ الرَّسولَ
* **وقتی مفعولٌ به محصور باشد** مثل: لا ینالُ المجتهدُ اِلا نجاحاً

۳۶۶ ـ **تقدیم مفعولٌ به بر فاعل واجب است:**

* **وقتی که ضمیری که در فاعل است به مفعولٌ به برگردد** مثل: كَرَّمَ السیّدَ عبدُهُ
* **وقتی مفعولٌ به ضمیر متّصل باشد** مثل: عذَّبنی المَرضُ
* **وقتی فاعل محصور باشد** مثل: ما عالجَ المریضَ اِلّا الطبیبُ

۳۶۷ ـ **تقدیم مفعولٌ به بر فعل و فاعل ـ هر دو ـ واجب است:**

* **اگر مفعولٌ به از الفاظی باشد که واجب است اوّل جمله بیایند** (لازم الصداره) و آنها عبارتند از:
  - **اسماء شرط** مثل: ما تَفْعَلْ من الخیر تُكْرَمْ علیهِ. مَنْ تُكْرِمْ اُكْرِمْ: ایّاً تُساعدْ اُساعِدْ
  - **اسماء استفهام** مثل: مَنْ رَأیتَ؟ ما تُریدُ؟
* **اگر مفعولٌ به ضمیر منفصل باشد** مثل: ایّاك اَعْبُدُ

۳۶۸ ـ **گاهی یك فعل به دو مفعول یا بیشتر متعدی می‌شود.** و این حالت بیشتر بعد از افعالی است که در آنها معنی عطا و بخشش غالب است مثل:

مَنَح ـ وَهَبَ ـ اَعطی ـ رَزقَ ـ سَأَلَ ـ صَنَعَ ـ كَسا ـ اَلْبَسَ ـ أطْعَمَ ـ سَقَی ـ عَلَّمَ ـ صَبَّرَ ـ حَوَّلَ ـ جَعَلَ.

مانند: أعْطی الغنیُّ الفقیرَ رغیفاً ـ رزقَ اللهُ الخَیرَ مالاً
۱ ۲ ۲ ۱

تمرین ۱۵۱ ـ فاعل را از مفعول در جمله‌های زیر جدا کنید:

أطلبوا الادب فانهُ مادّة العقل. یَسْتَغْرقُ التألیفُ المُتقَنُ زماناً مدیدا. اذا لم یتجاوز الكاتب الفنّ الواحد مَلَّتْه القلوب. لانّ النفوس تُحبُّ الانتقال من شیء الی شیء. تأخذُ النفس كثیراً من مبادئ

العلوم عن الحواسّ. اِصنع الحسنات و اترك السيئات. خير الناس مُعاشرةً من لا يمسُّ عشراءَهُ بضرٍّ ولا يتهضَّمُ لهم حقّاً.

تمرين ۱۵۲ ـ سبب وجوب تقديم فاعل بر مفعول را در جمله‌های زير بيان كنيد:
نظمتُ الشعرَ و أنا صغير. ما ترجم ابن المقفّع الّا كتابَ كليلة و دمنة. انّما بشَّرَ بولسُ عَبَدَةَ الاوثان. لطم فتاكَ جارتى. لا يُكْرِم العاقلَ الّا العاقِلُ. كافأنا المجتهدَ. انما أنار البريَّةَ الانجيلُ. جاوزتُ الستّين. أعجبها البيتُ. سرّحوا النظر فى جبال لبنان. أكرِمْن الفقير. وَبَّخَ الكسلانَ مُعَلِّمُهُ. لامَ العبيدَ مواليهم. لا يُسرُّ العَينَ الّا النظرُ الحسنُ. افادنى الدرس. سرَهنَّ اللّعب.

تمرين ۱۵۳ ـ مفعول‌هائى كه وجوباً بر فعل و فاعل مقدّم شده‌اند، كدامند؟
ماءً شربتُ. ما تصنع اليومَ تلقَهُ غداً. مَن تطلبون و ما ذا تريدون؟ أصاحباً لا عيبَ فيه تريدُ؟ ثلاثَ لغاتٍ تعلَّمتُ فى المدرسة. إياك اعنى. أيُّ إنسان ذى مروءَةٍ تَدْعُ لَنجدَّتِكَ فى وقتِ الشدَّة يُجِبْكَ. مهما تفعلْ من حسنة يُكتَبُ لك أجرها. أيَّ ثَوْبٍ تَلْبسُ لأجلِ العيدِ؟ مجداً خالداً يَكْتَسِبُ الملوكُ العادلون. ثَروَةً عظيمةً يُحصِّل الذاهبون الى اميركة.

تمرين ۱۵۴ ـ زير مفعولٌ‌به اول يك خط و زير مفعولٌ‌به دوم دو خط بكشيد:
مَنَحَ التاجرُ الصديق ودَّه. وَهَبَ الله الانسانَ الحريةَ. اعطى المثرى الجائعَ مالاً. سَمَّت الامُّ طفلَها يوسفَ. استصنعنا النجارَ باباً للبيت. يسلب السارقُ المارّين اشياءَهم. كسا الكريم الفقيرَ ثوباً. صَيَّرَهُ الاجتهادُ عالماً. علّمنى القراءَة والكتابة. حَوَّلَ الطحّانُ الحنطةَ دقيقاً. سأل المحتاج الغنىَّ إحساناً. أنسَتْهُ وفرةُ الاشغال اصحابَهُ. قد يحرمُ الابُ ولدَهُ العقوقَ الميراثَ. ألْبَسَتِ الامّ ابنَتَها ثوباً فاخراً. جعل الملكُ الوزيرَ نديماً له. زادَكَ اللهُ ثروةً.

تمرين ۱۵۵ ـ مثالهاى زير را تركيب كنيد:
ما تَصْنَع اليوم تَلْقَهُ غداً. مَنْ تطلبون؟ ثلاثَ لغاتٍ تَعَلَّمْتُ فى المدرسة. لا تُطِعْ من لا يدلُّك على

الخیرِ. افادَنی الدرسُ. أَدِّب ولدكَ فی الصغرِ یمدحْكَ فی الکبرِ.

۱۰ ـ پیوسته به مفعولٌ به: تعجّب

۳۶۹ـ تعجب دو صیغه دارد: **اَفْعَلَ و اَفْعِلْ**.

۳۷۰ ـ **دو فعل تعجب از آن چیزی ساخته می‌شوند که افعل‌التفضیل از آن بنا می‌گردد.** (رجوع کنید به شماره‌های ۱۱۹ ـ ۱۲۱).

۳۷۱ ـ **حکم «اَفعَل» اینست که بعد از «ما» تعجب قرار گیرد** و بعد از آن متعجّبٌ به منصوب می‌آید بنابر اینکه مفعولٌ‌به باشد مثل: ما اَجْمَلَ مَنظَرَ الرّیاضِ.

۳۷۲ ـ **حکم «اَفْعِل» اینست که پس از آن متعجبٌ‌منه مجرور به باء زائده بیاید** مثل: اَجْمِلْ بِمَنْظَرَ الرّیاضِ.

۳۷۳ ـ * تعجب از ماضی به وسیلهٔ آوردن «کانَ» زائد است بین ما و افعَلَ مثل: ما کانَ أحسَنَ مَنْظَرَ الرّیاضِ.

* و تعجب از آینده به وسیلهٔ آوردن «یکون» زائد است بین ما و افعَلَ مثل: ما یکونُ أحْسَنَ مَنظَرَ الرّیاضِ.

تمرین ۱۵۶ ـ افعال جمله‌های زیر را به صیغهٔ اَفْعَلَ یا افْعِل درآورید (به این طریق: ما اَذَلَّ یا اذلل الخ...):

ذلَّ اهل الجبانة. کرُمَتْ طباعُ الفُضَلاءِ. کَتَمْتَ أسرارهم. نَفَعَ عِلاجُ الطَّبیبِ. ثَقُلَ الارزاقَ وقتَ الجَدْبِ. عَمَلَ کلام الخطیب فی قلبهِ. برِئَ المتَّهمُ من الذنبِ. یَسْمَعُ الخُلْدُ أدقَّ الحرکات. کَسَدَتَ التجارةُ لکثرة الحروب.

تمرین ۱۵۷ ـ جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

ما أَلَذَّ الراحةَ بعدَ التعبِ. أحسنْ باخیك. ما کانَ أبردَ الحرَّ فی الشتاء. ما یکونُ اعْذَبَ میاهَ لبنانَ

فی الصیفِ.

این چنین:

ما اجملَ منظرَ الریاضَ:

ما	:	اسم تعجب مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا
أجمَلَ	:	فعل ماضی برای تعجب مبنی بر فتح آخر آن و فاعل آن مستتر است وجوباً برخلاف اصل تقدیر آن هو است
منظرَ	:	مفعول به منصوب به فتح آخر آن و آن مضاف است
الریاض	:	مضاف الیه مجرور به کسر آخرش و جملهٔ «أجمَلَ» مرکب است از فعل و فاعل جملهٔ فعلیه در محل رفع خبر مبتدا

أجملْ بمنظرِ الریاضِ

أجملْ	:	فعل امر برای تعجب نه برای امر مبنی بر سکون آخر آن
بمنظر	:	باء زائده ـ منظر: مجرور لفظاً مرفوع محلاً بنابر فاعل أجملْ و آن مضاف است
الریاض	:	مضاف الیه مجرور به کسر آخر آن

۱۱ ـ پیوسته به مفعولٌ به: اشتغال

۳۷۴ ـ اشتغال عبارتست از اینکه اسمی بر فعل مقدم شود و ضمیری بعد از فعل به آن اسم بازگردد، و فعل بجای عمل در اسم، در ضمیرش عمل کند مانند: الکتابَ قرأتُهُ.

۳۷۵ ـ اسم متقدّم را مشغولٌ عنه گویند.

۳۷۶ ـ نصب مشغولٌ عنه واجب است اگر بعد از:

* **ادوات شرط** قرار گیرد مثل: إن العلمَ خَدَمْتَهُ نَفَعَكَ. حیثما الفقیرَ وَجَدْتَهُ فأحْسِنْ الیهِ.
* **یا بعد از عرض** مثل: ألاَ التلمیذَ المجتهد تکافِئُونَه.
* **یا بعد از تحضیض** مثل: هلاَّ خَیْرَ نفسكَ تریدُهُ.

* **یا بعد از هل** مثل: هَلْ سلمیاً اهَنْتَهُ.

۳۷۷ ـ **اگر مشغول‌عنه منصوب باشد**، مفعولٌ‌به برای فعل محذوفی است که فعل ظاهر آنرا تفسیر می‌کند مثل: هَلِ التمر أَكَلْتَهُ؟ = هَلْ (اَكَلْتَ) التَمرَ اكلْتَهُ؟

۳۷۸ ـ رفع مشغولٌ‌عنه واجب است:

* **بعد از «اذا» فجائیّه** مثل: دَخَلتُ البیتَ فاذا الولدُ یُوَبّخُهُ ابوه.
* **بعد از «واو» حالیه** مثل: سافَرْتُ والشعبُ ینهاهُ الخطیبُ عن الحربِ.
* **قبل از ادوات شرط و استفهام و عرض و تحضیض و لام ابتدا و ماء نافیه و لم خبریّه و حروف ناسخه و موصول.**

۳۷۹ ـ **اگر مشغولٌ‌عنه مرفوع باشد** مبتداست و جملهٔ فعلیّه بعد از آن در محل رفع و خبر آنست.

۳۸۰ ـ **رفع و نصب مشغولٌ‌عنه هر دو جایز است**، مگر اینکه شروطی که قبلاً ذکر شد در آن باشد مثل:

التفاحةُ أَكَلْتُها	یا	التفاحةَ أَكَلْتُها
↓		↓
مبتدا		مفعولٌ‌به

تمرین ۱۵۸ ـ مثالهائی را که در آن اشتغال وجود دارد تعیین کنید:

الْعلماء و الاتقیاء عاشِرْهم لتنتفعَ من مخالطتهم. لا تُعاشِرْ السُّفَهاءَ لئلا یسرِقْ طبْعُكَ من طباعهم سفَهاً. إن الطالبَ أكرهتُهُ علی تحمُّل ما لا طاقةَ لهُ علیه لا یلبثُ حتی تبدو فیهِ أعراضُ السقم. اذا أخذتَ الدواءَ أبرأك من المرض. متی الرَّیْبَ أدْخَلْتَهُ من الباب خرجتِ الصداقةُ من النافذةِ. حیثما الفقیر وجدتهُ فاکرمهُ. السائلُ لا تَنْهَرْهُ و طالبُ المعروف لا تردَّهُ ان قدرتَ علی اجابتِه.

تمرین ۱۵۹ ـ سبب وجوب نصب مشغولٌ‌عنه را ذکر کنید:

اذا العلة اهملتها امتنعَ شفاؤها. متی العشیر ألفیتهُ غیر مخلصٍ فاجتنب عشرتهُ. أینما المعلّم نظرتَه فاشکر جمیلهُ. حیثما الأدیب لقیتَه تلقَ معهُ اللطفَ و کرم الشمائل. هل عملاً صالحاً تأْباهُ؟ هلَّا

المتمردين تكبحهم. ألا التلميذَ المجتهدَ تكافئونهُ.

تمرين ۱۶۰ ـ مشغولٌ عنه را اعراب گذاری و علّت آن را ذکر کنید:
سلَّم حُماةُ بور أرثور، و نيرانُ المدافع يصبُّها اعداؤهم صباً. الأدب والدرس إني ألازمهما أنَّ فيهما خيرى. الجـريدة التي طالعتها لا تصدَّق في الكثير من رواياتها. البضائع الجيدة هل استجلبتها لمخزنك حتى اشتهر بين التجار و يكثر عليك اقبال الزبائن. اللقطة حيثما تجدها واجب عليك ردُّها أشعَّةُ السعادة ما أُشبهها الا بالنور اذا لم تتكسر كانت بلالون. الخير من أرادهُ لاخوانه فَعَلَ ولم يَقُلْ. نصائح المحبّين ما يسمعها المتصلَّبُ في رأيه. الفقير كم أعطيتَهُ من الاحسان. النساء اللواتى رأيتهنَّ يؤلفنَ جمعيةً خيريةً لاعانةِ البناتَ الفقيراتَ. البرامكة ما نكبهمُ الرَّشيدُ إلَّا لانهم زاحموهُ على مُلكه.

تمرين ۱۶۱ ـ کجا نصب مشغولٌ عنه و کجا رفع آن واجب است و کجا هر دو جایز است:
أبوك ليرحمهُ الله فقد كان ممتلئاً غيرةً و مروءةً. الجائع أطعموهُ والعريان أكسوهُ والغريب آووهُ فانَّ هذه هي وصيَّة الربّ. ما العادات الاوربيَّة أحببتها كلّها فأني أرى الكثير من عاداتنا أوفق و أفضلَ. لا الافراط أُريدُهُ ولا التفريط أبتغيه والاعتدالُ هومذهبي. المحاسن النفسيَّه أُفضّلها على المحـاسن الجسميَّة. هل العبارة الفخيمة تستحسنونها في المواضيع المبتذلة؟ حيثما المحسن وجدتموه فعظموهُ لانه يستحق كلّ اكرام. هل ديوان المتنبي الشاعر الشهير قرأْتهُ؟ رجال السوء لا تعـاشرهم. الكتب النافعة اقرأها دائماً. الصديق المخسّر أُشبّههُ بعدوٍّ مبين. الناس تغرّهم الدنيا. صناعة الالحان العربية ما يُتقنها الآن الَّا نفرٌ قليلٌ من المغنّين.

تمرين ۱۶۲ ـ جمله‌های زیر را ترکیب کنید:
انِ العلمَ خَدَمْتَهُ نَفَعَكَ. صَديقُنا إنْ رأيْتَهُ فَبَلِّغْهُ سلامي. السائلَ لا تنْهَرْهُ. حَيْثُما الفقيرَ وَجَدْتَهُ فأحْسِنْ اليه.

۱۲ ـ مواضع نصب اسم: مفعول مطلق

۳۸۱ ـ **مفعول مطلق عبارتست از مصدری که بعد از فعلی از لفظ آن ذکر شده باشد:**

* یا **برای تأکید** مثل: قَتَلَ الحارسُ اللّصَّ قتلاً (که مفعول مطلق مؤکّد نامیده می‌شود).
* یا **برای بیان نوع آن** مثل: اِصبر صبراً جمیلاً. قُلتُ له قولَ النصیح (که مفعول مطلق بیان‌کنندهٔ نوع نامیده می‌شود).
* یا **برای بیان عدد آن** مثل: دَقَّتِ الساعةُ دقَّتَیْنِ (که مفعول مطلق بیان‌کنندهٔ عدد نامیده می‌شود).

۳۸۲ ـ **اگر مفعول مطلق تأکیدکننده باشد**، به جای آن مرادفش می‌آید مثل: قُمتُ وقوفاً.

۳۸۳ ـ **اگر مفعول مطلق برای بیان نوع یا عدد باشد**، به جای آن:

* **صفت** می‌آید مثل: أُذکُروا اللهَ کثیراً.
* یا **لفظ کُلّ یا بعض** مثل: مالَ کلَّ المَیلِ و تأثَّرَ بَعض التّأثّرِ.
* و یا **اسم اشاره** مثل: قال ذالكَ القولَ.
* و یا **اسم عدد** مثل: جُلِدَ السَّارقُ عَشْرَ جَلَداتٍ.
* و یا **اسم آلت** مثل: ضَرَبْتُهُ سَوطاً.

تمرین ۱۶۳ ـ مفعول مطلق را از مفعول‌به تشخیص دهید:

فرحتُ فرحاً لا یوصفُ. لما بلَّغتنی بُشری نجاحك فی العِلْمِ فأحییتُ لیلةً ساهرةً دعوتُ الیها الاصحابِ والاصدقاءَ واحتفلتُ بهم احتفالاً لا مزید علیه. یضرُّ التدخینُ مُسْتَعْملیهِ إضراراً بلیغاً فاذا شئتَ السَّلامة من مضارّهِ فاترکهُ ترکاً ابدیاً. الشاب المهذَّبُ یُلاقی من معاشریهِ احتراماً و من والدیهِ حباً و ینظرُ الیهِ الجمیع نظر الاکرامِ والإجلال لأدبهِ. اجتمعَ صدیقانِ علی الشرابِ فلما أخذتِ الخمر من رؤوسهما مأخذها تخاصما فضرب أحدهما رفیقه ضربةً شجَّت رأسه حتی بانَ العظمُ. یختلف عملُ أشعَّةِ الشمس فی جهات الارض اختلافاً شدیداً من لظی خط الاستواء الی زَمهریر القُطْب. اذا ابدی العدوُّ مسالمةً فلا تغترَّ به.

تمرین ۱۶۴ ـ مفعول مطلق مؤکّد را از بیان‌کنندهٔ نوع یا عدد تشخیص دهید:
اِکتشفَ العلماء فی هذا العصر اکتشافات کثیرةً أفادوا بها الانسانیة. اذا اذنبَ الیكَ اخوكَ فاعفُ عنه عفواً جمیلا واصبر علی هفواتهِ صَبرَ الأخ المحبّ حباً حقیقیاً. اذا کانت الملابس منسوجةً نَسْجاً متشابکاً أعانت علی حفظ الحرارة الداخلیة فی الجسم حفظاً یمنع وصول أذی البرْد الیهِ. اِجْتَهدْ ایها التلمیذ اجتهاداً والاَّ خسرتَ أوقاتك خسارةً لا تُعوَّضُ. نأْکُلُ فی النهار أکْلَتَیْنِ ما عدا أکَلةَ الصباح. هنّأْتُهُ تهنئَتَیْنِ بزواجهِ ثم بولادة غلامٍ لهُ. متی وصلَ العقرَب الی الساعة الاولی دقَّت دقَّةً واحدةً، و الی الثانیة دقَّتین، و الی الثالثة ثلاثاً و هلمَّ جرّاً الی الاثنتی عشرة.

تمرین ۱۶۵ ـ آنچه به جای مفعول مطلق در جمله‌های زیر آمده است تعیین شود:
انَّ المتنوّرین یُفضَّلون کل التفضیل علی الجهلة فیتعیّن علیك ایها التلمیذُ أن تدرس أحسن الدرس دون ان تُقصِّرَ فیهِ شیئاً لانَ سعادة مستقبلك السعادة المرغوبة موقوفةٌ علی کدّكَ. اذا اکرمتَ اللئیم بعض الاکرام ظنَّ أنّك فی احتیاجٍ الیه فخلیقٌ بك أن تُعرضَ عنهُ غایة الإعراض و لا تُعاشِرُ الاَّ اصحاب المکارم. ان بعض الساقةِ قساةٌ علی البهائم فکثیراً ما یضرب احدُهم حصانهُ سوطاً یشُقُّ جلدَهُ و یُسیلُ منهُ الدَّمَ. ینبغی أنَّ نَصبرَ کلَّ الصَّبر علی حوادث الایَّام لانَّ الذی یُقابلها بغیر هذا الدرع لا یجتدی غیر الحسرة. هل یمکنك أن ترْمی الطائرَ سهماً فیُصیبهُ؟ إضرب الولدَ المتمرّد عشرین عصاً فی عشرین إلی اِن تحسُنَ طباعُهُ. وقف غلامٌ صغیرٌ بین یدی الملك و خاطبهُ افصحَ خطاب فاعجبهُ و أمرَ لهُ بهدیةٍ. بعد أنْ نظرتُ صدیقنا تلك النظرةَ تفارقنا و الی الآن ما تلاقینا.

تمرین ۱۶۶ ـ مثالهای زیر را ترکیب کنید:
ضَرَبتُ ضرْبَتَین. سارَ سلوکاً حسناً. سَجَدَ المصلّی ثلاثاً. یمیلُ الصالحُ الی الفضیلة کُلَّ المَیْلِ. ظننتَ ذلك الظنَّ.

۱۳ ـ مواضع نصب اسم: مفعولٌ لاجله

۳۸۴ ـ **مفعولٌ لاجله عبارتست از مصدری که بعد از فعل برای بیان علّت** آن ذکر می‌شود مثل:

وَقَفَ الجُنْدُ اِجلالاً للامیرِ

که کلمهٔ «اجلالاً» سبب ایستادن لشکر را بیان می‌کند و از این جهت آنرا مفعولٌ لِاَجْلِهِ می‌نامند.

۳۸۵ ـ مفعول لاجله:

* **یا لفظاً و محلاً منصوب است** مثل: هربْتُ خوفاً.

(و این غالباً وقتی است که مفعولٌ لاجله بدون «ال» باشد یا اضافه نشده باشد.)

* **یا لفظاً مجرور به حرف جرّ و محلاً منصوب است** مثل: ضربْتُ وَلدی لتأدیبِهِ.

(و این غالباً وقتی است که مفعولٌ لاجله مضاف یا مقرون به «ال» باشد.).

تمرین ۱۶۷ ـ مفعولٌ لاجله را در جمله‌های زیر تعیین کنید:

کانت الحکومة تُعفی شجر التوت من العُشر تشجیعاً للفلاحین علی الاهتمام بغرسِهِ والعَنایة بتربیة القزّ تُقام المعارضُ فی البلاد المتمدنة لتنشیط الزراعة والصناعة. یکتُم کُلُّ فریقٍ من المتحاربین خسائرهُ خوفاً من ان یعرفَ عدوّهُ مواطنَ ضعفهِ. تُزَیَّنُ المُدُن فی أعیادِ الرؤساء تعظیماً لهم و إقـراراً بولایتهم. عیِّنت شرکة السکة الحدیدیة احد مستخدمیها رئیساً علی قلم الحسابات اعتماداً علی خبـرتـهِ و نشاطهِ. ذابَ الوالدُ شوقاً الی أولادهِ الغائبین عنهُ. یَجدّ التلامذةُ فی دروسهم تحصیلاً لقواعد العلْمِ ورَجاءَ التقدُّم فی المستقبل.

تمرین ۱۶۸ ـ مفعول مطلق و مفعولٌ لاجله را در جمله‌های زیر تعیین کنید:

تُشعَـلُ القنـادیل الغـاز لیلاً فی المـدینـة إنـارةً للشـوارع وهدایةً للمـارّین. یُعـاقَبُ القاتلُ المتعمّد بالقتل مجازاةً علی اثمهِ و عِبرةً لأمثالهِ. ترقُدُ النعامةُ علی بیضها فی الصحراء الی الظهر ثم تُغادِرُهُ هرباً من الحرّ. إنَّ کلبَ البحر یتّخذ مأواهُ شتاءً فی بطن الارض اتّقاءً للبرد. لاغنی للمحامین عن معرفة

القوانين والشرائع معرفة جيدة لئلا يُعرّضوا بما يُسلّمونهُ من حقوق العيال الى الضياع. الانكليز مولعون باستعمال الشاى استعمالاً كثيراً فهم يشربون منه كلَّ يوم فوق ستّ مرات. تؤخذ الملابس الصوفية فى أيام البرد تدفئةً للجسم. القهوة تنبّه الاعصاب تنبيهاً خفيفاً و تساعدُ على عمل الهضم.

۱۴ ـ مواضع نصب اسم: مفعولٌ فيه

۳۸۶ ـ **مفعولٌ فيه** عبارتست از اسمی که برای بیان زمان یا مکان **فعل ذکر می‌شود** مثل:

حضرتُ صباحاً امام المعلّم

۳۸۷ ـ **مفعولٌ فيه دو نوع است: ظرف زمان و ظرف مکان.**

۳۸۸ ـ **اسماء زمان و مکان:**

* ممکن است بعنوان ظرف یا غیرظرف هر دو بکار روند و **ظرف متصرّف** نامیده می‌شوند مثل: یوم و مکان که هر کدام از آنها بعنوان ظرف استعمال می‌شوند مثل: سِرْتُ یوماً، جَلَسْتُ مکاناً.

و گاهی بعنوان **غیرظرف** استعمال می‌شوند مثل: یومُ الأحد مبارَکٌ. مکانُك عالٍ.

* و ممکن است ملازم ظرفیت یا به حرف جرّ مجرور باشد و آنها را **ظرف غیرمتصرف** می‌نامند مثل: عندَ و قَبْلَ و بعدَ و لَدُنْ: جَلَسْتُ عند زیدٍ؛ جِئْتُ من عندِهِ.

۳۸۹ ـ **ظرف همیشه محتاج است که متعلق به فعل یا شبه فعل** (مصدر ـ اسم فاعل ـ اسم مفعول ـ صفت مشبهه ـ و افعل‌التفضیل) باشد مثل: جئتُ صباحاً.

صباحاً: ظرف زمان منصوب به فتح آخرش و متعلق به «جئتُ» است.

۳۹۰ ـ **اسماء زمان متصرّف بنابر ظرفیت صلاحیّت نصب را دارند** به شرط اینکه:

* **متعلّق به فعل یا شبه‌فعل باشند.**

* **و متضمّن معنی «فی» باشند** (که جواب کسی باشد که بپرسد: «أی متی» یا «أی مُدة») مثل:

سافرتُ شهراً و یوماً و ساعةً یعنی: سافرت فی مدة شهرٍ و یومٍ و ساعةٍ.

۳۹۱ ـ **اسماء مکان متصرّف بنابر ظرفیت صلاحیّت نصب را دارند** به شرط اینکه:

* **متعلّق به فعل یا شبه فعل باشند.**

* **و متضمّن معنی «فی» باشند** (که جواب کسی باشد که بپرسد: «أینَ» یا «کم») مثل:

قِفْ یمینك یعنی: قِفْ فی جهةِ یمینك

۳۹۲ ـ **بعضی از اسماء مکان شایستهٔ نصب بنابر ظرفیّت** عبارتند از:

* **اسماء جهات ششگانه** مثل: امام، وراءَ ـ یمین، یسار ـ فوقَ، تحت.

* **و اسماء مساحت و وزن و کیل** مثل: میل، فَرسَخَ الخ...

۳۹۳ ـ **آنچه جانشین ظرف می‌شود:**

* **مصدر** مثل: جئتُ طلوعَ الشّمسِ.

* **وصف** مثل: نمت طویلاً.

* **اسم عدد** مثل: سِرْتُ خمسةَ ایّامٍ.

* **اسم اشاره** مثل: وقفت تلك الناحیة.

* **آنچه دلالت بر کمیّت یا جزئیّت می‌کند** (کُلّ، بَعض، بضع، نِصْف، ثُلث، رُبع الخ...)

مثل: مشیتُ کُلَّ النّهار و ربعَ اللیلِ.

تمرین ۱۶۹ ـ ظروف زمان و مکان زیر را به صورت جمع درآورید:

دَهْراً. حیناً. فَوْقَ. تَحْتَ. نهاراً. أبداً. أمداً. سَرْمَداً. زَمناً. قَرْناً. یَمیناً. شمالاً. یَساراً. ثَمَّ. أمامَ. قُدّام. خَلْفَ. وراءَ. بیْنا. بَیْنما. حِقْبةً. مُدةً. عصراً. شهراً. أسبوعاً. میلاً. فَرْسخاً.

تمرین ۱۷۰ ـ فقط ظروف متصرف را جمع ببندید:

لمّا. الآن. شهراً. قطُّ. لَدُنْ. لدی. مساء. مُذْ. مُنْذُ. أیّانَ. عشیَّةً. متی. حیثُ. إذْ. ضحوةً. أینَ. مکاناً. دهراً. ساعةً. میلاً.

تمرین ۱۷۱ ـ اسماء زمان و مکان زیر کدامیك ظرف حساب می‌شوند و کدام یك ظرف به حساب نمی‌آیند:

قدَّس الله یومَ الجمعة وأمر بالانقطاع فیهِ لعبادتهِ. سافرنا من دمشق یومَ الاحد قبل الصبح بساعتین فاشرق لنا الفجر فی عین الفیجة. بنی الافرنسیون معبداً عظیماً علی قمَّة جبل الشهداء بالقرب من حاضرة ملکهم. یعلم الانسان ما فی یومِه و ما قبل یومهِ لکنهُ لا یعلم ما فی الغد. شهور السنة اثنـاعشـر شهراً. یوم الجمعة سابع ایام الاسبوع. الطائرُ فوق الغصن. اذا اردتَ معرفة الجهاتِ الاربـع فاستقبـل الشمس فما کان أمامك فهو الشرق و ما کان خلفك فهو الغرب و الی یمینك الجنوبُ و الی یَسارکَ الشمالُ.

تمرین ۱۷۲ ـ چه چیز در جمله‌های زیر جانشین ظرف می‌شود:

قرْبَ الحیَّة افرش و نَمْ و قُرْبَ العَقْرَبِ لا تَقْرَبْ. یشتغلُ العملةُ طولَ النهار و یعودون الی مساکنهم غیاب الشمس و یَنْهَضـونَ طلوع الفَجر فیذهبون ثانیةً الی اعمالهم. کان یقضی المُسافرُ بین بیروت و المعلَّقة بالسکة الحدیدیة نصفَ یوم. تسیر البواخرُ بین بیروت و الاسکندریة یومین و بضْعَ ساعاتٍ. عاد الرسول ذلك النهارَ بعد أن سارَ خمسینَ میلاً.

تمرین ۱۷۳ ـ امثال زیر را ترکیب کنید:

ما خطرَ قطُّ لی هذا الفکرُ. ضرَبَ العسکرُ خیامَه قُرْبَ الشامِ. قرأتُ طویلا. مَشیْتُ کلَّ النهارِ.

۱۵ ـ مواضع نصب اسم: مفعول معه

۳۹۴ ـ **مفعولٌ معه عبارتست از اسم منصوبی که بعد از «واو» به معنی «مع = با» قرار گرفته باشد** و این واو را «واو معیّه» می‌گویند مثل: ماتَ المریضُ وطلوعَ الشَمس = مع طلوعَ الشمسِ.

۳۹۵ ـ **شرط مفعول معه** اینست که قبل از آن:

* **جمله‌ای آمده باشد که در آن فعلی باشد** مثل: سِرْوَالشارع.
* یا **«ما» استفهامیه آمده باشد** مثل: ما شأنك وأخاهُ؟
* یا **«کیفَ» استفهامیه آمده باشد** مثل: کیفَ أنتَ وِالعِلْمَ.

تمرین ۱۷۴ ـ «واو معیّه» را از «واو عطف» در جمله‌های زیر تشخیص دهید:

هبَّ الراقدُ و طلوع الفجر. مات المریض والطبیب بعده. قُمْتُ من الاسکندریة صباحاً و مَشَیْتُ والنیل. سِرتُ و شاطئ البحر. ما لکم ایها الطُّلابُ والسیاسة. وصف الطبیب للمریضِ أن یأکلَ و یشربَ و یتنزّهَ و ینام. کیف انت و درس النحو؟ ینهض التلمیذ المجتهد والفجر و یجیء المدرسة حیث یکبُّ و بقیَّة التلامیذ علی اقتباس العلوم. ما حیلتُكَ و غریباً. لا تأکُلِ السَّمَكَ و تشربِ اللبنَ. اکل المولی و غلامه معه. اما تقیمین واختك؟ کُنْ و جارَكَ متوافقَینِ. هی حدیقةٌ فیها خوخ و رمَّان. جاء زیدٌ و عمرٌوقبله.

تمرین ۱۷۵ ـ جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

کیف انتَ و العلمَ. سِرْ و الطریقَ. ما لكَ و اخاكَ. کُنْ و جارَك مُتَوافقَینِ. ما حیلتُكَ و غریباً.

اینچنین:

ما: اسم استفهام مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا.

شأنُك: خبر مرفوع بضم آخر و مضاف. و کاف: ضمیر متصل مبنی بر فتح در محل جر مضاف الیه.

و: واو معیّه.

اخاه: مفعول‌معه منصوب و علامت نصب آن الف است زیرا از اسماء خمسه است و مضاف. و هاء: ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل جر مضاف‌الیه.

کیفَ انتَ و الدرسِ :

کیف: اسم استفهام مبنی بر فتح در محل رفع خبر مقدم.

انت: ضمیر متصل مبنی بر فتح در محل رفع مبتدای مؤخر.

و: واو معیّه.

الدرسَ: مفعول‌معه منصوب به فتح آخرش.

تمرین کلی برای مفعولها

تمرین ۱۷۶ ـ در جمله‌های زیر مفعولها و انواع آنرا تعیین کنید:

تجنَّب اصحاب السیرةِ السیئةِ مخافةَ ان تقتبسَ خصالَهم و حاذرهم محاذرةَ الصحیحِ للاجربِ. دعِ الخصامَ و شأنَهُ. لازم الفُضلاءَ و تحاورْ و اياهم رجاءَ الاستفادةِ منهم. فتحت الصینُ موانیَها للتجارة سنةَ ۱۸۹۰. جَلَسْتُ و اعیانَ المدینةِ امامَ الواعظِ. لا تسألَنَّ بنی آدمَ حاجةً. اصغینا الی کلام الخطیبِ کلَّ الاصغاء. یصفُ المکاتبون الحربیون معارکَ القتالِ وصفَ مشاهدین عیانیّین. الذی یلازمُ الفضیلةَ یعیشُ عیشةً سعیدةً. إنَّ المصورَ اذا رأی المشهدَ الجمیلَ کَرَهَ ان لا یرسمَه. القی القمرُ اشعَّتَهُ الفضّیَّةَ فوقَ قممَ الجبالِ. نهضتِ الصحفُ نهضةً واحدةً ترجو انشاءَ کلیةٍ کبری.

تمرین ۱۷۷ ـ در جمله‌های زیر مفعول‌ها و انواع آنرا تعیین کنید؛

إنَّ الخمرةَ ما سَکَنَتْ و الهمَّ یوماً بموضعٍ. لا تُفیدُ الثروةُ شیئا اذا کانت الخصالُ قبیحةً. مَکَثْتُ عندَ صدیقی شهراً. یُظهرُ خَدَمةُ الدین غیرةً علی الآداب لا طَمَعاً فی حسنِ سمعةٍ او تحصیل مکافأةٍ لکن تَقَـرُّباً من المولی عزَّوجلَّ. یعیشُ البخیلُ فی الدنیا عَیْشَ الفقراءِ و یحاسبُ فی الآخرةِ حساب الاغنیاء. سَکَتَ دهراً و نطَقَ هُجراً. عَلِّمْ اولادَك وَرَبِّهِمْ تربیةً حسنةً حرصاً علی هنائهم فی مستقبل حیاتهمْ. الیومَ خمرٌ و غداً امرٌ. ینهضُ العاملُ و طلوعَ الفجرِ و یرقد و غیاب الشمسِ. أقَمْتُ طویلاً شرقیَّ البلدةِ. بعضُ الاغنیاء یتـظاهرون بالفقرِ تکلُّفاً و مراوغةً. لما وقفتِ الخیلُ

ضربها السائقُ سوطاً اسالَ منها الدمَ. اعتنِ کلَّ الاعتناء فی اتمام و اجباتِکَ لِتُعَدَّ رجلاً حقیقیاً.

۱۶ ـ مواضع نصب اسم: مستثنیٰ

۳۹۶ ـ **مستثنیٰ عبارتست از اسمی که بعد از «اِلّا»** و اخوات آن ذکر می‌شود و در حکم مخالف ماقبل اِلّا است مثل: خَرَجَ التلامذةُ من المدرسَةِ اِلّا خالداً، که خالد مستثنی است زیرا بعد از «الّا» قرار گرفته است و از حکم خروج که به «تلامذه» نسبت داده شده، خارج شده است.

۳۹۷ ـ **اخوات «الّا»** پنج و عبارتند از:

غَیر، سِوی، عدا، خَلا، حاشا

۳۹۸ ـ **نصب مستثنی به «اِلّا» واجب است** و این در صورتیست که جملهٔ قبل از «اِلّا» از نظر معنی تام و مثبت باشد (و جمله مثبت آنست که معنی نفی ندهد) مثل:

یعیشُ الناسُ براحةٍ ← جملهٔ تامّ مثبت

اِلّا الکسلانَ ← مستثنیٰ به اِلّا

۳۹۹ ـ **اما اگر جملهٔ قبل از «الّا» از نظر معنی تامّ و منفی باشد**، نصب و اتباع هر دو در مستثنیٰ به «اِلّا» جایز است (و اتباع عبارت است از این که اعراب ما بعد الّا مثل ماقبل آن باشد بنابر بدل بودن) مثل:

* نصب

ما نجحَ الطّلابُ ← جمله تام منفی

اِلّا ابراهیمَ ← مستثنیٰ به اِلّا

* اتباع

ما نَجحَ الطّلابُ ← جملهٔ تامّ منفی

اِلّا ابراهیمُ ← بدل از «الطّلاب»

۴۰۰ ـ **اگر جملهٔ قبل از «اِلّا» از نظر معنی ناقص باشد**، اعراب مستثنی به اِلّا برحسب عواملی که قبل از آن قرار دارد واجب است و مانند اینست که «اِلّا» وجود نداشته باشد مثل:

ما جاء اِلّا (ادات حصر) سلیمٌ **(فاعل)**

ما رأیتُ اِلّا (ادات حصر) سلیماً **(مفعولٌ به)**

لا اُسَلِّمُ اِلّا (ادات حصر) علی سلیمٍ **(مجرور به حرف)**

۴۰۱ ـ **حکم مستثنی به «غیر و سوی»** اینست که همیشه بنابر اضافه مجرور باشند. اما کلمهٔ «غیر» و کلمهٔ «سوی» اعراب مستثنیٰ به «اِلّا» دربارهٔ آنها جاری است مثل:

*** جملهٔ تام مثبت**

نَجَحَ الطّلابُ — اِلّا الکسلانُ

نَجَحَ الطّلابُ — غیرُ الکسلانِ **(مضافٌ الیه)**

*** جملهٔ تام منفی**

ما نَجَحَ الطّلابُ — اِلّا الکسلانُ

ما نَجَحَ الطّلابُ — غیرُ الکسلانُ **(مضافٌ الیه)**

*** جملهٔ ناقصه**

ما نَجَحَ — اِلّا المُجتهدُ

ما نَجَحَ — غَیرُ المجتهدِ **(مضافٌ الیه)**

۴۰۲ ـ **خلا و عدا و حاشا:**

* **یا از حروف جرّند** و مابعد آنها مجرور است مثل: نَجَحَ الطّلابُ عدا الکسلانِ.

* و **یا فعلند** و مابعد آنها بنابر مفعولٌ‌به بودن منصوب است مثل: نَجَحَ الطّلابُ ما عدا الکسلانَ.

(و اگر ماقبل خلا و عدا تاء مصدریه باشد دائماً فعل به حساب می‌آیند مثل: **نجح الطّلاب ما عدا الکسلان**)

تمرین ۱۷۸ ـ مستثنیٰ را در جمله‌های زیر، از نظر وجوب نصب، و نصب و اتباع، و اعراب آن برحسب عوامل قبل از «اِلّا» تعیین کنید:

لکلّ عاثرٍ راحمٌ الّا الباغی. لکلّ داءٍ دواءٌ الّا المنيَّ. ما یجلسُ المسافرون علی فراشٍ الّا الأرض ولا یحلّون تحت سقفِ الّا السماء. لا یُسأل الانسانُ الّا عن عمله. ما یأبی الکرامة الّا اللئیم. لو ملکتَ الدنیا لم یصحبك عند موتك الّا حسن مسعاك. رأیتُ الجنودَ الّا القائد. سلّمتُ علی الحاضرین الّا أخویك. لا تجتنبُ الناسُ الّا الاشرار. ما تتکلّمُ مع الناس الّا الاخیار.

تمرین ۱۷۹ ـ غیر و سویٰ را در جمله‌های زیر به صورت شایسته اعراب‌گذاری کنید:

من یغفرُ الذنوبَ غیرالله؟ کلُّ شیء یزولُ سوی وجه ذی الجلالِ. لا یبقی للمتأخر عن وقت الطعام غیر العظام. الناس موعودون بالسعادة غیر الاشرار. الناس متشابهون فی الطبع غیر انهم متخالفون فی الاخلاق. ما عاشرتُ من اهل القریة سوی أفاضلهم. ان الدَّهاءَ الذی یحسبهُ قومٌ ضامناً للنَّجاح وَهْمٌ لا یَخدَعُ غیر المعجبین بانفسهم. استولی الاسکندرُ علی الممالك سوی الصین. ما اتکلّم مع الناس غیر الادباء. الکسلانُ یتمارض غیر یوم التنزُّه.

تمرین (۱۸۰) جمله‌های زیر را ترکیب کنید:

ما یقهرُ الخلقَ الّا مَنْ یُظهرُ الحقَّ. لا یجدُ المحَنَ غیرُ مَنْ یزرع الإحَنَ. صادقتُ کلَّ الجیرانِ المتکبّرین. مالی مذهب الا مذهبُ الحق.

۱۷ ـ مواضع نصب اسم: حال

۴۰۳ ـ **حال عبارتست از اسمی که بعد از تمام شدن کلام برای بیان هیئت فاعل یا مفعول یا مجرور در وقت وقوع فعل ذکر می‌شود و می‌توان آنرا به جملهٔ اسمیه تبدیل کرد مثل:**

جاء القائدُ (فاعل) ظافراً (حال) (= و هو ظافرٌ)

شَربتُ الماءَ (مفعول به) صافياً (حال) (= و هو صافٍ)

مَرَرْتُ بالدّيارِ (مجرور) عامرةً (حال) (=وهي عامرةٌ)

در غیر این صورت حال نیست مثل اینکه بگوییم:

وَجَدْتُ العلمَ (مفعول به اول) نافعاً (مفعول به دوم)

↓ ↓

کلامی که معنایش تام نیست جایز نیست آنرا به جملهٔ اسمیه تبدیل کنیم.

۴۰۴ ـ **حال بر سه نوع است:** مفرد، جمله، شبه جمله:

* **مفرد** مانند: جاءَ القائدُ ظافراً.
* **جمله** مانند: أُطْلُبِ العلمَ و انتَ فتي. سَمعتُ الشاعرَ يُنْشدُ.
* **شبه جمله** مانند: رَأَيْتُ الهلالَ بَينَ السّحابِ و أبْصرتُ شُعاعَهُ في الماء.

۴۰۵ ـ **شرط حال مفرد اینست که نکرهٔ مشتق و ذی‌الحال معرفه باشد** مثل:

زُرت الحيَّ عامراً

↓ ↓

ذی الحال: معرفه حال: نکره، اسم فاعل

۴۰۶ ـ **حال مفرد ممکن است معرفه باشد اما آن معرفه در تأویل نکره است مثل:**

جاءَ التلميذُ وحدَه (یعنی منفرداً)

↓

معرفه در تأویل نکره

صَنَعَ جَهْدَهُ (یعنی مجتهداً)

↓

معرفه در تأویل نکره

۴۰۷ ـ **حال مفرد ممکن است جامد باشد اما آن جامد در تأویل مشتق است.** و این جامد یا:

* بنابر تشبیه است مثل: کرَّ علیَّ اسداً (یعنی مشبّهاً بالاسد)
* یا بنابر ترتیب مثل: عَلَّمْتُهُ العربیة باباً باباً (یعنی مترتبةً)
* یا بنابر تسعیر مثل: بیعَ القمحُ مُدّاً بدرهمٍ (یعنی مُسعَّراً)
* یا بنابر مفاعله مثل: بعته یداً بیدٍ (یعنی مصافحاً اِیّاه)

۴۰۸ ـ **جملهٔ حالیّه بر دو قسم است: فعلیّه و اسمیّه.**

۴۰۹ ـ **شرط جملهٔ حالیه اینست که مرتبط به ذی‌الحال باشد:**

* **یا به وسیلهٔ ضمیر:** اگر جملهٔ فعلیه و ماقبلش معرفه باشد مثل:

جاءَ الغلامُ	یرکضُ (هو)
↓	↓
معرفه	جملهٔ فعلیه حال

* **یا به وسیلهٔ واو حالیه:** اگر جمله اسمیّه باشد مثل:

خرجوا من دیارهم وهم الوفٌ

تمرین ۱۸۱ ـ در کجا حال هیئت فاعل و در کجا هیئت مفعول و در کجا هیئت مجرور را بیان می‌کند؟

خاضَ الیابانیون غمارَ الحربِ مُستعدینَ لها من سنواتٍ مدیدةٍ فنازلوا عدوَّهم فی البحرِ والْجوِّ مُنتصرین و عادوا اخیراً من القتالِ رابحین: أُدرُس ایها التلمیذ مُجتهداً حتی اذا زایلتَ المدرسة تترکها فائزاً بالغایة التی جئتَ لها طالباً. علی من شاء ان یحفظ أسنانهُ سلیمةً ان لا یتناول الطعام سخناً والماء بارداً. یجب تقلیم الأظافر طویلةً و تجنُّب الریح شمالیةً و قطع الاشجار یابسةً. یحسُنُ شرب الخمر ممزوجةً بالماءِ. تَفرَّستُ فی البساتین نامیةً ثمَّ أکلتُ من ثمارها ناضجةً.

تمرین ۱۸۲ ـ در کجا حال معرفه، و در کجا نکرهٔ جامد ودر کجا نکرهٔ مشتق استعمال شده است؟

اصطفَّ التلامذة ثلاثةً. لا تخرُج فی اللَّیل وحدَك. قلَّبنا الکتاب صفحةً صفحةً و قرأْناهُ باباً باباً و

فصلاً فصلاً. احسبوا دراهمكم ديناراً ديناراً لئلاّ يضيع منها شيءٌ. يخرجون من الحمامات الباردة مُتَنَشّطين. تُعلّمنا كتب الديانة انّ السعداء يشاهدون الله فى النعيم وجهاً الى وجهٍ. مشى المتحالفون الى قتال اخصامهم جنباً الى جنبٍ و كتفاً الى كتفٍ. لما تكلّمَ الخطيب بفصاحةٍ اقبل السامعون عليهِ مُنْصتين. كملت مدَّةُ النائب الشرعى سنتين فأُقيل من وظيفته. متى عدل الحاكم جارياً على منطوق الشريعة صلُحَت أحوال الرعية.

تمرين ۱۸۳ ـ حال مفرد را از حال جمله تشخيص دهيد:

هرب المحبوسون والخُفراءُ نيامٌ فلما أفاقوا جَدُّوافى مطاردتهم الى ان ادركوهم و قد برَّحَ بهم التعب فأعادوهم الى الحبس مكبَّلين بالقيود. ضيَّقت الحكومة على المخلّين بالراحة فجاؤُوا اليها مُسْتَسْلمينَ و عالمينَ أن لا مَفرّ لهم من وجه القصاص. فارقتُ بلدتى و أنا مُنْقَبضُ الصدر لبُعدى عنها؛ ولو كان لى فيها ما يقوم بمعاشى لأقمتُ فيها مسروراً مع عيلتى و أقاربى. لما أُصيبَ المريضُ بالجدرى زرتهُ و قد طلعت فى وجههِ البثور وتقيّحت. يموتُ الشقىُّ و ضميرهُ يعذّبُهُ والشقاء الابدى يتوقّعهُ.

تمرين ۱۸۴ ـ رابطه جمله‌هاى حاليّه زير را تعيين كنيد:

ما زرتُ فى اثناء سفرى منزلاً الاّ و رحّب بى اصحابهُ. لا تصلُّوا و انتم متشاغلون بأمور الدنيا. لِمَ لا تطيعوننى وقد تعلَمون انى أُحبُّ نفعكم. قُطفت الاثمار و لما تَنضجْ. دَخلْتُ على أصحابِ المنزل و ما سلّمتُ على أحدٍ منهم. أسرجوا الخيل و ماركبوا. ركبوا و ما طلع الفجر. وعظتك الأيام وقد لهوت عنها. رحلتَ عنّا وقد خلّفتَ لنا البلابل والاشواق. نام الحرس وقد غابَ النّجم. زحف الاسكندر على أعدائه لا يلوى على بَلَدٍ اِلاّ خرّبهُ. كنْ للخليل نصيراً جارَ أو عدلَ.

تمرين ۱۸۵ ـ مثالهاى زير را تركيب كنيد:

يموتُ الكسلانُ مقهوراً ذليلاً. اصطفَّ التلامذةُ أثنين أثنين. أُدرسْ جهدَكَ. جاءنا رجلٌ هاربٌ وقلبُهُ يخفقُ من الخوفِ. ما زرتُ صديقى يوماً اِلاَّ ورحّبَ بى.

۱۸ ـ مواضع نصب اسم: تمییز

۴۱۰ ـ **تمییز اسم منصوبی است که مقصود از کلام مبهم قبل از خود را بیان می‌کند** (یعنی کلام مبهم قبل از آن می‌تواند مقاصد زیادی را در نظر شنونده بیاورد) مثل: اِشْتَرَیْتُ رطلاً زیتاً (زیت تمییز کلمهٔ مبهم رطل است).

۴۱۱ ـ **تمییز بر دو نوع است:**

* **تمییز ذات:** و آن عبارتست از آنچه ابهام اسم را برطرف کند مثل:

اشتریتُ	رطلاً	عَسَلاً
	↓	↓
	اسم	تمییز

* **تمییز نسبت:** و آن عبارتست از آنچه ابهام جملهٔ قبل از خود را برطرف کند مثل:

طابَ التلمیذُ	نَفْساً
↓	↓
جمله	تمییز

۴۱۲ ـ **الفاظی که بعد از آنها اسم منصوب بنابر تمییز بودن واقع می‌شوند** عبارتند از:

* **اسمهای اوزان مثل:** اشتریتُ رطلاً سمناً (تمییز وزن)
* **اسمهای کیلها مثل:** اشتریتُ مُدّاً قمحاً (تمییز کیل)
* **اسمهای مربوط به مساحت** مثل: اشتریتُ ذراعاً ارضاً (تمییز مساحت)
* **اسماء عدد از ۱۱ تا ۹۹** مثل: اشتریتُ عشرین کتاباً (تمییز عدد)

۴۱۳ ـ **در تمییز وزن وکیل و مساحت جایز است:**

* **جرّ به اضافه** مثل: اشتریتُ رطلَ سمنٍ
* **جرّ به «مِن»** مثل: اشتریتُ رطلاً من سمنٍ

تمرین ۱۸۶ ـ در کدام جمله تمییز مبین ابهام اسم و در کدام جمله تمییز مبین ابهام جمله است؟

فتُقصّروا: فاء سببیه در جواب نهی. تقصروا: فعل مضارع منصوب به فاء سببیه و علامت نصب آن حذف نون است زیرا از افعال خمسه است و واو ضمیر متصل فاعل و الف برای اطلاق است.

عن: حرف جر

اقرانکم: مجرور بعن بکسر آخرش و آن مضاف و جار و مجرور متعلّق بتقصروا. و کاف ضمیر مضاف الیه و میم علامت جمع مذکر است

اخدموا: فعل امر مبنی بر حذف نون. و واو ضمیر متصل فاعل

العلم: مفعول به

لیعلوَ: لام حرف نصب. یعلوَ: فعل مضارع منصوب به لام بفتح آخرش

مقامُکم: فاعل مرفوع بضم آخرش و آن مضاف است. و کاف ضمیر متصل مضاف الیه و میم علامت جمع مذکّر.

لا: حرف نفی

أزورکُما: فعل مضارع مرفوع بضم آخرش. و فاعل آن مستتر است وجوباً وانا است- و کاف ضمیر متصل مفعول به و ما برای مثنی است

و: واو معیّه

تهجرانی: فعل مضارع منصوب به واو معیّه و علامت نصب آن حذف نون است زیرا از افعال خمسه است. و الف ضمیر متصل فاعل و نون برای وقایه و یاء ضمیر متصل مفعول به

* پاسخ تمرین (۱۰۸)

اذا لم تَغلْب (مجزوم بسکون) فدار (بحذف حرف علّه) والطُفْ (بسکون). لایمنَعْکمْ (بسکون) سُوء ماتعلمونَ عنّا أن تنتفعوا بأحسن ماتسمعون منّا. لاتنْهَ (بحذف حرف علّه) عن خُلُقٍ وتأتی مثلَهُ حیثما یَدخُلْ (بسکون) نورٌ یَصعبْ (بسکون) دخول الطبیب. متی تُعامِلوا (بحذف نون) الناس بالحسنی یُعاملو کم (بحذف نون) بمثلها. أنّی تُسافری (بحذف نون) و أنتِ ذات مالٍ و أدبٍ تُکرَمی (بحذف نون). ما تُوَفّرْهُ (بسکون) من الدّرهم فی ایّام النّشاط تلاقِهِ (بحذف حرف علّه) فی زمان المرض والشیخوخة. اجتهدوا (بحذف نون) ایها الاباء فی أنْ تکونوا قدوةً حسنةً لأولادکم

لأنكم كيفما تكونوا (بحذف نون) يكُن (بسكون) أولادكم. من لايُكرّمُ (بسكون) نفسهُ لايُكرّمْ (بسكون). مهما تزرعْ (بسكون) تحصدْ (بسكون)

*** پاسخ تمرین (۱۰۹)**

انی اواینما اوحیثما تذهبوا یلحقوا بکم. مهما تقدموا من الاطعمة یأکلوا. مَنْ یتعبْ فی صغرِه یسترِح فی کبرة. إنْ تفتّشا تجدا. حفظت الکتابَ ولمَّا تنتهِ السنةُ. من یؤاخِ الکسلان یصبحْ مثله. اینما تلقنی تجدنی مقداماً. ان تکدّوا فما تخسرون. لِیُلْقِ الشرطیُّ القبض علی المذنب ولْیُعاقبْه. أترجون الفوز فی المباراة و لمَّا تراجعوا دروسکم. لاتکرهواشیئاً لعله خیرٌ لکم

*** پاسخ تمرین (۱۱۰)**

المجتهد ینجحُ. من لم یجتهدْ فلَن ینجحَ. اجتهدْ لتنجحَ. ما کانَ الاجتهاد لیضرَّ أحداً. أحِبُّ ان اجتهَد. أجتهدُ لکی أنجحَ. إنِ اجتهدْتَ اذن تنجحَ. اجتهدا فتنجحا. ألاتجتهدونَ فتنجحوا. واظبوا علی الدرس حتی تنجحوا. کُلُّ مواظبٍ علی الدرس ینجحُ. اذما تجتهدْ تنجحْ. أیُّ إنسان یجتهْد ینجحْ. ان اجتهدَت تنجح. توبوا لتنالوا المغفرةَ من الله. الحزن والیأس یعجلان الشیخوخة. ایها الطبیب داوِ نفسَك. لاتُنْفقوا الاّ بقدرما تستفیدون. کیفما تتوجهْ تلاقِ بشراً. انّی یُقِمِ الاغنیاء یجدوا راحة. لانجاملُکم وتغلظوا لناحدیثکم. لاتتکلفا مالاتطیقان. لاتتمنَّ ما لاتقدرُ علیه وارتض بما انت فیه من لایدارِ الناس یطأوه بارجلهم.

*** پاسخ تمرین (۱۱۱)**

تُتَّخذُ ملابسُ الصوف فی الشتاء لتحفظَ (لام تعلیل) الحرارة الطبیعیَّة فی الجسم. ماکانت حرارة الجسم لتزیدَ أولِتنقصَ (لام جحد) الاّ فی حال المرض. فلیؤْخَذْ (لام امر) فی أیّام البردثوبٌ کثیرالزَغَب لانهُ یکون أدفأ من الثوبِ الأملس. یتعلّمُ التلمیذُ فی المدارس لیفقّه (لام تعلیل) عقلی و یُهَذِّبَ (لام تعلیل) نفسهُ و یتمکّنَ (لام تعلیل) من تحصیل مَعاشه. یجبُ أنْ تُفتحَ النوافذُ حیناً بعدَ آخر فی غُرف السّکن لیتبدَّلَ (لام تعلیل) الهواءُ الفاسدُ بالهواء النقی. لیتناولْ (لام امر) کل

أحدٍ من القوتِ ما يكفى لحفظ حياتهِ لان الانسان يأكْل ليعيشَ (لام تعليل) و لايعيشُ ليأْ كلَ (لام تعليل). لم يكن الخداعُ والمكر لُينجحا (لارم جحد) أحداً. ماكان الله ليغفرَ (لام جحد) للمصرّين على خطاياهم. اذا أُصيبَ شخصٌ بحُمىً الشمس فليبادرْ (لام امر) الى حَلقِ رأْسهِ وليوضعْ (لام امر) عَلَقٌ وراءَ أُذنيهِ وماءٌ مثلّج على رأسهِ وليُعطَ (لام امر) مساهلَ متكرّرةً

*** پاسخ تمرین (۱۱۲)**

لا (جازمه نيست) يصلحُ ماء البحر للشرب لكثرة ما فيه من الملح الاعتيادى و أمْلاح أُخر. لا (جازمه نيست) المالُ ولا (جازمه نيست) السلاحُ يدفع اذا حضرت المنية. اِعلم ايها الولدُ أنَّ المدة بيتُ الداء فلا (جازمه) تطلُبْ أكلاً الاَّ اذا جعتَ ولا (جازمه) تُكثِرْ منهُ حتى لا (جازمه نيست) تحصُلَ لك تخمة. اذا ائتُمنتَ على دراهمَ فلا (جازمه) تبذُلْها لانك بذالك تُضيّع الثقة بك و ترتكب سرقة. لا (جازمه) تفعلْ بالغيرمالا (جازمه نيست) تُريدُ أن يفعلهُ الغير بك و بما انك لا (جازمه نيست) تريد من الغير أن يؤْذوك لا (جازمه نيست) فى جسمك ولا (جازمه نيست) فى مالك فلا (جازمه) تؤْذِهم انت لا (جـازمـه نيست) فى اجسـامهم ولا (جازمه نيست) فى أموالهم. مذاهبُ الهنود الاصليين لا (جازم نيست) تُحصى واكثرها شيوعاً بينهم البوذيَّةُ و عبادةُ اِناث البقر. ان الانسان لا (جـازمه نيست) يستطيعُ ان يعيش منفرداً فلا (جازمه نيست) بدَّلهُ من الاشتراك مع الناس. لا (جازمه) تكنْ زيارتك سبباً لتعطيل غيرك عن أشغاله

*** پاسخ تمرین (۱۱۳)**

مهما تفعلا من حَسَنَةٍ فسوف (وجوباً براى اقتران بسوف) يُكتب لكما أجرها. من يشتغل و يكُدُّ فلا (جوازاً براى اقتران بلانفى) يخاف فقراً. من يحسن معاشرة الخَلْق ويلاطفهم فيكسبُ (جوازاً زيرا مضارع مثبت است) مودَّتهم و ثقتهم. أىُّ اِنسان يحترمْهُ الرئيسُ فانهُ (وجوباً زيراجمله اسميه است) يلاقى احتراماً من المرؤوس ايضاً. حيثما تنزلافستكرمَان (وجوباً زيرا مقرون بسين است). اِن احتميتَ أيها المريضُ عن الطعام وتناولتَ الدواءَ فى اوقاته فقد (وجوباً زيرا مقرون بقد است) أمنتَ النكْسةَ. مَن يطلب غنى بلاكَدّ ولاعمل فلن (وجوباً زيرا منفى بلن است) يُدرك من مطالبه

وطراً. مهما تكاثرتِ المصاعبُ على الرجل العاقل فلا (جوازاً زیرا منفی بلا است) تُبلبلُ صفاء خاطرِه ولاتوهِنُ همتهُ. كيفما تقلَّبت أحوالُ التجارة فلن (وجوباً زیرا منفی بلن است) تزالَ البلادُ الزراعيَّةُ فی غنیً عن غيرها من البلاد. اينما يذهب الكسلانُ فلا (جوازاً منفی بلا) يُرزَق. إنْ سافرتَ فمصحوبٌ (وجوباً زیرا جملهٔ اسمیّه است) بالسلامة. أنّی يُسافْر الطَّبيبُ فانهُ (وجوباً جملهٔ اسمیه است) يجدُما يقوم بمعاشِه

*** پاسخ تمرین (۱۱۴)**

ایاء اسم شرط دو فعل را جزم میدهد.مفعول به منصوب بفتح آخرش

تسألوا: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است بحذف نون زیرا از افعال خمسه است. و واو ضمیر متصل فاعل

يُجبْكم: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است بسکون آخرش و فاعل آن جوازاً مستتر است و هواست. و کاف ضمیر متصل مفعول به

متی: اسم شرط دو فاعل را جزم می‌دهد مبنی در محل نصب بنابر ظرفیت

تنمْ: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است بسکون آخرش. و فاعل آن انتَ وجوباً مستتر است

أنمْ: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است بسکون آخرش. و فاعل آن انا وجوباً مستتر است

ما: اسم شرط دو فعل را جزم میدهد و مبنی است در محل نصب مفعولٌ به

تطلبا: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است بحذف نون- و الف ضمیر متصل فاعل

تنالا: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است به حذف نون -.و الف ضمیر متّصل فاعل

حیثما: اسم شرط دو فعل را جزم میدهد و در محل نصب است بنابر ظرفیت

تتوجهی: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است بحذف نون و یاء ضمیر متصل فاعل

تصادفی: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است بحذف نون- و یاء ضمیر متصل فاعل

خیراً: مفعول به منصوب

إنْ: حرف شرط دو فعل را جزم میدهد

تنجُ: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است بحذف حرف عله و فاعل آن انت وجوباً مستتر است

من: حرف جر

الفساد: مجرور بمن بکسر آخرش. و جار و مجرور متعلق بتنجُ

تتقِ: فعل مضارع مجزوم زیرا جواب شرط است بحذف حرف عله. و فاعل آن انت وجوباً مستتر است.

الهلاك: مفعول به منصوب

احلم: فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن انت وجوباً مستتر است

تسُد: فعل مضارع مجزوم در جواب امر بسکون آخرش. و فاعل آن انت وجوباً مستتر است

متی: اسم شرط مبنی در محل نصب بنابر ظرفیّت

تستقیموا: فعل مضارع مجزوم... بحذف نون- و واو ضمیر متصل فاعل

تُحمدوا: فعل مضارع مجزوم... بحذف نون- و واو ضمیر متصل نائب فاعل

لا: حرف نهی که یك فعل را جزم میدهد

تکن: فعل مضارع ناقص مجزوم بسکون آخرش. و اسم آن وجوباً مستتر است و تقدیر آن انتَ است

رطباً: خبر کان منصوب

فتعَصَر: فاءسببیّه- تُعْصَرَ: فعل مضارع منصوب بفتح آخرش. و نائب فاعل آن انت وجوباً مستتر است.

ولا یابساً فتُکْسَر: مثل مثال قبلی

لا: حرف نهی که یك فعل را جزم میدهد

تبرمْ: فعل مضارع مجزوم بسکون. و فاعل آن انت وجوباً مستتر است

امراً: مفعول به منصوب

حتی: حرف نصب

تفكّرَ: فعل مضارع منصوب بحتى. و فاعل آن انت وجوباً مستتر است
فيه: فى حرف جر. هاء ضمير متصل مبنى در محل جر بفى. و جار و مجرور متعلق بتفكّرَ

*** پاسخ تمرين (۱۱۵)**

۱ـ يبحثُ علمُ (فاعل) الصحة عن كل ما يتعلّق بكيفيأت الحياة التى تتوقف عليها سلامةُ (فاعل) الجسد والعقل ۲ـ الحياة كيفية خاصّة بالنباتِ والحيوان تنشأُ عنها اعمالُ (فاعل) تميّزها عن الاجسام الخالية من المبدإ الحيوى كالحجَر والماء والهواء ۳ـ لايعرفُ الصحيحُ (فاعل) قيمةَ الصّحّة حتى يُبتلى ۴ـ يفوتُ بعضُ (فاعل) البشر مئة سنة من العُمْر غيرَ أن ذلك خارجٌ عن القياس الطبيعى ۵ـ يشتدُّ خطرُ (فاعل) الموت على الاطفال مُدَّة البَرد فى فصل الشتاء. ثم ينقصُ كلما تقدَّم الطفل (فاعل) فى السّن ۶ـ يتقلَّبُ الانسانُ (فاعل) فىَ اطوارٍ مختلفة يصحُّ تسميتهُا (فاعل) بادوار الحياة و هى الطفوليَّة والشباب والشيخوخة ۷ـ متى أدركَ الولدُ (فاعل) سِنَّ البلوغ خُشن صوتُهُ (فاعل) واتسعَ صدرُهُ (فاعل) و ظهرَ الشعُر (فاعل) فى وجهه ۸ـ اختلفت عوائدُ (فاعل) البشر فى التصرُّف بالموتى فاصطلحَ المصريون (فاعل) القدماء على تحنيطهم وجرى الهنودُ (فاعل) و غيرهُم على حَرقهم و حفظ رمادهم فى اوعية مكرَّمة ويتمسَّك عامَّةُ (فاعل) الناس اليوم بعادة دفنهم فى الارض ۹ـ يُنَبِّهُ شرابُ (فاعل) البيرا شهوة الطعام و يقوىّ الهضم ويزيدُ سمنَ الذينَ يستعملو نه (واو فاعل) باعتدال

*** پاسخ تمرين (۱۱۶)**

«تاء» در نظرتَ (ظاهر) و مثل آن «تاء» شاهدتَ ـ تميّزه (فاعل هى جوازاً مقدّر است). (وقوع) فاعـل يستحيل. ايضاً (عدمُ). الامرُ فاعل (يكن). (ذكره) فاعل تقدّم. (التشويش) فاعل وقع. (خراب) فاعل (تسبَّب). (بلدُ) فاعل آن مستتر است جوازاً تقدير آن هواست. (الهواءُ) فاعل ظاهر براى يتضمن. (ارتفعت) و (لاقت) و (تكاثفت) و (سقطت) و (تمرُّ) فاعلشان هى مستتر است جوازاً. (هو) فاعل يسبّب مستتر است جوازاً. (هضمُ) فاعل يتم. (ينبغى) فاعل آن هو و مستتر است جوازاً. (تجزّأتْ) فاعل آن هى مستتر است جوازاً. (عصاراتُ) فاعل تتمكن. (تاء) در جمعتَ.

(انت) فاعل تَسْتَنْكِرُ مستتر است وجوباً. ارتفعوا (واو) فاعل. و همین طور در (یسقطون). انت فاعل أحسنْ. (تستعبدْ) مستتر است وجوباً

*** پاسخ تمرین (۱۱۷) و (۱۱۸)**

حطّ العصفوران وحط او حطت العصافيرُ. زأر الاسدان وزأر او زأرت الأُسدُ. اجتمع الشعبان واجتمعت او اجتمع الشعوبُ. انهدم البيتان و انهدم او انهدمت البيوتُ. انتشر الخبران وانتشراو انتشرت الاخبار. هدرت الحمامتان و هدرت الحماماتُ. تحضنُ الدجاجتان و تحضن الدجاجاتُ. تسرُّ الجريدتان اللتان تذكران والجرائد التى تذكر. تتمزق الورقتان والاوراقُ. تنفتح النافذتان والنوافذُ. لاينفع الدواء ان ولاتنفع الادويةُ. ثارت الزوبعتان و ثار او ثارت الزوابعُ

*** پاسخ تمرین (۱۱۹)**

جاء المؤمنون الى المعبد. ينجح التلميذان اللذان يتمّمان واجبهَما. يقضى العلماء وقتهم فى الحبث. رجع المغتربون الى اوطانهم فاستقبلهم اهلهم احسنَ استقبال. اكلتنى البراغيثُ. حلّقت الطائرات فى سماء المدينة. اشتعلت النيران فى مخازن التاجر. تَرَعْرَع الغلامان فى حضن والديهما. المعلمات يدرّسْنَ القواعد. حكم القضاةُ على المجرمين بالاعدام. وصلتنا الاخبار بانتصارالحلفاء. غلى الماء فى القدر فتصاعدمنه البخار. فاز هذان الفريقان بالمباراة الاولمبية. تصارع الملاكمان فوقع احدهما مغشياًّ عليه فى الجولة الاولى. انتصر الاطباء على جرثومة السل فوجدوا لها علاجاً مجدياً

*** پاسخ تمرین (۱۲۰)**

جرت الفرس (ابقاء تاء واجب است زيرا مؤنث حقيقى است). تحامى (ايضاً). انقضّتِ (ايضاً). مزقتها (ايضاً). تخبطُ اليومَ اسماءُ (ترك تاء تأنيث جايز است زيرا فعل از فاعل جدا شده). توصينى (ابقاء تاء واجب است زيرا مؤنث حقيقى است). تنتشر الحمّى (ترك آن جايز است زيرامؤنث مجازى است) تنتقل عدوى (مثل آن). تصلح لحومها (ترك آن جايز است زيرا مؤنث

مجازی است وجمع جمع مکسّر است). خَرَجَت سکان (ایضاً). تغنی القیانُ (ترك تاء جایز است زیرا فاعل جمع مکسّر است).

*** پاسخ تمرین (۱۲۱)**

لعمل الخبز یُعجَن الدقیقُ (مرفوع بضمه) بالماء مع قلیل من ملح الطعام وقطعة من عجینة قدیمة مختمرة. یُقطع العجین (بضمه) بعد الاختمار الی ارغفة و توضع الارغفةُ (بضمه) فوق ألواح ثم تخبز. لم تُخلقِ المرأةُ (بضمه) للاعمال الشاقّة. تستحضر القهوةُ (بضمه) من البنّ. یُغشُّ البنُّ (بضمه) بمواد کثیرة و علی الخصوص بالهندباء. اذا مُزج مُخُّ (بضمه) البیض النئ بالبن والسکر والکنیاك صار طعاماً مغذّیاً مُنبهاً فی الحمیّات والنقاهة البطیئة. تُفتح فی البیت نافذتان (مرفوع بالف) متقابلتان لتبدیل الهواء. یُستحضر شاهدان (بالف) معروفان بالاستقامة للشهادة علی الدعاوی المختلف علیها. یُقرَّب الصادقون (مرفوع به واو) و یُبعدالکاذبونَ (به واو)

*** پاسخ تمرین (۱۲۲)**

یُعامِل (مجهول) أسری (نائب فاعل) الحرب بلطف فلایُهانون (مجهول و واو آن نائب فاعل است) ولا یُحرمون (ایضاً) الطعام والشراب واللباس ولکن یَخضع (معلوم) الاسیرُ (فاعل) للنظام فلا یعصی (معلوم) أمراً و اذا فعل (معلوم) حوکم (مجهول) فی مجلس عسکری و جوزی (مجهول و نایب فاعل ضمیر مقدّر است که هو باشد) و تُحفظ (مجهول) للاسیر کلُّ (نائب فاعل) أمتعتهِ و اذا قضتِ (معلوم) الحال (فاعل) بأخذها منهُ تُعاد (مجهول و نایب فاعل ضمیر مقدّرهی است) الیهِ حین تخلیة سبیله. و تُحدَّد (مجهول) للاسری الاماکنُ (نایب فاعل) التی یُقیمون (معلوم و واو فاعل) بها فلا یتعدَّونها (معلوم و واو فاعل). و هم یتنزهون (ایضاً) متی أرادوا (ایضاً) التنزهُ و یحضرون (ایضاً) امام الموکلین بهم فی اوقاتٍ معیّنة لاثبات وجودهم. و قد جرت (معلوم) العادةُ (فاعل) ان یُرسل (مجهول) الاسرَی (نائب فاعل) الی المدن فیقیمون (معلوم و واو در آن فاعل) فیهما تحت المراقبة. ولا یجوز (معلوم) سجنهم (فاعل) الّا اذا لوحظ (مجهول) أنهم یُحاولون (معلوم و واو در آن فاعل و جمله نایب فاعل لوحظ است) فراراً و یُقیَّد (مجهول) ما (نائب فاعل)

يُنفَقُ (مجهول) عليهم الى حين عقد الصلح. و يؤذن (مجهول) للاسرى أحياناً ان يشتغلوا (معلوم و واو در آن فاعل) فى كسب معاشهم (جمله نايب فاعل براى يؤذن) و هو فضل يمنُّ (معلوم) به المنتصرُ (فاعل) عليهم

*** پاسخ تمرين (۱۲۳)**

يُخدعُ الجهلاءُ باقوال العرّافين و تُستنزفَ اموالهم. تُحمَلُ فى الهنداكياسٌ مملوءَةٌ من ا صناف الحيَّات و تُعرضُ الحيَّاتُ على المتفرجّين. تُعبد فى الهند البحيراتُ والانهارُ والمنحوتاتُ والاشجارُ و بعضُ انواع الحيوان ولاسيما إناثُ البقر. يُجعلُ بابان لوكر الثَّعلب حتى اذا فوجى من باب خرَجَ من باب. تُستخدَم الخيل لجرالعربات و مباغتةِ العدوّ فى ساحة الوغى. عند العربَ يؤكلُ لحمُ الجَمَل و يُصنعُ من وبرهِ منسوجاتٌ و من جلده نعالٌ و من شحمهِ الشمعُ و من بعرهِ الوقودُ

*** پاسخ تمرين (۱۲۴)**

أُنشدتُ قصيدةَ الشاعر. مُحِضَ ودَّالصديق. خُوّلنا الحرّية. أُنِسَ بوفرة اشغال اصحابه. قد يُحرَمُ الولدُ ميراث ابيه. يُرزقُ الخَيّرُ خيراً. سُميّ الطفلُ يوسفَ. زيدت ثروتُك زُوجت الابنةُ شاباً من اولاد الاكابر. تُعلَف الدابَّةُ شعيراً و تبناً. استُصنع النجار باباً. يُسلَبُ الماروّن اشياءَهم. أُنِلْنا معروفاً جزيلاً. أُعطى السائلُ احساناً. كفيتَ بالشغل مؤونة السؤال

*** پاسخ تمرين (۱۲۵)**

تُقلَّمُ الكرومُ و يُقلَعُ القصب فى فصل الشتاء. يزرَعُ الارزُ و تُجمعُ الازهارُ لاستخراج مائها فى ايام الربيع. يُصادِقُ العقلاءُ والخيّرون و يُجتَنبُ السفهاء والارذياءُ. يُسمع الشاهدان لدى القضاة و تُصدَّق اقوالُهما اذاكانا عدلين. يُحَبّ العلْمُ و يُبغضُ الجَهْلُ و يُقرَّبُ الصادقون و يُبتعدُ عن الاشرار. يُؤدَبُ السفيهُ و يقاصُّ المذنبُ و يُجبرُ المديون على أداء دَينه. يُمرَّن التلميذُ على القواعِد ليسلم من الغلط. تُنقَّحُ الكتُبُ قبلَ طَبعها. يُقسَمُ اليومُ الى نهارٍ وليل. يُركَّبُ الشمعُ من موادَّ زيتية او دهنية مضافاً اليها قليلٌ من الشبَّة التى تُكسبُها صلابةً

*** پاسخ تمرین (۱۲۶)**

ام (مبتدا) العیوب البطالةُ (خبر). الحاجة (مبتدا) ام (خبر) الاختراع. لین (مبتدا) الکلام قید (خبر) القلوب. هذا (مبتدا) خادمی (خبر). الخداع (مبتدا) اقبح (خبر) الذنوب. کیف (خبر) حالك (مبتدا). الرصاص (مبتدا) معدن (خبر) لین جداً . الفحم (مبتدا) وقود (خبر). لایحدث دخاناً. خیر (مبتدا) الکلام ما (خبر) قلَّ و دل. الحقیقة (مبتدا) بنت(خبر) البحث. هؤلاء (مبتدا) الجنود بواسل (خبر). الفحم (مبتدا) الحجری انفس (خبر) وقود. ما ناجحٌ (خبر) الاّالمجتهد (مبتدا). این (خبر) الطریق (مبتدا). انتم (مبتدا) سائرون (خبر) الی الجبل. القلیل (مبتدا) مع التوفیر خیرٌ (خبر) من الکثیر مع التبـذیر. متی (خبر) الوقاء (مبتدا). ما عاقبة (خبر) الکسل الاّ الفشل (مبتدا). طردُ (مبتدا) سائل منقصة (خبر). ما (مبتدا) نفع (خبر) الحسد؟

*** پاسخ تمرین (۱۲۷)**

مادَّةُ (مبتـدا) حروف المـطابـع مسبوكٌ (خبر) الرصاص والانتیمون. اولُ (مبتدا) ما طبعهُ غوتمبرغ حروف الطباعة الکتابُ (خبر) المقدَّسُ. التسخینُ (مبتدا) احداث (خبر) الحرارة بقصد الانتفاع بها فی التدبیر المنزلی والموادّ القابلة للا حراق. المعادنُ (مبتدا) لاتوجد (جمه خبر) فی الطبیعة علی حالة النقاءبل مختلطة مع اجسامٍ اُخر. کلُّ (مبتدا) جسم غُمر فی الماء یفقد (جمله خبر) جزءاً من ثقله بقدر ثقل ما ازاحه من الماء. الولدُ (مبتدا) المتمرّد یُغضب (جمله خبر) الله و یُحزن اقاربهُ و یُقیم (معطوف برخبر) فی الجهل الفاحش. المصریون (مبتدا) الاقدمون اتخذوا (جمله خبر) ورق الکتابة من النبات المعروف بالبَرْدی

*** پاسخ تمرین (۱۲۸)**

من استبدَّ برأیهِ «هلك» (خبر جمله). سیرةُ المرء «تُنبیُّ عن سریرته» (خبر جمله). الدرس «رأسُ» (خبر مفرد) العلم. الصمت «یُکسب اهله» (خبر جمله) المحبة. الرجل العزیز «یعزُّبه» (خبر جمله) الـذلیلُ. الحلیمُ «مـطیة» (خبر مفرد) الجهول. الظُّلم «ترجعُ عاقبته» (خبر جمله) علی صاحبـه. البـطالة والکسل «مفسدةٌ» (خبر مفرد) لکل انسان. رأسُ البطَّال «دکان» (خبر مفرد)

الشیطان. الکاذب والخائنُ والسکّیرُ والمقامرُ والمتعظّمُ «لایفلحون» (خبر جمله). القلیل مع التوفیر «خیرٌ» (خبر مفرد) من الکثیر مع التبذیر. الخلقُ «عیالُ» (خبر مفرد) الله وأحب الناس الی الله «أنفعهم» (خبر مفرد) لعیاله. القناعة فی الاکل «افضلُ» (خبر مفرد) وسیلة لاطالة الحیاة. النوم الکافی «یعوض» (خبر جمله) علی الجسم ما فقده و «یقوّیه» (خبر جمله)۰ والنوم الکثیر «یضعف» (خبر جمله) الجسم

*** پاسخ تمرین (۱۲۹)**

اداءُ الدَّین «من الدّین» (شبه جمله). رفاهیة العیش «فی الامن» (شبه جمله). جودة الکلام «فی الاختصار» (شبه جمله). من لانت کلمته «وجبت محبته» (جمله). من لایصبر علی کلمة «یسمع کلمات» (جمله). أدویة الدنیا «تُقصّر عن سمومها» (جمله). حاملُ المسك «لاتخفی روائحه» (جمله). العُصیَّة «من العصا» (شبه جمله). کلّ طیرٍ «یأوی الی شکله» (جمله). کمال العلم «فی الحلم» (شبه جمله) هناءُ العیش «فی سلامة البدن» (شبه جمله). العاقل «لایعمل عملا» (جمله) دون أن ینظر الی عواقبه. الکسل «عاقبتهُ الفقر» (جمله). الاحمق «لایجد لذةً الحکمة» (جمله). العفو «عند المقدرة» (شبه جمله)

*** پاسخ تمرین (۱۳۰)**

أین وعدُکَ وأقسامُکَ؟: واجب است تقدیم خبر زیرا اسم استفهام است. کیفَ حالُ المریض؟ برای داعی عیناً. فی الخمر سرٌّ لیس فی العنب: خبر جار و مجرور و مبتدا نکره. لی قلمٌ ولکنه غیرُ مبریّ: برای داعی بنفسه. عندَ التلمیذ کتابٌ: خبر ظرف و مبتدا نکره است. للقمحُ سنبلٌ: خبر جار و مجرور و مبتدا نکره است. فی الابواب أقفالها: زیرا در مبتدا ضمیر راجع به خبر است. لدی الحدّادین أدواتُهم التی یشتغلون بها: ایضاً. ما فاز الاأهلُ المعارف والکدّ: زیرا مبتدا محصور است. متی عَوُن الله؟ زیرا خبر از اسماء لازم الصدر است (استفهام).

*** پاسخ تمرین (۱۳۱)**

الانسانُ يُسّر بالشئ الجديد. هفوةً لاتُسقط قدر العالِم. الجاهلُ قال فی قلبه ليس اله. الامراضُ تتأصلُ فی الجسم اذا طالت مدُتها. الاشغال العنيفة تُجتنب على قدر الطاقة. الغنی لايجمل بالرجل الشحيح. الاموالُ معالانسان الحسود لاتنفع. العظيمُ والمقتدرُ يُكرمان. المهذار والنمّامُ والكثيرُ الكلام يُحتقَرون. اسماءُ و مريمُ وسلمی سافرنَ قاصدات زيارة الارض المقدسة

*** پاسخ تمرین (۱۳۲)**

القضاةُ العادلون يحكمون بالحق المصابيحُ الزجاجية سريعةُ العطف. اصحاب الزكمة لايلتذون بالورد. الليالی مقمرة. العُلَماءُ مصابيح الدنيا. المتَاجُر ملّاقةٌ. النمّامون لايعاشرون. الصغارُ قاصرون عن قضاء حاجاتهم. الحقوق سرجٌ وهاّجة. الحقائق بنات الابحاث. من يعيّرون اصدقاء هم يقطعون الصداقة. الا بناءُ الفاقدو الادب عارٌ لابائهم. علومُ الحكماء تفيضُ كالعباب و مشوراتُهم كينا بيع الحياة. التأديبات للجهّال كالقيود فی الرجلين. الكلماتُ فی غير وقتها كالغناء فی النوح. النساءُ يسررن رجالهنَّ

*** پاسخ تمرین (۱۳۳)**

متی: اسم استفهام مبنی بر سکون در محل رفع خبر مقدَّم وجوباً زیرا از اسماء لازم الصدر است.

عونٌ: مبتدای مرفوع بضمه ظاهر در آخرش. مضاف

الله: مضاف الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

لكلّ: لِ حرف جر. «كل» مجرور بلام بکسرهٔ ظاهردر آخرش و جار و مجرور شبه جمله خبر مقدّم. كلّ مضاف

سّرٍ: مضاف الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

مستودعٌ: مبتدای مؤخَر مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

اين: اسم استفهام مبنی بر فتح در محل رفع خبر مقدّم

المنزلُ: مبتدای مؤخَر مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

مَن: اسم استفهام مبنی بر سکون در محل رفع خبر مبتدا

فی: حرف جرّ

الدار: مجروز بفی بکسرهٔ ظاهر در آخرش و جار و مجرور شبه جمله در محل رفع خبر

الظلم: مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

مرتعهُ: مرتع مبتدای دوم مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و آن مضاف و هاء ضمیر متّصل مضاف الیه مبنی بر ضم در محل جر باضافه

وَخیمٌ: خبر مبتدای دوم مرفوع به ضّمهٔ ظاهر در آخرش. و جمله از مبتدای ثانی و خبر آن جملهٔ اسمیّه در محل رفع خبر مبتدای اوّل

الذی: اسم موصول مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا

یدلُّنی: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش فاعل آن هُوَ مستتر است (نون) برای وقایه. (یاء) ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل نصب مفعول به و جمله صلهٔ موصول است و محلی از اعراب ندارد

علی: حرف جر

مطلوبی: مطلوب مجرور بعلی و علامت جر آن کسرهٔ مقدر بر ماقبل یاء است برای اشتغال محل بحرکت مناسب. (یاء) ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل جر باضافه و جار و مجرور متعلق بیدلنی

فَلَهُ: فاء در جواب جمله بمعنی شرط (لهُ) جار و مجرور لام حرف جر و هاء ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل جر و شبه جمله خبر مقدم

دینارٌ: مبتدای مؤخر مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و جمله له دینار جملهٔ اسمیه در محل رفع خبر الذی

بلاءُ: مبتدا مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش. مضاف

الانسان: مضاف الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

من: حرف جر

اللسان: مجرور بمن و علامت جرش کسرهٔ ظاهر در آخرش و جار و مجرور شبه جمله و خبر

ما: نافیه

خاسر: خبر مقدَّم مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

إلاَّ: ادات حصر

الکسلان: مبتدای مؤخر مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

الولدُ: مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

المتمرّدُ: نعت الولد مرفوع مثل آن بضمهٔ ظاهر در آخرش

یُغضبُ: مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش فاعل آن مستتر است و تقدیر آن هواست

الله: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش و جملهٔ «یغضب‌الله» جمله فعلیه در محل رفع خبر مبتدا

امی: مبتدای مرفوع بضمهٔ مقدر بر ما قبل یاء برای اشتغال محل بحرکت مناسب و مضاف. (یاء) ضمیر متصل مضاف الیه

تحبُّنی: فعل مضارع مرفوع بضم. نون برای وقایه. و فاعل آن جوازاً مستتر است و آن هی است. (یاء) ضمیر متصل مفعول به و جملهٔ «تحبنی» جملهٔ فعلیه در محل رفع خبر مبتدا

* پاسخ تمرین (۱۳۴)

کن (اسم انت مستتر) مسالماً (خبر) للناس و لیکن صاحب (اسم) سرك واحداً (خبر) من الف. لاتکن (اسم انت مستتر) فظاً (خبر) لان الفم (اسم) العذبَ یُکثر الاصدقاء (جمله خبر) لاتتعجَّب من کون الاشرار (اسم) یسودون احیاناً (جمله خبر) فی الدنیا فان خیراتها (اسم) لیست (اسم هی مستتر) فی عین الله شیئاً (خبر لیست). لیس المخاطرُ (اسم) محموداً (خبر) ولو سَلَم. یأبی الله ان یُنزلَ سخطه بالبشر مادامَ بینهم (خبر) صلحاءُ (اسم). ما زالت الناسُ (اسم) مُختلفة (خبر). لایبرحُ الله (اسم) رحیماً (خبر). مافتئ الحقّ (اسم) منتصراً (خبر). ماینفكُّ الباطلُ (اسم) مهزوماً (خبر). اضحت الصلات (اسم) قریبةً (خبر) من بعد البواخر والسیَّارة و الطیارة. یصیرالاولون (اسم) آخرین (خبر) والآخرون (اسم) أوّلین (خبر). اذا أُنشئت طریقٌ بَینَ المدینتین تُصبح

المسافةُ (اسم) قصيرة (خبر). يظلُّ العدل (اسم) سائداً (خبر). لا أصفولك ما تدوم (أنت مستتر) حيّاً (خبر). قد يبيتُ الموسر (اسم) مُقلّاً (خبر)

* پاسخ تمرين (۱۳۵)

كان نابليون (اسم ظاهر) الاوّل اعظم (خبر) قائد. يكون الحدّادون (اسم ظاهر) صِلاب (خبر) الاجسام لتعوُّدهم الحركة البدنية. كونوا (واو اسم ظاهر) حكماء (خبر) كالحيّات و ودعاء (خبر) كالحمام. لايصير أحد (اسم ظاهر) مشهوراً (خبر) فى امرٍ الا اذا اتقنهُ و تفوَّق فيه. الحقُّ لايصير (هـومضمر) بُطلاً (خبر) والنور لايضحى (هومضمر) ظلاماً (خبر). أمسى المتوانى (اسم ظاهر) يتحّسَر (جمله خبر) على الاوقات التى اضاعها من غير فائدة. يظلّ المقصّرون (اسم ظاهر) عن إدراك الحفوظ يلومون (جمله خبر) الاقدار. دوموا (واو اسم ظاهر) بخيرٍ و سلام (شبه جمله خبر). لاتدومينّ (ياء اسم ظاهر) صحيحةً (خبر) الا اذا اجتنبت كل اسباب المرض. الناسُ ليسوا (واو اسم ظاهر) سواءً (خبر). ما يبرحُ الجهلُ (اسم ظاهر) ممقوتاً (خبر). ان الشيوخَ (اسم ظاهر) لا يفتأون (واو اسم ظاهر) - (جمله خبر إنَّ) يذكرون (جمله خبر يفتأون) أيامهم الماضية. النساءُ لايزلنَ (نون اسم ظاهر) متعلقاتٍ (خبر) بالازياء والحُلى.

* پاسخ تمرين (۱۳۶)

صارِ الخوخُ ناضجاً (خبر مفرد). اذا جاءَ الحرُّ تصيرالاجسام تتمدد (خبر جمله) و اذا جاء البرد تصير تتكمّشُ (خبر جمله). لايبرحُ الدُّخان متصاعداً (خبر مفرد). يظل قلب الخاطى يلتمس الشرور (خبر جمله) و قلبُ المستقيم يطلب العلم (خبر جمله). ليس العزُّ دائماً (خبر مفرد). ما تزال الرياح تعصفُ بشدة (خبر جمله) فى بحارالشرق الاقصى ايام الربيع. كانت العلوم فى الزمان القديم تنحصر (خبر جمله) فى معارف قليلة. لاينفكُّ الغنى يطلب (خبر جمله) الاستزادة من الثروة. ما برح اديسون الامير كيُّ يمتحن (خبر جمله) و يجرّب حتى توفق الى اختراع الفونو غراف الـذى يحفظ الصـوت و يعيده. يظل الحـاسدُ قلقاً مضطرباً (خبر مفرد). تكون المحاجزة قبل المناجزة (شبه جمله). ما يبرحُ الناسُ فى اختلاف (شبه جمله). كونوا فى أمان (شبه جمله)

*** پاسخ تمرین (۱۳۷)**

قد یصیر الصدیقان عدوَّیْن- لیس العالمان باقیَیْنِ- ظل التلمیذان یدرسان- اصبح المریضان یأکلان من غیر لذة- اصبحتما بعدالفقر غَنیّیْنِ. اضحی ساکنا المدینة یهجرانها لکساد التجارة فیها. مایکون العالمان الانافِعیْنِ للبشر. ایها التلمیذان انکما اذا اجتهدتما تضحیان مستفیدَیْنِ و مکَّرَمیْنِ. ما تفتأُ فی القندیل فتیلتان. اصبح فتیاك رفیقَیَّ الوحیدَیْن فی سفرتی- مایبرحُ فی البیت صاحباهُ. کان تلمیذا ابی العلاء یُکرّمانه- یظل الماکرانِ یخدعان اهل القلوب المستقیمة- أمْسَیْتُما ایها التلمیذان جاهلیْنِ بتهاونکما- لازلتما ایها الرجلان الخیّران موَفَّقیْنِ لانکما تَضعانِ غنا کما فی المواضع اللائقة به. أمْسی فی القصر بانیاه. مایبیتُ مطْمَئنَیْنِ إلاالتقیّان. لایصبحُ حزینَین الا المتقاعدان.

*** پاسخ تمرین (۱۳۸)**

لیس فی‌الدار اهلها (برای رجوع ضمیر در اهلها به خبر) أمسی فی القصر بانیه (مثل آن)- ما یبیت مطمئناً الا التقی (برای حصر خبر بر اسم). لایصبح حزیناً الا المتقاعدُ (برای حصر خبر در اسم) أما یصیرعندکم (خبر ظرف و اسم نکره) بیت؟. هل کان فی المدینة والیها (ضمیر اسم به خبـر برمیگردد) یوم وقوع الحوادث؟ مایظلُّ مکروباً (برای حصر خبر به اسم) الاالحاسدُ- لایبیتُ شاکراً (مثل آن) الا القانعُ. أین کان الامیر؟ (زیرا خبر از اسمهای لازم الصدر است: استفهام). کیف (مثل آن) أصبحت أحوالکم. ما یدوم سالِمَ الجسم والعقل (برای حصر خبر در اسم) الا من لایسمح لنفسهِ بقضاء شهواتها

*** پاسخ تمرین (۱۳۹)**

شرع الاسکندر (اسم) یحارب (خبر) من نازعهُ. یکادالنیلُ (اسم) یکفی (خبر) لریّ اراضی مصر کُلّها. أوشکت المیاهُ (اسم) أن تفیض (خبر) علی البلدة فتغمرها. أخذت المرأةُ (اسم) تُصلح (خبر) الثیابَ، لایکاد الظالمُ (اسم) یَمُرُّ (خبر) ببلدٍ الاخربها. هبَّ العبدُ (اسمن) یُقبّلُ (خبر) الارض بین یدی سیّده. علق السائقُ (اسم) یزجُرُ (خبر) الخیل. إخلولقت السماءُ (اسم) أن تُمطر

(خبر). كربَ البستانيّ (اسم) يقطعُ (خبر) الشجرة. أخذ المؤدِّب (اسم) يضربُ (خبر) الصبَّي. عَلَق السفيهُ (اسم) يَشتُمُ (خبر). أوشكت أمانيُّ (اسم) الكسلان تقتلُهُ (خبر) لانَّ يديهِ (اسم) تأبيانِ (خبر) العَمَلَ. جعل المُعوزُ (اسم) يسأل (خبر) اخوته العطاء فتباعدوا عنهُ. كادت الروحُ (اسم) تبلغُ (خبر) التراقي.

*** پاسخ تمرین (۱۴۰)**

كان التلميذُ مجتهداً. اصبح الجوُّ ممطراً. ليس القاضي عادلاً. لايزال المصطافون في الجبال. يظلّ المقصرون يلومون الاقدار. لايُمسي حزيناً الاّ الكسول. اصبحت الامهات مكرَّمات. امسى الحسّاد مغتاظين. مايكون العلماء الا نافعي الناس. كادتا السفينتان تغرقان. توشك البلادُ ان تفقد احد اركانها. عسى الجاهلون يرجعون عن ضلالهم. اوشكَتِ الرياحُ العاصفةُ تبدّد الغيوم. طفَقَتِ السيداتُ يلبسنَ الاثـواب الفـاخـرة. شرعَتِ الصحفُ تكتبُ مقـالاتٍ كثيرةً عن اعمال هؤلاء المحسنين. هب التلاميذ المجتهدون يستعدون للفوز في المباراةِ

*** پاسخ تمرین (۱۴۱)**

اعطني: فعل امر مبنی بر حذف حرف علّه از آخرش. و نون برای وقایه. و یاء ضمیر متصل در محل نصب مفعول أعطِ

ولو: حرف شرط غیر جازم

رغيفاً: خبركان محذوف با اسمش بعد از لو شرطیه. و تقدیر: ولو كان المعطى رغيفاً

ما: نافیه

كان: فعل ماضی ناقص اسم را رفع و خبر را نصب می‌دهد و مبنی بر فتح است

الحرُّ: اسم كان مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

بشديدٍ: باء حرف جرّ زائد ـ شدید: خبر كان مجرور بباء زائد و علامت جر كسره ظاهر در آخرش است مجرور لفظاً منصوب محّلاً بنابر آن كه خبر كان است.

ليس: فعل ماضی ناقص از اخوات كان مبنی بر فتح

المجاهدون: اسم لیس مرفوع بواو زیرا جمع مذکر سالم است

بخائبین: باء حرف جر زائد ـ خائبین: مجرور لفظاً بباء زیرا جمع مذکر سالم است و منصوب است محلاً بنابر آنکه خبر لیس است

کان: فعل ماضی ناقص اسم را رفع و خبر را نصب می‌دهد و مبنی بر فتح است

نابلیونُ: اسم کان مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

الاولُ: نعت برای نابلیون مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

أعظمَ: خبر کان منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش مضاف

قائدٍ: مضاف‌الیه مجرور باضافه و علامت جر آن کسرهٔ ظاهر در آخرش است

کنْ: امر از کان مبنی بر سکون. اسم آن وجوباً مستتر و تقدیر آن انت است

مُسالماً: خبر منصوب و علامت نصب آن دو فتحه ظاهر در آخر آنست

للناس: جار و مجرور متعلق بمسالماً و علامت جر الناس کسرهٔ ظاهر در آخر است

عسی: فعل ماضی ناقص از اخوات کان مبنی بر فتحهٔ مقدر بر الف برای تعذر

فرج: اسم عسی مرفوع

یأتی: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ مقدر بر یاء برای استثقال

به: باء حرف جر ـ وهاء ضمیر متصل مبنی در محل جر به باء و جار و مجرور متعلق بیأتی

الله: فاعل مرفوع بضم آخرش ـ و جملهٔ «یأتی به‌الله» فعلیه در محل نصب خبر عسی

کادَ: فعل ماضی از افعال مقاربه که عمل کان را انجام می‌دهد و مبنی بر فتح آخر است

الغرقی: اسم کاد مرفوع بضمهٔ مقدر بر الف برای تعذر

یختنقون: فعل مضارع مرفوع بثبوت نون زیرا از افعال خمسه است. و واو ضمیر متصل فاعل، و جملهٔ «یختنقون» فعلیه در محل نصب خبر کاد

*** پاسخ تمرین (۱۴۲)**

إنَّ الضمیر (اسم) خلاصة (خبر) الاخلاق. لیت الشباب (اسم) یعود (خبر). الفقرُ یزعجُ الادیب لکنهُ (هاء اسم) لایمیتهُ (خبر). ألاتعرفُ أنَّ لاهل العلم (خبر) ۰ اعتباراً (اسم) و مقاماً. من عیوب

بعض العلماء أنهم (هم اسم) لايُحسنون (خبر) مؤانسة جلسائهم. إنَّ الرجلَ (اسم) الذى لايُخطى فى اعماله هو (خبر) الذى لايعمل عملاً. لعل من (اسم) عقد الامور يحلُّها (خبر). كأنَّ السفن (اسم) وهى متَّجهة فى مرفاءِ بيروت الى البرّ رؤُوسُ (خبر) الخيل مائلة الى معالفها. إنَّ معَ العُسر (خبر) يُسراً (اسم). كان ابو (اسم) تمام من أكابر (خبر) الشعراء لكنَّ المتنبى (اسم) و ان تأخرّ عنهُ أنشط (خبر) و أغزر (خبر)

*** پاسخ تمرين (۱۴۳)**

إنَّ فى الاكتشافات الكهربائية (شبه جمله) لعجباً. فى يقينى أنَّ حقيقة الخير لاتخفى (خبر جمله). إنَّ المتشاغلين بالاكتشافات لايملُّون (جمله) من التجارب. عرف الاطباء جراثيم الهواء الاصفر لكنهم لم يهتدوا الى العلاج (جمله) الذى يقتلها. لعلَّ الخليلَ يزورنا (جمله) فنأنس به. ليتَ الشبابَ يعـودُ (جمله). لكنَّ فى الخمـر (شبه جمله) سراً ليس فى العنب (شبه جمله). إنَّ العلماءَ استنبطوا (جمله) آلة لمعرفة كميَّة البخار المائى فى الهواء وسموها هغرومتراً. من المعروف أنَّ السر فى السكان (شبه جمله) لافى المكان (شبه جمله). يتضح من اقوال الاطباء أن تبديل الهواء فى المساكن من الامور الضرورية (شبه جمله) لحفظ الصحة

*** پاسخ تمرين (۱۴۴)**

ان الحر والبرد يختلفان (جمله) باختلاف الاماكن. من المعلوم ان رجلاً افرنسياً اسمه فردِينان ديليسبس خرق برزخ السويس (جمله) الذى انفصلت به افريقية عن آسية. ليت لى (شبه جمله) مالاً فاحسن الى الفقراء و اتصدق على البائسين. لعل الله يبدل من العسر يسراً (جمله). ليتكم اذا خبرتم الامور تتعلقون باحسنها (جمله). لما ترك الشباب عادة التدخين عادت صحته فاصبح كأنه شخصٌ (مفرد) آخر غيرالذى كنت اعرفه. ان ضغط الهواء فى الجبال و المرتفعات اقل (مفرد) فيها مماسواها. لعلكم اذا افتقرتم تفكرون فى ربكم (جمله). سار المحكوم عليه الى المشنقة كانه لايبالى بالموت (جمله). تحقَّق لدىَّ ان الصداقة لاتدوم (جمله) الا اذا تأسست على مبادئ شريفةٍ

*** پاسخ تمرین (۱۴۵)**

لاتلم الغائب لعلَّ لهُ (وجوباً) حجةً إنَّ فی‌الفضیلة (جوازاً) حیاة النفوس. أما تعلم أنَّ فی المطالعة (جـوازاً) حیات العلم. اِنَّ فی‌القصـاص (وجوباً) حیاةً. لیت للمذنب (وجوباً) عذراً. اِن للمتَّقین (وجوباً) جزاءً حسناً. لکنَّ فی‌الدار (وجوباً) مالکها. من اقوال شکسپیر الشاعر الانکلیزی: اِسعَ فی‌الحـال فانَّ للمنـاظرة (وجوباً) ألف ابن یتسابقون. اِنَّ مع‌العسر (وجوباً) یسراً لعل فی‌المطبعة (وجوباً) مدیرها

*** پاسخ تمرین (۱۴۶)**

۱ (لأنَّ) در محل جر بلام ۲ (الَّا أنَّ) در محل نصب مستثنی ۳ (لأنَّ) در مجل جر بلام ۴ (من‌الثابت أنَّ) در محل رفع ۵ (وضح أنَّ) در محل رفع فاعل ۶ (عرفنا أنَّ) در محل نصب مفعول به ۷ (علی أنی) در محل جر بعلی ۸ (یحکی أنَّهُ) در محل رفع نائب فاعل ۹ (یعتقد أنَّهُ) در محل نصب مفعول به ۱۰ (یعلم انَّ) در محل نصب مفعول به ۱۱ (خلاصة‌العلوم أنَّ) در محل رفع خبر

*** پاسخ تمرین (۱۴۷)**

اِنَّ (ابتـداء) الهواءَ النقیّ ضروری للصحَّة. لاتخطأ اِنَّ (بعداز طلب) الله منتقمٌ. أَلا اِنَّ (بعد ألااستفتاحیه) الدنیا کاحلام نائم. من حیث اِنَّ (بعد حیث) العالَم فانٍ یجب علی‌الناس ان لایتعلَّقوا بحُطامه. قال الشهودُ اِنَّ (بعد قول) الحقَّ فی‌جانب المدَّعی. اِنَّ (ابتداء) الاسم‌لایؤثر شیئاً، الا تفوح رائحة الورد ولو سمیناه باسم آخر؟ اِنَّ (ابتداء) مجاری الامور اذا کانت ردیئة فلن تکون عواقبها خیراً. انتهی الی المـدینـة أنَّ (محـل فاعل) اسعار القطن مرتفعة لقلة المحصول. یعلم الکل أنَّ (مفعول) الحمْق الطبیعی ردي و أنَّ (مثل آن) الحمق المکتسب اردأ. یؤکد المراقبون أنَّ (مفعول) الذین یموتون من الشراهة اکثر من الذین یموتو ن من الجوع. من المبادی المقرّة أنَّ (در محل مبتدا) الضرورة تحلّ الناموس. ألا إنَّ (بعد ألا استفتاحیه) الانسان من تراب. لاتَنم إنَّ (بعداز طلب) اللیلَ قداقبل

*** پاسخ تمرین (۱۴۸)**

بلغني: فعل ماضی مبنی بر فتح. نون برای وقایه. یاء ضمیر متصل مفعول به

انك: حرف مشبهة بالفعل. کاف ضمیر متصل اسم ان

مسافر: خبر ان مرفوع بضم آخرش. و جملهٔ «انك مسافرٌ» در تأویل مصدر مرفوع بنا بر آنکه فاعل «بلغنی» است. و تقدیر: بلغنی سفرك

لیت: حرف مشبهة بالفعل از اخوات ان

التسرّع: اسم لیت منصوب

تُحْمَدُ: فعل مضارع مجهول مرفوع بضم آخرش

عاقبتُه: نائب فاعل مرفوع و مضاف. و هاء ضمیر متصل مضاف‌الیه. و جملهٔ «تحمدُ عاقبته» فعلیه در محل رفع خبر لیت

لم: حرف جزم که یك فعل را جزم می‌دهد

یخطر : فعل مضارع مجزوم بلم بسکون آخرش

علی: حرف جر

بالی: مجرور بعلی بکسرهٔ مقدر بر ماقبل یاء برای اشتغال محل بحرکت مناسب. مضاف و یاء ضمیر متصل مضاف‌الیه و جار و مجرور متعلق بیخطر

انني: حرف مشبهة بالفعل. نون برای وقایه. یاء ضمیر متصل اسم ان

سانجح: سین حرف تسویف ـ أنجحُ: فعل مضارع مرفوع بضم آخرش. فاعل آن انا وجوباً مستتر است. و جملهٔ «سانجح» فعلیه در محل رفع خبر ان و جملهٔ «انني سانجح» در تأویل مصدر مرفوع فاعل «یخطر» و تقدیر: لم یخطر علی بالی نجاحی

ان: حرف مشبهة بالفعل

للمتقین: لام حرف جر ـ المتقین: مجرور بیاء زیرا جمع مذکر سالم است. و شبه جملهٔ «للمتقینة در محل رفع خبر «ان» و مقدم

جزاءً: اسم ان و مؤخر و منصوب

حسناً: نعت تابع مفعول به نصب

صَمَتوا: فعل ماضی مبنی بر ضم برای اتصالش بواو. واو ضمیر متصل فاعل

کأن: حرف مشبهة بالفعل از اخوات ان

علی: حرف جر

رؤوسهم: مجرور بعلی بکسر آخرش مضاف و هم ضمیر متصل مضاف‌الیه. شبه جمله «علی رؤوسهم» در محل رفع خبر مقدم

الطیرَ: اسم کأن مؤخر و منصوب و جملهٔ «کأن علی رؤوسهم الطیر» در محل نصب حال

علمت: فعل و فاعل

انه: حرف مشبهة بالفعل. هاء اسم ان

لیس: از اخوات کان مبنی بر فتح

للمروءةِ: جار و مجرور. شبه جمله در محل نصب خبر لیس

موضعٌ: اسم لیس مؤخر مرفوع

عندك: ظرف منصوب بنا بر ظرفیّت مضاف. کاف مضاف‌الیه. ظرف متعلق «بموضع» و جملهٔ «انه لیس للمروءة موضعٌ» در تأویل مصدر منصوب مفعول به برای عَلِمْتُ

لا: نفی جنس که عمل ان را انجام می‌دهد

صاحب: اسم لامنصوب

جودٍ: مضاف‌الیه

ممقوت: خبر لامرفوع

لا: نفی جنس

فقرَ: اسم لامبنی بر فتح در محل نصب

اشدُّ: خبر لامرفوع

من: حرف جر

الجهل: مجرور بمن. و جار و مجرور متعلق به «أشدُّ»

* پاسخ تمرین (۱۴۹)

العزاءُ (مبتدا) فی السماء (خبر) و نحنُ (مبتدا) علی الارض (خبر) حیثُ لایعیشُ (مضارع مرفوع) الّا الهمُّ (فاعل) والنکد (فاعل). الفخرُ (مبتدا) الذی (نعت) ننالهُ (فعل مضارع مرفوع) من اعمالنا اکثرُ (خبر) مما یأتینا (مضارع مرفوع) من أسلافنا. لن تزال (مضارع منصوب) السماءُ (اسم لن تزال) أعلی کل شیء و هناکَ (خبر) دیَّانٌ (مبتدا) لایقبلُ (مضارع مرفوع) رشوةً. أُعطیَ (ماضی مبنی) للانسان أذنانِ (نائب فاعل) و عینان (معطوف به آن) و لسانٌ (معطوف به آن) واحدٌ (نعت) لیسمعَ (مضارع منصوب) و یری (مضارع منصوب) اکثر مما یتکلّم (مضارع مرفوع). تؤثر (مثل آن) الاشیاء (فاعل) الصغیرة (نعت) فی العقول الصغیرة. ان الطبیعةَ والزمانَ و الصبرَ ثلاثةُ (خبر إنَّ) أطباءِ عظامٍ. لایمرُّ (مضارع مرفوع) یومٌ (فاعل) الّاوفیهِ (خبر) شیءٌ (مبتدا) من الحزن. مهما کانت (ماضی مبنی) الامُّ (اسم کان) شریرة فهی (مبتدا) ابداً تطلبُ (مضارع مرفوع) ان یکون (مضارع منصوب بأن) أولادُها (اسم یکونَ) صالحین. تتحوَّلُ (مضارع مرفوع) الصداقةُ (فاعل) فی بعض الاحیان عداوةً. یُحاکم (مضارع مجهول مرفوع) المجرمون (نائب فاعل) حتی اذا ثبت (ماضی مبنی) خطأهم (فاعل) حبسوا (ماضی مجهول مبنی و واو نائب فاعل). عسی (ماضی مبنی) الکرب (اسم عسی) یکونُ (مضارع مرفوع) وراءَه فرجٌ (اسم یکون). قام (ماضی مبنی) التلمیذ (فاعل) یدرس (مضارع مرفوع). علمنا (ماضی مبنی) أنَّ المعرکة ناشبةٌ (خبر) بین العدوَّین. إننا متمتعون (خبر) بکما الصحة. إنما الدنیا (مبتدا) هباتٌ (خبر) مُستردّة (نعت)

* پاسخ تمرین (۱۵۰)

کان الغریبُ مقیماً. الاخُ الصالحُ خیرٌ لك من نفسك لانَّ النفسَ امّارةٌ بالسوء. ما برحَتِ الریحُ عاصفةً. لیس من العدلِ سرعةُ العذلِ. ما انفك الرجالُ مفطورین علی الحرصِ. فی بعلبکَّ هیا کلُ قدیمةٌ. انا الناس اخوانٌ. الی این انتم سائرون. أُعطی الفقیرُ صدقةً. کیف ولداك. یُحبُّ الرجلُ المتواضعُ و یُبغضُ المتکبّرون. لکل داءٍ دواءٌ. حیثما یَذهبِ النشیطُ ففلاحُهُ مضمونٌ. کونوا مؤمنین. لایصبحُ الکریمانِ مبغوضَیْنِ. أحببْ اباك إنْ غَضْبانَ و إن راضیاً. لیس الصمتُ بمرغوبٍ عندالحاجة. ما کان الفلّاحون لیترکوا ارض اجدادهم. لایلتذُّ ذووالثروات بمالهم إن کانوا بخلاءَ

*** پاسخ تمرین (۱۵۱)**

أطلبوا (واو فاعل) الادب (مفعول) فانه مادَّةُ العقل. یستغرقُ التألیفُ (فاعل) المتقنُ زماناً (مفعول) مدیداً. اذا لم یتجاوز الکاتب (فاعل) الفنَّ (مفعول) الواحد ملَّتهُ (هاء مفعول به) القلوبُ (فاعل) لانَّ النفوس تحبّ الانتقال (مفعول) من شیء الی شیء. تأخذالنفسُ (فاعل) کثیراً (مفعول) من مبادئ العلوم عن‌الحواسّ. اِصنعِ الحسناتِ (مفعول) و اترك السیئات (مفعول). خیرالناس معاشرة من‌لایمسّ عشراءَه (مفعول) بضرٍّ ولا یتهضَّمُ لهم حقاً

*** پاسخ تمرین (۱۵۲)**

۱ (نظمتُ) فاعل ضمیر متصل بفعل ۲ (ابن‌المقفّع) فاعل مقدَّم زیرا مفعول محصور در آنست ۳ (بولسُ) فاعل مقدَّم بر مفعول زیرا مفعول محصور است ۴ (فتاك) فاعل برای التباس فاعل و مفعول مقدَّم است ۵ (العاقلَ) مفعول مقدَّم است زیرا فعل محصور در فاعل است ۶ (کافأنا) فاعل ضمیر متصل ۷ (البریَّة) مفعول به مقدَّم است زیرا فعل محصور در آنست ۸ (جاوزتُ) فاعل ضمیر متصل ۹ (اعجبها) مفعول ضمیر متصل ۱۰ (سرّحوا) فاعل ضمیر متصل ۱۱ (أکرمنَ) فاعل ضمیر متصل ۱۲ (الکسلان) مفعول مقدَّم است زیرا فاعل ضمیر است که برمی‌گردد به مفعول ۱۳ (العبید) برای سبب خودش ۱۴ (العین) مفعول مقدَّم است زیرا فاعل محصور است ۱۵ (افادنی) مفعول مقدَّم است زیرا ضمیر متصل است ۱۶ (سرّهنَّ) مفعول ضمیر متصل است

*** پاسخ تمرین (۱۵۳)**

ماءً شربتُ. ما (مقدم است زیرا از اسمهای لازم الصدر است) تصنع الیومَ تلقه غداً. من (برای سبب خودش) تطلبون و ماذا (ایضاً) تریدون؟ أصاحباً. لاعیب فی‌تریدُ؟ ثلاث لغات تعلَّمتُ فی‌المدرسة. إیَّاك (وجوباً ضمیر متصل) اعنی. أیُّ (وجوباً زیرا از اسماء لازم الصدر است) اِنسانٍ ذی مروءَةٍ تدعُ لنجدتكَ فی‌وقت الشدَّة یُجبكَ. مهما (وجوباً زیرا از اسماء لازم الصدر است) تفعَلْ من حسنةٍ یُکتَبُ لك اجرها ایَّ (مثل آن) ثوب تلبس لاجل العید؟ مجداً خالداً یکتسبُ الملوك العادلون. ثروةً عظیمةً یحصَّل الذاهبون الی امیرکة. بلاداً کثیرة افتتح الانکلیز بقوَّة السیاسة دون

حرب

*** پاسخ تمرین (۱۵۴)**

مَنح التاجر الصديق ودّه. وهب الله الانسانَ الحريةَ. اعطى المثرى الجائع مالا. سمّت الام طفلها يوسفَ. استصنعاالنجارَ باباً للبيت. يسلب السارق المارين اشياءَهم. كساالكريم الفقير ثوباً. صيرهَ الاجتهادُ عالماً: علّمني القراءةَ والكتابة. حولّ الطحّان الحنطة دقيقاً. سأل المحتاجُ الغني احساناً. انسته وفرة الاشغال اصحابَه قديحرمُ الاب ولدَه العقوقَ الميراثَ. البستِ الامَّ ابنتها ثوباً فاخراً. جعل الملك الوزير نديماً له. زادك اللهُ ثروةً. يطْعم المكارى دابّته شعيراً. منع الابُ اولاده الخروجَ من البيت ليلاً

*** پاسخ تمرین (۱۵۵)**

ما: اسم شرط دو فعل را جزم می‌دهد مبنی بر سکون در محل نصب مفعول مقدم برای تصنع

تصنع: فعل مضارع مجزوم زیرا فعل شرط است و برای این مکسور می‌شود که رفع التقاء ساکنین شود و فاعل آن ضمیر مستتر است و تقدیر آن: انت است

الیوم: ظرف زمان منصوب بفتحهٔ ظاهر

تلقَهُ: تلقَ فعل مضارع مجزوم بحذف حرف علّه زیرا جواب شرط است و فاعل ضمیر مستتر است و تقدیر آن: انت. و هاء ضمیر مبنی بر ضم در محل نصب مفعول به

غداً: ظرف منصوب بفتحهٔ ظاهر

من: اسم استفهام مبنی بر سکون در محل نصب مفعول به مقدم زیرا از اسماء لازم الصدر است

تطلبون: مضارع مرفوع بثبوت نون در آخرش زیرا از افعال خمسه است. واو ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل رفع فاعل

ثلاث: اسم عدد مفعول به مقدَّم جوازاً منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش. مضاف

لغاتٍ: مضاف الیه و علامت خفض کسره در آخرش

تعلمت: فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصالش به تاء مخاطبه. تاء ضمیر متصل مبنی بر فتح

در محل رفع فاعل

فی المدرسة: جار و مجرور. متعلق بتعلمت. علامت جر آن کسرهٔ ظاهر در آخرش

لا: حرف نهی

تطع: فعل مضارع مجزوم و فاعل آن و جوباً مستتر و انت است

من: اسم موصول مفعول به

لا: حرف نفی

یدلُّك: مضارع مرفوع، کاف مفعول به. فاعل آن هو جوازاً مستتر است

علی: حرف جر

الخیر: مجرور بعلی. و جار و مجرور متعلق بیدلك

افادنی: فعل ماضی مبنی بر فتح. نون و قایه. یاء مفعول به

الدرسُ: فاعل مرفوع

ادب: فعل امر. فاعل آن انت و جوباً مستتر است

ولدك: مفعول به. کاف مضاف الیه

فی الصغر: جار و مجرور متعلّق به ادب

یمدحك: مضارع مجزوم در جواب امر. فاعل هو جوازاً مستتر است کاف مفعول‌به

فی الکبر: جار و مجرور متعلق «بیمدحك»

*** پاسخ تمرین (۱۵۶)**

ما اذلّ الجبانة (اذلل ب ...). ما اکرم طباع الفضلاءِ. ما اکتم اسرارهم. ما انفع علاج الطبیب. ما اقلّ الا رزاق وقت الجدب. ما أعمل کلام الخطیب فی قلبهِ. ما أبرأ المتهم من الذنب. ما اسمع الخلد لادقّ الحرکات. ما اکسر التجارة لکثرة الحروب

*** پاسخ تمرین (۱۵۷).**

ما: اسم تعجب مبتدا

الذَّ: فعل ماضی مفعول آن وجوباً مستتر است بر خلاف اصل و تقدیر آن هوا است

الراحة: مفعول به

بعد: ظرف منصوب. مضاف

التعب: مضاف‌الیه. و جملهٔ «الذالراحة» در محل رفع خبر مبتدا

أحسن: فعل امر برای تعجب

باخیك: باء زائد. اخیك. مجرور لفظاً بباء مرفوع محلًّا فاعل أحسن. کاف مضاف الیه

ما: اسم تعجب مبتدا

کان: زائد بعد از ماءِ تعجبیّه

ابرد: فعل ماضی برای تعجب... و فاعل آن وجوباً مستتر و آن هُوَ است

الجو: مفعول به

فی‌الشتاء: جار و مجرور متعلق به ابرد. و جملهٔ «ابردالجو» در محل رفع خبر مبتدا

ما: اسم تعجب مبتدا

یکون زائد

اعذب: فعل ماضی برای تعجب فاعل آن هو وجوباً مستتر است

میاه: مفعول به

لبنان: مضاف‌الیه مجرور بفتح زیرا ممنوع از صرف است

فی‌الصیف: جار و مجرور متعلق «باعذب» ـ و جملهٔ «اعذب میاه لبنان» در محل رفع خبر مبتدا

*** پاسخ تمرین (۱۵۸)**

العلماء و الاتقیاء عاشِـرهم (در آن اشتغـال است) لتنتفـع من مخالطتهم. لاتعاشر السفهاء لئلایسرق طبعك من طباعهم سفهاً. ان الطالبَ أکرهتُه (در آن اشتغال است) علی تجمل مالا طاقة له علیهِ لایلبثُ حتی تبدو فیهِ اعراضُ السقم. اذا اخذت الدواء أبرأك من امرض. متی الریبَ أدخلتهُ (در آن اشتغال است) من الباب خرجتِ الصداقةُ من النافذة. حیثما الفقیر و جدتهُ (در آن اشتغال است) فاکرمهُ. السائلُ لاتنهَرهْ (در آن اشتغال است) و طالبُ المعروف لاتردّه (درآن اشتغال

است) ان قدرتَ على اجابتِه

*** پاسخ تمرین (۱۵۹)**

اذا العلَّة (بعد از ادات شرط اذا) اهملتَها امتنعَ شفاؤُها. متى العشيرَ (بعد از ادات شرط) الفيتهُ غير مخلص فاجتنب عشرته. اينما (شرط) المعلم نظرته فاشكر جميله. حيثما (شرط) الاديبَ لقيته تلقَ الطفَ و كرم الشمائل. هل عملاً (بعد از استفهام) صالحاً تأباهُ؟ هلَّاالمتمرّدين (بعد از تحضيض) نكبحهم. ألاالتلميذ (بعد از عرض) المجتهدَ يكافئونُه

*** پاسخ تمرین (۱۶۰)**

سلَّم حماةُ بور أثور و نيرانُ (بعد از واو حال قرار دارد) المدافع يصبها اعداؤُهم صباً. الادبُ والدرسُ (قبل از اِنَّ قرار دارد) ●[]إنى أُلازمهما لانَّ فيهما خيرى. الجريدةُ (قبل از موصول است) التى طالعتُها لاتصدق فى الكثير من رواياتها. البضائع الجيدةُ (قبل از استفهام است) هل استجلبها لمخزنك حتى تشتهر بين التجار و يكثر عليك اقبال الزبائن. اللقطةُ (قبل از ادات شرط) حيثما تجدها واجب عليك ردُّها. أشعةُ السعادة (قبل از ماء نفى است) ما أُشبهها الا بالنور اذا لم تتكسر كانت بلالون. الخيرُ (قبل از موصول است) من اراده لاخوانه فَعلَ ولم يَقُل. نصائح المحبين (قبل از ماء نافيه است) ما يسمعها المتصلّبُ فى رأيه. الفقيرُ (قبل از كم خبريه است) كم اعطيتهُ من الاحسان. النّساء (قبل از موصول است) اللواتى رأيتهنَّ يؤَلفنَ جمعيةً خيريةً لاعانة البنات الفقيرات. البرامكةُ (قبل از ماء نفى است) ما نكبهم الرشيد الا لأنهم زاحموه على ملكِه

*** پاسخ تمرین (۱۶۱)**

أبوك (رفع آن واجب است زيرا قبل از لام ابتداست) ليرحمهُ الله فقد كان ممتلئاً غيرةً و مروءَةً. الجائعَ (هر دو كار جايز است) اطعموهُ والعريانَ (مثل آن) اكسوه والغريبَ (مثل آن) آووه فانّ هذه هى وصية الرب. ماالعاداتُ (بعداز ماء نفى رفع واجب است) الاوربية احببتُها كلها فانى ارى الكثير من عاداتنا اوفق وافضل. لاالافراطَ (بعداز لا نفى نصب واجب است) أُريدُ ولاالتفريطَ

ابتغیهِ والاعتدالُ هو مذهبی. المحاسنُ النفسیة (هردو کار جایز است) أفضّلها علی المحاسن الجسمیّة هل العبارةَ (بعداز استفهام نصب واجب است) الفخیمة تستحسنونها فی المواضیع المبتذلة؟ حیثما المحسنَ (بعد از ادات شرط نصب واجب است) وجد تموهُ فعظموه لانه یستحق کل اکرام. هل دیوانَ (بعداز استفهام نصب واجب است) المتنبی الشاعر الشهیر قرأته؟. رجالُ (قبل از نهی رفع واجب است) السوء لاتعاشرهم. الکتبُ النافعةُ (هردو کار جایز است) اقرأها دائماً. الصدیقُ (هردو کار جایز است) المخسّر أشبههُ بعدوّ مُبین. الناسُ (هردو کار جایز است) تغرُّهم الدنیا. صناعةُ (رفع واجب است زیرا اسم مشغول قبل از ماء نفی است) الالحان العربیة ما یتقنها الآن الّا نفرٌ قلیلٌ من المغنیّن

*** پاسخ تمرین (۱۶۲)**

اِن: حرف شرط دو فعل را جزم می‌دهد و مکسور شده تا التقاء ساکنین بوجود نیاید

العلم: مفعول به برای فعل محذوف که فعل ظاهر آنرا تفسیر می‌کند و تقدیر آن «خدمَتَ» است و در محل جزم است زیرا فعل شرط است

خدمتهُ: خدم فعل ماضی مبنی بر سکون و آن بدل از فعل محذوف است «بدل کل از کل». تاء ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل رفع فاعل. وهاء مفعول به

نفعك: نفع فعل ماضی مبنی بر فتح در محل جزم زیرا جواب شرط است و فاعل آن ضمیر مستتر است که برمی‌گردد به العلم. و کاف ضمیر متصل مبنی بر فتح در محل نصب مفعول به

صدیقُنا: صدیق مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش مضاف. و نا ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل جرّ زیرا مضاف‌الیه است

إن: ادات شرط

رأیتَه: فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصالش به تاء مخاطب مؤنث محلاً مجزوم است نه لفظاً. تاء ضمیر متصل مبنی بر فتح در محل رفع فاعل. هاء ضمیر متصل مفعول به مبنی بر ضمّ در محل نصب

فبلّغهُ: فاء رابطه برای جواب شرط. بلّغه امر مجزوم بسکون ظاهر جواب شرط. هاء ضمیر

متصل مبنی بر ضمّ در محل نصب مفعول به

سلامی: مفعول به دوم منصوب بفتحهٔ مقدر بر ماقبل یاء برای اشتغال محل بحرکت مناسب. و جمله از شرط و جواب آن خبر مبتداست

السائلَ: مفعول به برای فعل محذوف که فعل ظاهر آنرا تفسیر می‌کند و تقدیر آن تنهر است (و رفع آن بنا بر مبتدا بودن جایز است و جملهٔ بعداز آن خبر آن است)

لا: ناهیه

تنهرهُ: مضارع مجزوم بلانهی و علامت جزم سکون است و آن بدل از فعل محذوف است (بدل کل از کل). فاعل آن ضمیر مستتر است وجوباً که تقدیر آن انت است. و هاء ضمیر نصب متصل مبنی بر رفع در محل نصب زیرا مفعول به است

حیثما: اسم شرط دو فعل را جزم می‌دهد و بنا بر ظرفیّت در محل نصب است

الفقیرَ: مفعول به مقدَّم...

وجدْتُه: فعل و فاعل و مفعول به

فاحسن: فاء در جواب شرط است. احسنْ: فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن مستتر است وجوباً و انت است

الیه: جار و مجرور متعلّق باحسن است

*** پاسخ تمرین (۱۶۳)**

فرحتُ فرحاً (مفعول مطلق) لایوصفُ لما بلّغتنی بُشری نجاحك فی‌العلم فاحییت لیلة (مفعول به) ساهـرةً دعوتُ الیها الاصحاب (مفعول به) والا صدقاء (ایضاً) و احتفلت بهم احتفالاً (مفعول مطلق) لامزید علیه. یضرُّ التدخین مُستعملیه (مفعول به) اضراراً (مفعول مطلق) بلیغاً فاذا شئتَ السلامةَ (مفعول به) من مضارة فاترکهُ (الهاء مفعول به) ترکاً (مفعول مطلق) ابدیاً. الشابُّ المهذَّب یلاقی من معاشریه احتراماً (مفعول به) و من والدیه حبّاً (مفعول به) و ینظرُ الیهِ الجمیع نظرَ (مفعول مطلق) الاکرام و الاجلال لأدبه. اجتمعَ صدیقان علی الشراب فلما أخذتِ الخمرُ من رؤوسهما مأخذها (مفعـول مطلق) تخـاصما فضرب احدهما رفیقه (مفعول به) ضربةً (مفعول مطلق) شجَّت رأسهُ

(مفعول به) حتی بانَ العظمُ. یختلفُ عملُ اشعةالشمس فی‌جهات الارض اختلافاً (مفعول مطلق) شدیداً من لظی خطّ الاستواء الی زمهریر القطب. اذا ابدی العدوُّ مسالمةً (مفعول به) فلاتغترَّ به.

*** پاسخ تمرین (۱۶۴)**

إکتشفَ العلماءُ فی‌هذا العصر اکتشافات (مؤکد) کثیرةً أفادوا بها الانسانیة. اذا اذنب الیك اخوكَ فاعفُ عنه عفواً جمیلاً (مبین نوع) و اصبر علی هفواته صبرالاخ (ایضاً) المحبّ حُباً حقیقیّاً (ایضاً). اذا کانت الملابس منسوجة نسجاً متشابکا (ایضاً) أعانت علی حفظ الحرارة الداخلیة فی‌الجسم حفظاً (ایضاً) یمنع وصول اذی البرد الیه. اِجتهد ایها التلمیذ اجتهاداً (مؤکد) والا خسرت اوقاتك خسارةً لاتُعوَّض (مبین نوع). نأکل فی‌النهار اکلتین (مبین عدد) ما عدا اکلة الصباح. هنّأته تهنئتین (ایضاً) بزواجه ثم بولادة غلام له. متی وصل العقرب الی الساعة الاولی دقت دقةً (ایضاً) واحدةً و الی الثانیة دقتین (ایضاً) والی الثالثة ثلاثاً (ایضاً) و هلمَّ جرّاً الی الاثنی عشرة.

*** پاسخ تمرین (۱۶۵)**

اَنَّ المتنوّرین یُفضّلون کلَّ (لفظ کل) التفضیل علی الجهلة فیتعین علیك ایها التلمیذ ان تدرس احسن (صفت) الدرس دون ان تقصّر فیه شیئاً (آنچه دلالت بر بعض می‌کند) لانَّ سعادة مستقبلك السعادة المرغوبة موقوفة علی کدّك. اذا اکرمت اللئیم بعض (لفظ بعض) الاکرام ظنَّ أنَّك فی احتیاج الیه فخلیقٌ بك ان تُعرض عنه غایة (صفت) الاعراض ولا تعاشر الاَّ اصحاب المکارم. ان بعض الساقة قساةٌ علی البهائم فکثیراً (صفت) ما یضرب احدهم حصانه سوطاً (اسم آلت) یشقُّ جلده ویسیل منه الدم. ینبغی ان نصبر کل (لفظ کل) الصبر علی حوادث الایام لانَّ الذی یقابلها بغیر هذا النوع لایجتدی غیر الحسرة. هل یمکنك ان ترمی الطائر سهماً (اسم آلت) فیصیبهُ؟ اضرب الولد المتمرّد عشرین (عدد) عصاً فی‌عشرین الی ان تُحسن طباعهُ. وقف غلامٌ صغیر بین یدی الملك و خاطبه افصح (صفت) خطاب فاعجبه و أمر له بصلة. بعد ان صدیقنا تلك (اسم اشاره) النظرة تفارقنا والی الآن ما تلاقینا.

*** پاسخ تمرین (۱۶۶)**

ضربتُ: ضرب فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصال آن بضمیر رفع متحرك و تاء ضمیر متصل مبنی بر ضمّ در محل رفع فاعل

ضربتین: مفعول مطلق مبیّن عدد منصوب بیاء زیرا مثنی است

سارَ: فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن مستتر است جوازاً

سلوکاً: مفعول مطلق منصوب به دو فتحهٔ ظاهر مبین نوع

حسناً: نعت مبین نوع سلوك و علامت نصب آن دو فتحهٔ ظاهر است

سَجَدَ: فعل الخ.

المصلی: فاعل مرفوع بضمهٔ مقدّر برياء برای سنگینی تلفّظ

ثلاثاً: اسم عدد نائب مفعول مطلق منصوب بدو فتحهٔ ظاهر

یمیلُ: فعل مضارع مرفوع الخ

الصالحُ: فاعل مرفوع الخ

الی: حرف جر

الفضیلة: مجرور بالی الخ

کلَّ: نائب مفعول مطلق منصوب. مضاف

المیل: مضاف‌الیه و علامت جرّ آن ظاهر است

ظننتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصال آن به تاء متکلّم که ضمیر متصل فاعل و مبنی بر ضمّ در محل رفع است

ذلك: اسم اشاره نائب از مفعول مطلق مبنی بر فتح در محل نصب

الظن: بدل کل از کل برای ذلك منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش

*** پاسخ تمرین (۱۶۷)**

تُعفی الحکومة شجرالتوت من‌العُشر تشجیعاً (مفعول لاجله) للفلاحین علی‌الاهتمام بغرسه والعنایة بتربیة القز. تُقام المعارض فی‌البلاد المتمدنة لتنشیط (مفعول لاجله) الزراعة و الصناعة. یکتم

کلّ فریق من المتحاربین خسائره خوفاً (مفعول لاجله) من ان یعرف العدوّ مواطن ضعفه. تُزَیّن المدن فی اعیاد الملوك تعظیماً (مفعول لاجله) لهم و اقراراً (ایضاً) بولایتهم. عیّنت شرکة السکة الحدیدیة احد مستخدمیها رئیساً علی قلم الحسابات اعتماداً (مفعول لاجله) علی خبرة و نشاطه. ذاب الوالد شوقاً (مفعول لأجله) الی اولاده الغائبین عنه. یجدّ التلامیذ فی دروسهم تحصیلاً (مفعول لاجله) لقواعد العلم و رجاء (مفعول لاجله) التقدّم فی المستقبل

* پاسخ تمرین (۱۶۸)

تُشعلُ قنادیل الغاز لیلاً فی المدینة انارةً (مفعول لاجله) للشوارع و هدایةً (لاجله) للمارّین. یُعاقبُ القاتلُ المتعمّدُ بالقتل مجازاةً (لاجله) علی اثمه و عبرةً (لاجله) لامثاله. ترقدُ النعامةُ علی بیضها فی الصحراء الی الظهر ثم تغادره هرباً (لاجله) من ان کلب البحر یتّخذ مأواه شتاءً فی بطن الارض اتقاءً (لاجله) للبرد. لاغنی للمحامین عن معرفة القوانین و الشرائع معرفة (مفعول مطلق) جیدة لئلایعرّضوا بها یسلموته من حقوق العیال الی الضیاع. الانکلیزمولعون باستعمال الشای استعمالاً (مفعول مطلق) کثیراً فهم یشربون منه کلّ یوم فوق ست مرات. تؤخذ الملابس الصوفیة فی ایام البرد تدفئة (لاجله) للجسم. القهوة تنبه الاعصاب تنبیهاً خفیفاً (مفعول مطلق) و تساعد علی عمل الهضم

* پاسخ تمرین (۱۶۹)

ظروف زمان عبارتند از: دهراً. حیناً. نهاراً. ابداً. أمداً. سرمداً. زمناً. قرناً. حقبةً. مدّةً. عصراً. شهراً. أسبوعاً. لیلاً. غداً. لحظةً. ضحوةً. سحراً. عشیةً. سنتین. نیسانَ. دقیقةً.

ظروف مکان عبارتند از: فوقَ. تحت. یمیناً. شمالاً. یساراً. ثَمَّ. امامَ. قُدّام. خلفَ. وراءَ. بینا. بینما. میلاً. فرسخاً. بریداً. قبلَ. بعدَ. حذاءَ. هناكَ.

* پاسخ تمرین (۱۷۰)

ظروف متصرف عبارتند از: شهراً. عشیّةً. ضحوةً. مکاناً. دهراً. ساعةً. میلاً. بریداً. ـ و بقیّه غیر متصرفند.

*** پاسخ تمرین (۱۷۱)**

قدَّسَ اللهیوم (حساب نمی‌شود) الاحد (حساب نمی‌شود) و أمر بالانقطاع فیه لعبادته. سافرنا من دمشق (حساب می‌شود) یومَ (حساب می‌شود) الاحد (حساب نمی‌شود) قبلَ (حساب می‌شود) الصبح (حساب نمی‌شود) بساعتین فاشرق لنا الفجر فی عین (حساب نمی‌شود) الفیجة. بنی الکاثولیك الافرنسیون کنیسةً عظیمةً علی قمّة (حساب نمی‌شود) جبل الشهداء بالقرب (حساب نمی‌شود) من حاضرة ملکهم. یعلم الانسان ما فی یومه (حساب نمی‌شود) و ما قبلَ (حساب می‌شود) یومه (حساب نمی‌شود) لکنه لایعلم ما فی الغد (حساب نمی‌شود). شهورالسنة اثنا عشر شهراً (حساب نمی‌شود). یومَ الجمعة سادس (حساب نمی‌شود) ایام الاسبوع. الطائر قوی (حساب می‌شود) العضن. اذا اردت معرفة الجهات الاربع فاستقبل الشمس فما کان امامك (حساب می‌شود) فهوالشرق و ماکان خلفك (حساب می‌شود) فهو الغرب والی یمینك (حساب نمی‌شود) الجنوب و الی یسارك (حساب نمی‌شود) الشمال.

*** پاسخ تمرین (۱۷۲)**

قُربَ (نایب ظرف) الحیّه افرش و نَم و قُربَ (ایضاً) العقربَ لاتَقرب. یشتغلُ العملة طول (نایب آن) النهار و یعودون الی مساکنهم غیابَ (ایضاً) الشمس و ینهضون طلوع (ایضاً) الفجر فیذهبون ثانیة الی اعمالهم. یقضی المسافرُ بین بیروت والمعلّقة بالسکة الحدیدیة نصف (ایضاً) یوم تسیر البواخر بین بیروت والاسکندریة یومین و بضعَ (ایضاً) ساعاتٍ. عادالرسول ذلك (ایضاً) النهار بعد أن سار خمسین میلاً. نری خلیج عدن فی الخارطة شرقیَّ (ایضاً) بلاد العرب بمَیْلةٍ الی الشمال.

*** پاسخ تمرین (۱۷۳)**

ما: حرف نفی

خطر: فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً

لی: لام حرف جر و یاء ضمیر متصل مبنی بر سکون در محلّ جرّ

قطُّ: ظرف زمان مبنی بر ضمّ در محل نصب

هذا: هاء برای تنبیه و ذا اسم اشاره مبنی بر سکون در محل رفع فاعل

الفکرُ: بدل از هذا بدل کل از کل که در اعراب تابع آنست

ضرب: فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً

العسکرُ: فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

خیامه: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش و مضاف و هاء ضمیر جر متصل مبنی بر ضم در محل جر باضافه

قرب: مصدر منصوب زیرا نائب ظرف است و مضاف متعلق بضرب

الشام: مضاف الیه مجرور باضافه و علامت جر آن کسرهٔ ظاهر در آخرش

قرأت: فعل و فاعل. قرأ فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصال آن بتاء. و تاء ضمیر رفع متصل مبنی بر ضم در محل رفع فاعل

طویلاً: صفت منصوب نائب از ظرف متعلق بقرأت

مشیتُ: فعل و فاعل. مشی فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصالش بتاء. و تاء ضمیر رفع متصل مبنی بر ضم در محل رفع فاعل

کلَّ: اسم نائب ظرف زیرا دلالت بر کلیّت می‌کند، منصوب بفتح آخرش و مضاف متعلق بمشی

النهار: مضاف‌الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

* پاسخ تمرین (۱۷۴)

۱ معیه ۲ عطف ۳ عطف، معیه ۴ معیه ۵ معیه ۶ عطف، عطف، عطف ۷ معیه ۸ معیه، عطف، معیه ۹ معیه ۱۰ عطف ۱۱ عطف ۱۲ معیه ۱۳ معیه ۱۴ عطف ۱۵ عطف

* پاسخ تمرین (۱۷۵)

کیف: اسم استفهام خبر مقدم

انتَ: ضمیر منفصل مبتدای مؤخر

و: واو معیّه

العلمَ: مفعول معه منصوب

سر: فعل امر مبنی بر سکون. فاعل آن مستتر است وجباً وانت است

و: واو معیه

الطریق: مفعول معه منصوب

ما: اسم استفهام مبتدا

لك: جار و مجرور. شبه جمله خبر

و: واو معیه

اخاك: مفعول معه منصوب بالف. کاف مضاف الیه

کن: فعل امر مبنی بر سکون اسم آن مستتر است وجوباً وانت است

و: واو معیّه

جارك: مفعول معه منصوب. کاف مضاف الیه

متوافقین: خبر کن منصوب بیاء

ما: اسم استفهام مبتدا

حیلتُك: خبر مرفوع. کاف مضاف الیه

و: واو معیّه

غریباً: مفعول معه منصوب

* پاسخ تمرین (۱۷۶)

تجنب اصحابَ (مفعول به) السیرة السیئة مخافة (لاجله) ان تقبس خصالهم (به) و حاذرهم (هاء: به) محاذرة (مطلق). الخصام (به) و شأنه (معه). الفضلاء (به) و ایاهم (معه) رجاء (لاجله). موانیها (به) سنة (فیه). و اعیانَ (معه) امام (فیه). بنی (به) حاجةً (به). کلَّ (نائب مطلق). معارك (به) وصف (مطلق). الفضیلة (به) عیشةً (مطلق). المشهد (به) یرسمه (هاء: به). اشعته (به) فوق (فیه). نهضةً (مطلق). انشاءَ (به)

*** پاسخ تمرین (۱۷۷)**

والهُم (معـه) یومـاً (فیه). شیئاً (به). عند (فیه) شهراً (فیه). غیرةً (به) طمعاً (لاجله) تقرباً (لاجله). عیش (مطلق) حساب (مطلق). دهراً (فیه) هجراً (به). اولادك (به) ربهم هاء: (به) تربیة (مطلق) حرصاً (لاجله). الیوم (فیه) غداً (فیه). و طلوع (معه) و غیابَ (معه). طویلًا (نائب فیه) شرقیً (فیه). تکلفاً (لاجله) و مراوغةً (لاجله). ضربها (هاء: به) سوطاً (نائب مطلق) الدم (به) کلَّ (نائب مطلق) رجلًا (به)

*** پاسخ تمرین (۱۷۸)**

لکل عاثرٍ راحم الّا الباغیَ: (نصب مستثنی واجب است زیرا جملهٔ کامل قبل از استثناء است). و همین‌گونه است جملهٔ بعد: لکل داء دواءٌ الا المنیَّة. ما یجلس المسافرون علی فراشٍ الّا الارضَ او الارضِ (زیرا جمله منفی تام قبل از الّا است). و همین‌گونه است بعداز آن ولایحلُّون تحت سقف الا السماءَ او السماءِ لایُسأل الانسان الّا من عمله (برحسب عوامل زیرا جمله قبل از الا ناقصه است). ما یأبی الکرامةُ الّااللئیمُ (ایضاً). لوملکت الدنیا لم یصحبك عند موتك الّا حسنُ مسعاك (ایضاً). رأیتُ الجنود الاالقائدَ (نصب واجب است زیرا معنی جمله قبل از الّا تام است و موجبه). سلّمتُ علی‌الحاضرین الّااخویك (ایضاً). لاتجتنب الناس الّا الاشرار (نصب و اتباع هردو جایز است زیرا جمله قبل از الّا تام و نافیه است). ما تتکلمُ مع الناس الّاالاخیارَ (هردو جایز است زیرا داعی نفس خود است).

*** پاسخ تمرین (۱۷۹)**

من یغفـرَ الـذنوبَ غیرَالله؟ کلّ شيءٍ یزول سوی (در محل نصب) وجهِ ذی‌الجلال. لایبقی للمتأخر عن وقت الطعام غیرُ (جمله ناقصه) العظام. الناس موعودون بالسعادة غیر الاشرار. الناس متشابهون فی‌الطبع غیرَ انهم متخالفون فی الاخلاق. ما عاشرت من اهل القریة سوی (در محل نصب مفعول به) افاضلهم. ان الدهاء الذی یحسبهُ قوم ضامناً للنجاح و همٌّ لایخدَع غیرَ (مفعول به) المعجبـین بانفسهم. استـولی الاسکندرُ علی الممالك سوی (در محل نصب) الصین. ما اتکلّم

مع الناس غيرُالادباء. الكسلانُ يتمارض غيرَ يوم التنزّه.

*** پاسخ تمرین (۱۸۰)**

ما: حرف نفی

يقهرُ: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر

الخلق: مفعول به برای يقهر

الا: ادات حصر

منَ: اسم موصول مبنی بر سکون در محل رفع فاعل يقهر

يظهر: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر. و فاعل آن ضمير مستتر است که به من برمی‌گردد

الحقَّ: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر و جمله صلهٔ موصول

لا: نافيه

يجدُ: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

المحن: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش

غيرُ: ادات استثناء مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و آن فاعل يجد است. و مضاف

مَن: مضاف‌اليه اسم موصول مبنی بر سکون در محل جر باضافه

يزرعُ: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و فاعل آن ضمير مستتر است جوازاً و تقدير آن هواست که به من برمی‌گردد.

الاحَن: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش و جمله از فعل و فاعل و مفعول به محلی از اعراب ندارد زيرا صلهٔ موصول است

صادقت: صادقَ فعل ماضی مبنی بر سکون. تاء فاعل

كلَّ: مفعول به منصوب. و مضاف

الجيران: مضاف اليه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

الّا: ادات استثناء

المتكبرين: مستثنی منصوب و علامت نصب آن ياء است زيرا جمع مذکر سالم است

ما: حرف نفی

لی: جار و مجرور متعلق بخبر محذوف تقدیر آن موجود است

مذهبٌ: مبتدای مؤخر مرفوع به دو ضمهٔ ظاهر در آخرش

إلا: ادات استثناء

مذهبُ: مستثنی و بدل از مستثنی منه بدل کل از کل. مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و جایز است در آن نصب بنا بر استثناء و مضاف است

الحقّ: مضاف الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

* پاسخ تمرین (۱۸۱)

خاض الیابـانیوّن غمار الحرب مستعدین (هیأت فاعل را بیان می‌کند)لها من سنواتٍ مدیدة فنازلوا عدوَّهم فی‌البحر والجو منتصرین (ایضاً) و عادوا اخیراً من القتال رابحین (ایضاً). أُدرس ایها التلمیذ مجتهداً (ایضاً) حتی اذا زایلتَ المدرسة تترکها فائزاً (ایضاً) بالغایة التی جئت لها طالباً (ایضاً) علی من شاء ان یحفظ اسنانهُ سلیمةً هیأت مفعول را بیان می‌کند) ان لایتناول الطعام سُخناً (ایضاً) والماء بارداً (ایضاً). یجب تقلیم الاظافر طویلةً (هیأت مجرور را بیان می‌کند) و تجنَّب الریح شمالیة (ایضـاً) وقطع الاشجار یابسةً (ایضاً). یحسن شرب الخمر ممزوجةً (ایضاً) بالماء. تفرّستُ فی‌البساتین نامیةً (ایضاً) ثم اکلتُ من ثمارها ناضجة (ایضاً)

* پاسخ تمرین (۱۸۲)

اصطفَّ التلامذة ثلاثةً ثلاثةً (نکرهٔ جامد) لاتخرُج فی‌اللیل وحدك (معرفه). قلبَّنا الکتاب صفحةً صفحةً (نکرهٔ جامد) و قرأناه باباً باباً (نکرهٔ جامد) و فصلاً فصلاً (ایضاً). احسبوا در اهمکم دیناراً دیناراً (ایضاً) لئلایضیع منها شیءٌ. یخرجون من الحمامات الباردة متنشطّین (نکرهٔ مشتق) تُعلمنا کتب الدیانة انَّ السعداء یشاهدون الله فی‌النعم وجهاً (نکرهٔ جامد) الی وجه. مشی المتحالفون الی قتال اخصامهم جنباً (ایضاً) الی جنب و کتفاً (ایضاً) الی کتف. لما تکلَّم الخطیبُ بفصاحة أقبل السامعون علیه مُنصتین (نکرهٔ مشتق) کملت مدَّة النائب الشرعی سنتین (نکرهٔ جامد) فأقیل من وظیفته. متی

عدل الحاکم جاریاً (نکرهٔ مشتق) علی منطوق الشریعة صَلُحَت احوال الرعیة

*** پاسخ تمرین (۱۸۳)**

هرب المحبوسون والخفراءُ نیامٌ (حال جمله) فلما أفاقوا جدُّوا فی‌مطاردتهم الی ان ادرکوهم وقد برَّح بهم التعب (حال جمله) فاعادوهم الی الحبس مکبَّلین (حال مفرد) بالقیود ضیقَّت الحکومة علی‌المخلّین بالراحة فجاؤوا الیها مستسلمین (حال مفرد) و عالمین (حال مفرد) أن لامفرلهم من وجه القصـاص. فارقت بلدتی و أنا مُنقبض الصدر (حال جمله) لبعدی عنها و لوکان لی‌فیها مایقوم بمعاشی لأقمت فیها مسروراً (حال مفرد) مع عیلتی وأقاربی. لما أُصیبَ المریضُ بالجدری زرته و قد طلعت فی وجهه البثور (حال جمله) و تقیَّحت (معطوف). یموتُ التقیُّ و قبله مطمئنٌ (حال جمله) والسعادة تنتظره (حال جمله). و یموت الشقیُّ و ضمیره یعذّ به (حال جمله) و الشقاءُ الابدی یتوقعه (معطوف)

*** پاسخ تمرین (۱۸۴)**

مازرتُ فی‌اثنـاء سفـری منزلاً إلا ورحَّب (واو رابطه) بی‌اصحابُه. لاتصلُّوا وانتم (واو رابطه) متشاغلون بأمورالدنیا. لِمَ لاتطیعوننی وقد (واو رابطه) تعلمون انی اُحبُّ نفعکم. قطفت الاثمارُ ولمّا (واو رابطه) تنضج. دخلت علی‌اصحاب المنزل و ما (ایضاً) سلَّمت علی احدٍ منهم. أسرجوا الخیل و ما (ایضاً) رکبوا. رکبوا و ما (ایضاً) طلع الفجر. و عظتك الایام وقد (ایضاً) لهوت عنها. لحت عنّا وقد (ایضاً) خلَّفت لنا البلابل و الاشواق. نام الحارس وقد (ایضاً) غاب النجمُ. زحف الاسکندر علی أعدائه لایلوی (هومستر) علی بلدإلّا خرَّبه. کُنَّ للخلیل نصیراً جارَ (هومستر) اوعَدل

*** پاسخ تمرین (۱۸۵)**

یموتُ: فعل مضارع مرفوع بضمهٔ ظاهر

الکسلانُ: فاعل مرفوع الخ

مقهوراً: حال بیان کنندهٔ هیئت فاعل. منصوب الخ

ذليلاً: حال دوم

اصطفَّ: فعل ماضی مبنی بر فتح

التلامذةُ: فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

اثنين اثنين: حال بیان کنندهٔ هیأت فاعل منصوب و علامت نصب آن یاء است زیرا مثنی و نکرهٔ جامد است مگر اینکه تأویل می‌شود بنکرهٔ مشتق و تقدیر مترتّبین است

أدرس: فعل امر مبنی بر سکون آخرش و فاعل آن ضمیر مستتر است وجوباً و تقدیر آن انت است

جهدك: جهد حال معرفه که تأویل شده است بنکره و تقدیر مجتهداً است و منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش و مضاف. کاف ضمیر جرّ متصل مبنی بر فتح در محل جر باضافه

جاءَنا: جاء فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً نا ضمیر نصب متصل مبنی بر سکون در محل نصب مفعول به

رجلٌ: فاعل جاء مرفوع به دو ضمهٔ ظاهر در آخرش

هاربٌ: نعت رجل مرفوع به دو ضمهٔ ظاهر در آخرش

وقلبهُ: واو واو حال. قلبه مبتدای مرفوع الخ و مضاف و هاء ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل جر باضافه

يخفقُ: فعل مضارع مرفوع برای تجرد آن از نواصب و جوازم و فاعل آن ضمیر مستتر است جوازاً و تقدیر آن هواست و جمله از فعل و فاعل در ضمیر رفع خبر مبتدا. و جمله از مبتدا و خبر جملهٔ اسمیه در محل نصب بنابرحال بودن و رابط واو است

من: حرف جر متعلق بیخفق

الخوف: مجرور بمن و علامت جر آن کسرهٔ ظاهر در آخرش

ما: نافیه

زرتُ: فعل و فاعل زار فعل ماضی مبنی بر سکون برای اتصالش بتاء. تاء فاعل

صديقي: مفعول به منصوب بفتحهٔ مقدر بر ماقبل یاء برای اشتغال و مضاف. یاء مضاف الیه

يوماً: مفعول فیه منصوب به دو فتحهٔ ظاهر در آخرش

اِلا: ادات حصر

ورحَّب: واو حال. رحَّب فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً. و فاعل آن ضمیر مستتر است جوازاً و تقدیر آن هواست

بی: جار و مجرور متعلق بر حَّب و جمله از فعل و فاعل در محل نصب بنابر حال بیان کنندهٔ شکل مفعول به یعنی صدیقی و رابط ضمیر در رحب است

*** پاسخ تمرین (۱۸۶)**

الانسان أعدلُ الحیوان مزاجاً (ابهام اسم) واکمله أفعالاً (ابهام اسم) و ألطفه حساً (ابهام اسم). اذا مشی الانسان فی ایام الحرّ یتصبَّب بدنهُ عرقاً (ابهام جمله). یفیضُ قلب الوالد سروراً (ابهام جمله) متی یلغه ان اولاده ناجحون. اشتروا عشرة اکیال قمحاً (ابهام مفرد) لمؤونتهم فی ایام الشتاء و اخذوا عشرین رطلاً (ابهام مفرد) سمناً (ایضاً) و حابیةً عسلاً (ایضاً). أکرم بالرجل صدیقاً (ابهام جمله) اذا کان ینفعك فی أوقات البلاء. طاب رئیس المدرسة نفساً (ابهام جمله) بتقدُّم التلامذة. کیلت قطعة الارض التی تخصُّنا خمسین ذراعاً (ابهام مفرد) مربّعاً

*** پاسخ تمرین (۱۸۷)**

خمسة أمداد قمحاً (تمییز کیل‌ها) جیداً یبلغ ثمنها مائة قرش (تمییز عدد) ما عدا أجرة نقلها. صحا الجوّ بعدالمطر فماتری فیه قَدْر راحةٍ سحاباً (تمییز ممسوحات). القاضی العادل لایحکم بغیر الحق ولو جئته بملءِ الارض ذهباً (تمییز کیل‌ها). اشرب قدحاً خمراً (تمییز کیل‌ها) مع الطعام فانه یقوّی المعدة. تقتتل الحکومات علی شبرٍ أرضاً (تمییز ممسوحات) فما اعظم الانسان طمعاً. لیس للکافر ثُقل خردلة ایماناً (تمییز موزونات). رغیفٌ خبزاً (تمییز ممسوحات) کافٍ لسدّالجوع. حفنةٌ طحیناً (تمییز کیل‌ها) یُلتُّ بها العجین الرَّخوفیشتدُّ. جرَّةٌ ماءً (تمییز کیل‌ها) تکفی لشرب عیلة صغیرة فی الیوم

*** پاسخ تمرین (۱۸۸)**

تفرق السنة الشمسيَّة عن القمرية أحد عشر يوماً (منصوب بر تمييز) و يتأخَّر الحساب الشرقى عن الغربى ثلاثة عشر يوماً (منصوب بر تمييز) اوصيتُ الصائغ ان يصوغ لى خاتماً ذهباً (منصوب بر تمييز) لالبسه فى خنصرى وانقش عليه اسمى. فرَّالشقىُّ هارباً (منصوب بر حال) و اعتصم فى بيت مأهول بامثاله فساداً (منصوب بر تمييز). يذهبُ الشجاعُ الى القتال مقتحماً (منصوب بر حال) الاهوال و يُسر اذا انتصر على اعداء يمثلونه جُرأةً و اقداماً (منصوب بر تمييز). الليمون البرتقال من الـذّالفاكهة الشتوية طعماً (منصوب بر تمييز) و أظرفها منظراً (ايضاً) و أطولها بقاءً (ايضاً). أُصيبت كروم فرنسة من نحو خمسين سنة (منصوب بر تمييز) بداء اتلفها. يُعتقل القتلة فى الحبوس بسلسلةٍ قوية حديداً (منصوب بر تمييز).

*** پاسخ تمرین (۱۸۹)**

عندى ثلاثة اقلامٍ وأحدَ عشر كتاباً وستةَ عشرَ دفتراً. زارنا عشرون زائراً معهم خمسةَ عشرَ ولداً و ثمانى امرأةً. اشتريتُ مائةَ تفاحةٍ و خمساً و عشرينَ رمانةً و الفَ ليمونةٍ و دفعتُ ثلاثمئةً و عشرين غرشاً. كتبتُ اليوم اثنتا عشرةَ رسالةً و تلقّيْتُ احدَ عشرَ جواباً. فى المدرسة ثلاثٌ و عشرون معلمةً واربعةُ نظّارٍ و ثمانيةَ عشرَ خادماً و ثلاثُمائةٍ و عشرون تلميذاً

*** پاسخ تمرین (۱۹۰)**

يساوى: فعل مضارع مرفوع بضمّهٔ مقدَّر كه استثقال مانع ظهور آنست

الذهبُ: فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر

خمسة: مفعول به منصوب و مضاف الخ

أضعافه: مضاف اليه مجرور بكسرهٔ ظاهر و مضاف. و هاء ضمير متصل مبنى بر كسر در محل جر باضافه

فضَّةً: تمييز اضعاف منصوب بدو فتحهٔ ظاهر

اشتعلَ: فعل ماضى مبنى بر فتح لفظاً

الرأسُ: فاعل مرفوع بضّمهٔ ظاهر در آخرش

شیباً: تمییز منصوب به دو فتحهٔ ظاهر

عندی: ظرف زمان مبنی بنابر ظرفیّت متعلق بخبر مقدم محذوف و تقدیر آن «موجود» است و مضاف و یاء ضمیر جر مبنی بر سکون و مجرور باضافه

احد عشر: اسم عدد مرکب مبنی بر فتح در محل رفع مبتدای مؤخر

درهماً: تمییز احد عشر منصوب به دو فتحهٔ ظاهر در آخرش

فَجَّرَ: فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً

اللهُ: اسم جلاله فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

الارضَ: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش

عیوناً: تمییز الارض منصوب بدو فتحهٔ ظاهر در آخرش

الولاةُ: مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

اعلی: خبر مرفوع بضمهٔ مقدر بر الف برای تعذّر

من: حرف جر متعلق با علی

المتصرفین: مجرور بمن و علامت جر آن یاء است زیرا جمع مذکر سالم است

مرتبةً: تمییز منصوب بدو فتحهٔ ظاهر در آخرش

*** پاسخ تمرین (۱۹۱)**

جمله‌هائی که در آنها منادای مفرد است: یا حسودُلاترجُ فلاحاً یا عاقدُ اذکر حلّاً. یا مؤْمناً لاتتّکل علی غیرالله. أیا رجلاً صالحاً. یا أخوانِ. یا یوسفُ

جمله‌هائی که در آنها منادای مضاف است: یا طالبَ العلم لاتکسل. أیا اکرمَ الخلق. ای اخوانی الصغار

جمله‌هائی که در آنها منادای مشبه به مضاف است: یا سامعاً صلوات العباد ارحمنا. یا طاهرةً نفسه صلِّ من اجلنا. یا سامعاً دعاء المظلوم. یا ساعیاً فی‌الخیر. یا آخذاً بیدالضعیف. أی زکیاً اصله

*** پاسخ تمرین (۱۹۲)**

یا رجلًا عالیَ الهمّة. یا مقیماً فی بیروت. یا متفنّناً فی العلوم. یا مطلعاً علی الحقائق. یاسیدی الجلیلَ. یا مُحلّلَ المشکلات. یا واثقاً بنفسه. یا نازلًا من الجبل. یا سیدان. یا راحلون. یا معلّمُ (مقصود). یا یوسفُ. یا یوسفون. یا کاملَ الاوصاف

*** پاسخ تمرین (۱۹۳)**

یا یوسف کُنْ محباً لاخوتك. ایها الانسان الحکیمُ فکّرْ فی غَدِك. یا طالب العلم لایهن عزمُك. یا احبابَنا سکتت علی الاغصان اصواتُ البلابل. یا والداً نجیباً انتبه لعملك یا مبتغیاً مجداً بالعلم والعمل. یا ندیاً طیبَ القلب. یا هذا الرافعُ صوتَهُ. یا حبیباً الی کل القلوب. یا سلیلَ بیتِ المجدِ والشرف. ایاً رجلًا مؤمناً، انك ستنجحُ. و انت ایها التلمیذُ النجیبُ احترمْ معلّمك. یا منقذی الناس ارأفوا بنا. یا حکّام الشعوب أنصفوا المظلومین. ایا عبادَالله لاتضلُّو الطریقَ القویمَ. یا حسوداً انك لن تبلغ امنیَّتَك. ایها المعلمُ النزیهُ احکمْ بالعدل بین تلامذ تك ایها المؤمنون والمؤمناتُ اتّقوا اللهَ. یا ساعیِنْ فی الخیر إنَّ لکما اجراً عظیماً. یا مُدّبراتِ الامور أغِثْنَنا.

*** پاسخ تمرین (۱۹۴)**

یا: حرف نداء

تلمیذاً: منادای منصوب زیرا نکرهٔ مقصوده موصوفه است و مفعول به برای فعل ندای محذوف

فی المدرسة: جار و مجرور. و شبه جمله نعت

یا: حرف نداء

یوسفون: منادای مبنی (زیرا علم است)، بر واو زیرا جمع مذکر سالم است و در محل نصب مفعول به برای فعل ندای محذوف است

یا: حرف نداء

ایتها: منادای مبنی بر ضم در محل نصب مفعول به برای فعل ندای محذوف. و «ها» برای تنبیه

ایها: منادای بحرف ندای «یا» محذوف مبنی بر ضم در محل نصب مفعول به برای فعل محذوف.

و «ها» برای تنبیه

الغافلون: نعت زیرا مشتق تابع منعوت خود است برفع و علامت رفع آن واو است

افیقوا: فعل امر مبنی بر حذف نون. واو: فاعل

یا: حرف نداء

طالب: منادای منصوب زیرا مضاف است و مفعول به برای فعل ندای محذوف

العلم: مضاف الیه

لا: حرف نهی

تکسلْ: فعل مضارع مجزوم بلا. و فاعل آن مستتر است وجوباً وانت است

یا: حرف نداء

ثعلبان: منادای مبنی (یرا که نکرهٔ مقصوده است) بر الف. و در محل مفعول به برای فعل ندای محذوف است

احذرا: فعل امر مبنی بر حذف نون. الف فاعل

الفخَّ: مفعول به

* پاسخ تمرین (۱۹۵)

۱ سجداً (حال) سائلین (حال) ربَّهم (مفعول به) ندماً (لاجله) صدورهم (مفعول به) التماساً (لاجله) ۲ـ المستشفیات (مفعول به) نظیفة (مفعول به) ۳ الشباب (اسم لیت) ۴ تکون (فعل منصوب بأن) اسداً (خبر تکون) تکون (منصوب بان) ثعلباً (خبر تکون) جائعاً (نعت) فضله (مفعول به) ۵ عقلاً (تمییز) ۶ منیر یَنْ (خبر کان) ۷ موتَ (مفعول به) ۸ قریبك (به) غنیاً (خبر کان محذوفه) فقیراً (ایضاً) ۹ بمرغوب (منصوب محلاًّ خبر لیس) عندَ (فیه) ۱۰ ریش (به) ۱۱ ثیابَ (به) ۱۲ بشیر (منادی) انبئنی (یاء: به) الحقیقة (به) ۱۳ اوصیك (کاف: به) بنیَّ (منادی) تسیر (منصوب بأن) بین (فیه) سلوکاً (نائب مفعول مطلق) حسناً (نعت) ۱۴ العلم (مستثنی) ۱۵ الاراضی (به) المهجورة (نعت) وحدك (حال) ۱۶ خاتَمین (به) ذهباً (تمییز) ۱۷ قدام (فیه) سناً (تمییز) عیش (مطلق) الشهواتِ (به) اتکالاً (لاجله) لدیك (فیه) الدهرَ (اسم ان)

*** پاسخ تمرین (۱۹۶)**

۱ المعتبرین ۲ اثنین ۳ جوامعَ کثیرةً ۴ الحسناتِ، السیئاتِ ۵ مخالطةً، عشراءَه حقاً ۶ لاخیك، دراهمَ ۷ الرجلَ، حکیماً، عقلَهُ ۸ ذوو ۹ یکرَّمَ، اجلالاً، یُهابَ، خوفاً ۱۰ عشرین دیناراً ۱۱ الآدابُ ۱۲ فهیمَیْنِ ۱۳ بقلبَ، شفقةً ۱۴ یدخلُ ۱۵ اثنین، غضبانُ ۱۶ السنةِ، شدیدُ، شتاءَها، قارسَ

*** پاسخ تمرین (۱۹۷)**

یکثرُ (متعلق جار و مجرور) الجلیدُ علی قمم الجبال. العلم (مقدَّریکون) فی‌الصدور. یتَّسع (متعلق جار و مجرور) العمران بالعدل. الحفظُ (مقدر یکون) فی‌الصغر کالنقش (ایضاً) فی‌الحجَر. العزَّة (تکون مقدَّر)للهِ. ابتعد (متعلق جار و مجرور) عن‌الشبهات. حُبّ‌الوطن (مقدَّریکون) من‌الایمان. لکّل امری (مقدریکون) من دهره ماتعوَّد (متعلق جار و مجرور). اسأل به خبیراً (متعلق جار و مجرور). اللهُ اعلمُ (ایضاً) بخفایا الصدور. وجدتُ من‌لا (مقدر یوجد) مالَ معهُ اذا أرادَ أمرًاقعد (متعلق دو جار و مجرور) به الفقرُ عن‌الذی یریده. واللهِ (مقدر اقسم) لایهلك المؤمن (متعلق جار و مجرور) بالله. لیس (مقدر یکون) علیَّ منهُ مخافةٌ (متعلق جار و مجرور). اذا بلغ المرءُ منزلةً تاقت (ایضاً) نفسه الی ما فوقها. عن قلیل تری (ایضاً) دیار الظالمین خراباً. هم شافعون (ایضاً) بك لدی الحاکم. ویلٌ (کائن مقدر) للمُصلّین الذین هم عن صلاتهم ساهون (متعلق جار و مجرور). جعل یحدّثنی (ایضاً) حتی طلوع افجر

*** پاسخ تمرین (۱۹۸)**

دمشقُ جنّـةُ (مضـاف) الشـامِ (مضـاف‌الیه مجـرور بکسـره) و نُزهتهـا (نزهة مضاف و ها مضـاف‌الیه). کلّ (مضـاف) کلبٍ (مضاف‌الیه مجرور بکسره) ببابه نبَّاح. إختراعاتُ (مضاف) المحدثین (مضاف‌الیه مجرور بیاء زیرا جمع سالم است) غیرَّت وجهَ (مضاف) الدنیا (مضاف‌الیه مجرور بکسرهٔ مقدر برای تعذر). کانت مدینةُ (مضاف) أُورَ (مضاف‌الیه مجرور بفتحه زیرا غیر منصرف است) وطن (مضاف) ابراهیمَ (مضاف‌الیه مجرور بفتحه زیرا غیر منصرف است) ابی (بدل. مضاف) الآباء (مضاف‌الیه مجرور بکسره). لایشاهدُ ضیاءُ (مضاف) النَّیّرَیْن (مضاف‌الیه

مجـرور بياء زيرا مثنى است) إلا اذا كان الجوّ نقياً من الغيوم. الحياةُ مزدحم (مضاف) الاقدام (مضاف اليه مجرور بكسره) و مُستَبقُ (مضاف) الاقوامِ (مضاف اليه مجرور بكسره) رسخ فى عقول (مضاف) الاقدمينَ (مضاف اليه و علامت جر آن ياء است زيرا جمع سالم است) ان علَّة (مضاف) خسـوفِ (مضـاف اليه مجرور بكسره) (مضاف) القمرِ (مضاف اليه مجرور بكسره) تنّين يحاول ابتلاعهُ (ابتلاع مضاف و هاء ضمير متصل مضاف اليه مبنى بر ضم) فكانوا يصيحون و يُطبّلون لارهاب (مضاف) التنّينِ (مضاف اليه مجرور بكسره)

*** پاسخ تمرين (۱۹۹)**

لعبنا الولدين. لعب الاولاد. مسطرتاالتلميذين. مساطر التلاميذ. مفتاحا البابَين. مفاتيح الابواب. قلما الكاتبَين. اقلام الكتبة. قولا الصادقَين. اقوال الصادقين. سيفا الجنديَين. سيوف الجنود. كتابا يوسفـين و كتب يوسفـين. ملّاحا السفينتَين. ملّاحوالسفن. أهبتا الحربَين. أهبات الحروب. نظاما الحكومتَين انظمة الحكومات

*** پاسخ تمرين (۲۰۰)**

مصراعا الباب. ضفتّا النهر. كفّتا الميزان. مُجيرا (دخول ال جايز است) القاتل. زارعو (ايضاً) الارض ملتقطو (ايضاً) الذهب. قاتلو (ايضاً) الحقّ. مادحو (ايضاً) أخيك. مكرمو (ايضاً) الضيف. حاصدو (ايضاً) القمح. مثيرو (ايضاً) الفتن

*** پاسخ تمرين (۲۰۱)**

غاب: فعل ماضى الخ

عنّا: عن حرف جر و نا ضمير متصل مبنى بر سكون در محل جر بحرف و جار و مجرور متعلق بغاب است

أحباؤنا: احبّاء فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و مضاف ونا ضمير متصل مبنى بر سكون در محل جر باضافه

صهیلُ: مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش. مضاف

الخیلِ : مضاف‌الیه مجرور بکسره

یُسمعُ: مضارع مجهول مرفوع و نائب فاعل مستتر است و تقدیر آن هو و جمله از فعل و فاعل یا نائب آن در محل رفع خبر برای مبتدا

الی: حرف جر

بعیدٍ: ظرف متصرف مجرور بحرف و جار و مجرور متعلق بیسمع

تدومُ: فعل مضارع الخ

الثلوجُ: فاعل مرفوع الخ

علی: حرف جر

قمم: مجرور بعلی و علامت جار و مجرور متعلق بتدوم و مضاف

الجبال: مضاف‌الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

المرتفعة: نعت برای جبال مجرور یکسره

زارعو: مبتدای مرفوع بواو زیرا جمع مذکر سالم است

المعروف: مضاف‌الیه مجرور بکسره

یحصدون: فعل مضارع مرفوع بثبوت نون زیرا از افعال خمسه است برای تجرد آن از عوامل واو فاعل و جمله خبر مبتدا

الجمیل: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش

*** پاسخ تمرین (۲۰۲)**

هذا ثوبٌ ممزَّقٌ (نعت حقیقی). هذا ثوبٌ ممزقة أطرافهُ (نعت سببی). رأینا غلاماً مهذ باً (نعت حقیقی) رأینا غلاماً مهذَّباً أخوه (نعت سببی). هؤلاء نساءٌ مهذَّبات (نعت حقیقی). هؤلاء نساءٌ مهذَّبةٌ بناتهنَّ (نعت سببی). دونك کتاباً سهلًا (نعت حقیقی). دونك کتاباً سهلةً تارینهُ (نعت سببی). أُحبُّ الـولدَ المهذَّب (نعت حقیقی). مررت بولد عاقل ابوه (نعت سببی). شاهدت والداً عاقلة اخواتهُ (نعت سببی)

*** پاسخ تمرین (۲۰۳)**

هم صادقون (خبر). هذان صادقان (خبر). هنَّ صادقات (خبر). اخیر رجالٌ صادقون (نعت). جاءت نساءٌ صادقات (نعت). اخبر الرجال صادقین (حال). روت النساءُ صادقات (حال). کتابکم نافع (خبر). انَّ الکتابَ نافع (خبر). قرأنا کتاباً نافعاً (نعت) الاقلام جیدة (خبر). اشتریتُ أقلاماً جیدةً (نعت) اِشترِ الاقلامَ جیدةً (حال). قابلتُ أستاذاً کریمةً طباعهُ (نعت سببی). زارنی الاستاذُ کریمةً طباعهُ (نعت سببی). لکنَّ الاستاذ کریمةٌ طباعهُ (خبر)

*** پاسخ تمرین (۲۰۴)**

فرحنا: فرح فعل ماضی مبنی بر سکون. ونا ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل رفع فاعل

فرحاً: مفعول مطلق منصوب بفتحهٔ ظاهر

لا: حرف نفی

یوصفُ: فعل مضارع مرفوع و نائب فاعل آن ضمیر است و تقدیر آن هو و جمله در محل نصب نعت فرحاً

خاضَ: فعل ماضی مبنی بر فتح لفظاً

الجیشان: فاعل مرفوع بالف زیرا مثنی است

حرباً: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر در آخرش

تشیبُ: فعل مضارع مرفوع برای تجرد آن از نواصب و جوازم

لها: جار و مجرور. لام حرف جر و ها ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل جر بحرف جر و جار و مجرور متعلق بتشیب

الاطفال: فاعل تشیب مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و جمله از فقل و فاعل در محل نصب نعت حرباً

هذا: اسم اشاره مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا

معلّم: اسم مرفوع. خبر

یتفانی: فعل مضارع مرفوع برای تجرّد از نواصب و جوازم و علامت رفع آن ضمه مقدَّر است

بر الف برای تعذر و فاعل آن مستتر است و تقدیر هواست و جمله از فعل و فاعل در محل رفع نعت معلم

فی‌افادة: جار و مجرور متعلق بیتفانی. افادة مضاف

تلامیذه: مضاف‌الیه. تلامیذ مضاف و هاء ضمیر متصل مبنی بر کسر در محل جر باضافه

هو: ضمیر منفصل مبنی بر فتح در محل رفع مبتدا

افضلُ: خبر مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش و مضاف

رجلٍ: مضاف الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

کریمٍ: نعت سببی

عنصرهُ: عنصرُ فاعل کریم مرفوع بضمّه و هاء ضمیر متصل مبنی بر ضم در محل جر مضاف‌الیه

* پاسخ تمرین (۲۰۵)

زحف نابلیون علی‌الانکلیز و (برای حال) معهُ سبعون الفاً و (برای عطف) کان یرجوان یُهوّل علیهم بکثرة العدد. کتب التلمیذ فرضهُ و (برای حال) هو یظنُّ أنه أجاد و (برای عطف) فاز. الجاهلُ واثقٌ و (حال یا عطف) العالم مرتاب. جزاء الفضیلة ولدٌ یسرُّ والدَه بعملٍ صالح و (برای عطف) زوجةٌ تُهمُّها مصلحة زوجها و (برای عطف) صدیق فی‌العسر والیسر. اقمتُ فی مصر عاماً و (برای عطف) رجعتُ و (برای حال) انا عارفٌ باحوالها

* پاسخ تمرین (۲۰۶)

جئتم أنتم و (برای عطف) الجمعُ. قمتُ و (معیّه) الفجر. أناراضٍ عنك و (برای عطف) عن ابیك. أحسنوا الی اخیك و (برای عطف) الیك. نزلنا فی القریة و (معیه) اباهم. یمیل الادیب عن السفیه و (برای عطف) حدیثه. دُعینا و (معیه) جارنا الی تناول الطعام عند صدیق لنا. نهضَت بغتةً و (معیه) رفیقتها. کل من هذا الطعام و (معیه) اخاك. کیف حالك و (معیه) الحوادث. سافرتُ الی الشام انا و (برای عطف) اخوك. سلمت علیه و (معیه) جمیعَ اخوته. جئت من البیت و (معیه) اباه.

اذهب و (معیّه) اياك. اذهب انت و (برای عطف) ابوك

*** پاسخ تمرین (۲۰۷)**

مَنْ: اسم شرط دو فعل را جزم می‌دهد مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا

ارادَ: فعل ماضی مبنی بر فتح در محل جزم زیرا فعل شرط است و فاعل آن ضمیر مستتر است و تقدیر آن هواست

الخیرَ: مفعول به منصوب بفتحهٔ ظاهر

لاخوانِه: لام حرف جر. اخوان مجرور بکسرهٔ ظاهر. هاء ضمیر متصل مبنی بر کسر در محل جر باضافه

فَعَلَ: فعل ماضی مبنی بر فتح در محل جزم زیرا جواب شرط است و فاعل آن ضمیر مستتر است و تقدیر آن هواست. و جمله «ارادالخیر فعل» در محل رفع خبر مبتداست

ولم: واو حرف عطف. لم حرف نفی و جزم

یَقُلْ: فعل مضارع مجزوم بلم و علامت جزم آن سکون آخرش و فاعل ضمیر مستتر و تقدیر آن هواست

الجاهلُ: مبتدای مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

کآنیة: کاف حرف جر. آنیة مجرور بکاف و علامت جرآن کسرهٔ ظاهر در آخرش. شبه جمله خبر و آن مضاف است

الفخار: مضاف‌الیه مجرور بکسرهٔ ظاهر در آخرش

سهلٌ: نعت سببی

کسرها. کسرُ فاعل سهل مرفوع و مضاف و ها ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل جر باضافه

عسر: نعت سببی

جبرها: جبرُ فاعل مرفوع وها ضمیر متصل مبنی بر سکون در محل جر باضافه

یموتُ: فعل مضارع مرفوع برای تجرد آن از نواصب و جوازم

الناسُ: فاعل مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

حتی: حرف عطف برای غایت

الانبیاءُ: معطوف بر الناس مرفوع بضمهٔ ظاهر در آخرش

*** پاسخ تمرین (۲۰۸)**

الجهلاءُ (مؤکدً). انفسهُم (مؤکدِ). البناتُ (مؤکدً). اعینُهُنَّ (مؤکدِ). رفاقی (مؤکدً). کلّهم (مؤکدِ). الناسُ (مؤکدً). اجمعون (مؤکدِ). التلامیذُ (مؤکدً). جمیعهُم (مؤکّد). المدینةِ (مؤکدً).کلّها (مؤکدِ). المـرأتـین (مؤکدً). کلتیهما (مؤکدِ).القومُ (مؤکدً). عامتهُم (مؤکدِ). ولدیك (مؤکدً). کلیهما (مؤکدِ). الصفحتین (مؤکدً). کلتیهما (مؤکدِ)

*** پاسخ تمرین (۲۰۹)**

السنـة کلّهـا. الجنودُ اجمعهُم. اصدقاؤك جمیعهُم. شهری الصیف کلیهما. ایتها النساءُ انکنَّ کلّکنَّ. مع اخویَّ کلیهما. البیوتُ کلُّها. صدیقاه کلاهما. هذه النصیحةَ عینَها من الاستاذِ نفسِه

***پاسخ تمرین (۲۱۰)**

بینما کنّا نیاماً سُرق الضیفُ فرسُهُ (بدل اشتمال). قلّتُ الاستاذَیده (بدل جزء). لمانُکب البرامکة رثاهم الشعراء فضلهم (بدل اشتمال) هؤلاءالناس (بدل کل) تجار. ایها الرجال (بدل کل) أغیثونا. سرَّنی الغنی ألحانُه (بدل اشتمال). تفرَّس فی المدینة أبنیتها (بدل جزء). کان الخطیبُ ششیرون (کل) أفصح المتکمین عندالرومانیین. انتصر امبراطور الفرنسیین نابلیون (کل) الاول فی موقعة اوسترلیتز. کان السلطان عثمان (کل) اوّل موّسس للدولة العلیة العثمانیتة

پایان

جدولهای تصریف افعال

افعال مجرّد و مزید ۳
سالم: فَعَلَ ۵
مضاعف: مدَّ ۶
مهموزالفاء: أثِرَ ۷
مهموزالعین: سأل ۸
مهموزاللّام: قرأ ۹
مثال واوی: وَعَدَ ۱۰
مثال یائی: یَسُرَ ۱۱
اجوف واوی: قال ۱۲
اجوف از وزن فَعَل یفعَل: خاف ۱۳
اجوف یائی : باع ۱۴
ناقص واوی: غزا ۱۵
ناقص یائی: رمی ۱۶
ناقص یائی: رضی ۱۷
لفیف مفروق: وقی ۱۸
لفیف مقرون: طوی ۱۹
لفیف مقرون: حیِیَ ۲۰
مهموزالفاء و اجوف: آب ۲۱
مهموزالفاء و ناقص: أتی ۲۲
مهموزالعین و ناقص: رأی ۲۳
مهموزاللّام و اجوف: جاء ۲۴
مهموز و لفیف مقرون: أوی ۲۵
مهموز و لفیف مفروق: وأی ۲۶
مضارع منصوب و مجزوم ۲۷
مضارع با نون تأکید ۲۸
امر با نون تأکید ۲۹
افعال جامده ۳۰

افعال مجرّد و مزید

	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
ثلاثی مجرّد	فَعِلَ		يَفْعَلُ		اِفْعَلْ
	فَعِلَ		يَفْعِلُ		اِفْعِلْ
	فَعَلَ	فُعِلَ	يَفْعِلُ	يُفْعَلُ	اِفْعِلْ
	فَعَلَ		يَفْعُلُ		اُفْعُلْ
	فَعَلَ		يَفْعَلُ		اِفْعَلْ
	فَعُلَ		يَفْعُلُ		اُفْعُلْ
ثلاثی مزید	۱ فَعَّلَ	فُعِّلَ	يُفَعِّلُ	يُفَعَّلُ	فَعِّلْ
	۲ فاعَلَ	فوعِلَ	يُفاعِلُ	يُفاعَلُ	فاعِلْ
	۳ أَفْعَلَ	أُفْعِلَ	يُفْعِلُ	يُفْعَلُ	أَفْعِلْ
	۴ تَفَعَّلَ	تُفُعِّلَ	يَتَفَعَّلُ	يُتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ
	۵ تَفاعَلَ	تُفوعِلَ	يَتَفاعَلُ	يُتَفاعَلُ	تَفاعَلْ
	۶ اِنْفَعَلَ	اُنْفُعِلَ	يَنْفَعِلُ	يُنْفَعَلُ	اِنْفَعِلْ
	۷ اِفْتَعَلَ	اُفْتُعِلَ	يَفْتَعِلُ	يُفْتَعَلُ	اِفْتَعِلْ
	۸ اِفْعَلَّ	...	يَفْعَلُّ	...	اِفْعَلَّ
	۹ اِسْتَفْعَلَ	اُسْتُفْعِلَ	يَسْتَفْعِلُ	يُسْتَفْعَلُ	اِسْتَفْعِلْ
	۱۰ اِفْعَوْعَلَ	اُفْعُوْعِلَ	يَفْعَوْعِلُ	يُفْعَوْعَلُ	اِفْعَوْعِلْ
رباعی	فَعْلَلَ	فُعْلِلَ	يُفَعْلِلُ	يُفَعْلَلُ	فَعْلِلْ
	تَفَعْلَلَ	تُفُعْلِلَ	يَتَفَعْلَلُ	يُتَفَعْلَلُ	تَفَعْلَلْ
	اِفْعَنْلَلَ	اُفْعُنْلِلَ	يَفْعَنْلِلُ	يُفْعَنْلَلُ	اِفْعَنْلِلْ
	اِفْعَلَلَّ	اُفْعُلِلَّ	يَفْعَلِلُّ	يُفْعَلَلُّ	اِفْعَلِلَّ

مشتقات افعال مجرّد و مزید

مَصْدَر	اسم فاعل	اسم مفعول	اسم مکان و زمان	اسم آلت
سماعي فَعْل. فُعْل. الخ	فاعِلٌ	مَفْعولٌ	مَفْعَلٌ مَفْعِلٌ مَفْعِلٌ مَفْعَلٌ مَفْعَلٌ مَفْعَلٌ	مِفْعَلٌ مِفْعالٌ مِفْعَلَةٌ
تَفْعيلاً وتَفْعِلَةً مُفاعَلَةً وفِعالاً إفْعالاً تَفَعُّلاً تَفاعُلاً اِنْفِعالاً اِفْتِعالاً اِفْعِلالاً اِسْتِفْعالاً اِفْعيعالاً	مُفَعِّلٌ مُفاعِلٌ مُفْعِلٌ مُتَفَعِّلٌ مُتَفاعِلٌ مُنْفَعِلٌ مُفْتَعِلٌ مُفْعَلٌّ مُسْتَفْعِلٌ مُفْعَوْعِلٌ	مُفَعَّلٌ مُفاعَلٌ مُفْعَلٌ مُتَفَعَّلٌ مُتَفاعَلٌ مُنْفَعَلٌ مُفْتَعَلٌ ... مُسْتَفْعَلٌ مُفْعَوْعَلٌ	مثل اسم مفعول	وجود ندارد
فَعْلَلَةً وفِعْلالاً تَفَعْلُلاً اِفْعِنْلالاً اِفْعِلّالاً	مُفَعْلِلٌ مُتَفَعْلِلٌ مُفْعَنْلِلٌ مُفْعَلِلٌّ	مُفَعْلَلٌ مُتَفَعْلَلٌ مُفْعَنْلَلٌ مُفْعَلَلٌّ		

تصریف فعل سالم

	ماضی		مضارع		امر	ملاحظات
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول		
غائب مذکر	فَعَلَ(۱)	فُعِلْ	يَفْعَلُ(۲)	يُفْعَلُ		**اسم فاعل**
	فَعَلا	فُعِلا	يَفْعَلانِ	يُفْعَلانِ		فاعِلٌ ـ فاعِلَةٌ
	فَعَلوا	فُعِلوا	يَفْعَلونَ	يُفْعَلونَ		
غائب مؤنث	فَعَلَتْ	فُعِلَتْ	تَفْعَلُ	تُفْعَلُ		**اسم مفعول**
	فَعَلَتا	فُعِلَتا	تَفْعَلانِ	تُفْعَلانِ		مَفْعولٌ ـ مَفْعولَةٌ
	فَعَلْنَ	فُعِلْنَ	يَفْعَلْنَ	يُفْعَلْنَ		
مخاطب مذکر	فَعَلْتَ	فُعِلْتَ	تَفْعَلُ	تُفْعَلُ	افْعَلْ(۳)	(۱) حرکت عین‌الفعل ماضی معلوم ضمّه یا فتحه یا کسره است و از فرهنگها شناخته می‌شود.
	فَعَلْتُما	فُعِلْتُما	تَفْعَلانِ	تُفْعَلانِ	افْعَلا	(۲) حرکت عین‌الفعل مضارع از فرهنگها شناخته می‌شود.
	فَعَلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	تَفْعَلونَ	تُفْعَلونَ	افْعَلوا	(۳) حرکت عین‌الفعل امر مثل حرکت عین‌الفعل مضارع است و حرکت همزهٔ امر ضمه یا کسره است رجوع کنید به فعل امر در کتاب.
مخاطب مؤنث	فَعَلْتِ	فُعِلْتِ	تَفْعَلينَ	تُفْعَلينَ	افْعَلي	
	فَعَلْتُما	فُعِلْتُما	تَفْعَلانِ	تُفْعَلانِ	افْعَلا	
	فَعَلْتُنَّ	فُعِلْتُنَّ	تَفْعَلْنَ	تُفْعَلْنَ	افْعَلْنَ	
متکلم	فَعَلْتُ	فُعِلْتُ	أَفْعَلُ	أُفْعَلُ		
	فَعَلْنا	فُعِلْنا	نَفْعَلُ	نُفْعَلُ		

تصریف فعل مضاعف

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	مَدَّ	مُدَّ	يَمُدُّ	يُمَدُّ		مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	مَدِّدْ	تَمْديداً
	مَدَّا	مُدَّا	يَمُدَّانِ	يُمَدَّانِ		مادَّ	يُمادُّ	مادَّ	مُمادَّةً
	مَدُّوا	مُدُّوا	يَمُدُّونَ	يُمَدُّونَ		أَمَدَّ	يُمِدُّ	أَمْدِد	إمداداً
غایب مؤنث	مَدَّتْ	مُدَّتْ	تَمُدُّ	تُمَدُّ		تَمَدَّدَ	يَتَمَدَّدُ	تَمَدَّدْ	تَمَدُّدًا
	مَدَّتا	مُدَّتا	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ		تَمادَّ	يَتَمادُّ	تَمادَّ	تَمادّاً
	مَدَدْنَ	مُدِدْنَ	يَمْدُدْنَ	يُمْدَدْنَ		إنْمَدَّ	يَنْمَدُّ	إنْمَدَّ	إنْمِداداً
مخاطب مذکر	مَدَدْتَ	مُدِدْتَ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	إمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	إمْتَدَّ	إمْتِداداً	
	مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ	مُدَّا	إسْتَمَدَّ	يَسْتَمِدُّ	إسْتَمِدَّ	إسْتِمْداداً
	مَدَدْتُمْ	مُدِدْتُمْ	تَمُدُّونَ	تُمَدُّونَ	مُدُّوا				
مخاطب مؤنث	مَدَدْتِ	مُدِدْتِ	تَمُدِّينَ	تُمَدِّينَ	مُدِّي	اسم فاعل			
	مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ	مُدَّا	مادٌّ ـ مادَّة			
	مَدَدْتُنَّ	مُدِدْتُنَّ	تَمْدُدْنَ	تُمْدَدْنَ	أُمْدُدْنَ				
متکلم	مَدَدْتُ	مُدِدْتُ	أَمُدُّ	أُمَدُّ		اسم مفعول			
	مَدَدْنا	مُدِدْنا	نَمُدُّ	نُمَدُّ		مَمدودٌ ـ مَمدودَة			

تصریف مهموزالفاء

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	أَثِرَ	أُثِرَ	يَأْثَرُ	يُؤْثَرُ		أَثَّرَ	يُؤَثِّرُ	أَثِّرْ	تَأْثِيراً
	أَثِرَا	أُثِرَا	يَأْثَرانِ	يُؤْثَرانِ		آثَرَ	يُؤاثِرُ	آثِرْ	مُؤاثَرَةً
	أَثِروا	أُثِروا	يَأْثَرونَ	يُؤْثَرونَ		آثَرَ	يُؤْثِرُ	آثِرْ	إِيثاراً
غایب مؤنث	أَثِرَتْ	أُثِرَتْ	تَأْثَرُ	تُؤْثَرُ		تَأَثَّرَ	يَتَأَثَّرُ	تَأَثَّرْ	تَأَثُّراً
	أَثِرَتا	أُثِرَتا	تَأْثَرانِ	تُؤْثَرانِ		تَآثَرَ	يَتَآثَرُ	تَآثَرْ	تَآثُراً
	أَثِرْنَ	أُثِرْنَ	يَأْثَرْنَ	يُؤْثَرْنَ		إِنْأَثَرَ	يَنْأَثِرُ	إِنْأَثِرْ	إِنْئِثاراً
مخاطب مذکر	أَثِرْتَ	أُثِرْتَ	تَأْثَرُ	تُؤْثَرُ	إِئْثَرْ	إِيتَثَرَ	يَأْتَثِرُ	إِيتَثِرْ	إِيتِثاراً
	أَثِرْتُما	أُثِرْتُما	تَأْثَرانِ	تُؤْثَرانِ	إِئْثَرا	إِسْتَأْثَرَ	يَسْتَأْثِرُ	إِسْتَأْثِرْ	إِسْتِئْثاراً
	أَثِرْتُمْ	أُثِرْتُمْ	تَأْثَرونَ	تُؤْثَرونَ	إِئْثَروا				
مخاطب مؤنث	أَثِرْتِ	أُثِرْتِ	تَأْثَرينَ	تُؤْثَرينَ	إِئْثَري	**اسم فاعل**			
	أَثِرْتُما	أُثِرْتُما	تَأْثَرانِ	تُؤْثَرانِ	إِئْثَرا	آثِرٌ ـ آثِرَةٌ			
	أَثِرْتُنَّ	أُثِرْتُنَّ	تَأْثَرْنَ	تُؤْثَرْنَ	إِئْثَرْنَ				
متکلم	أَثِرْتُ	أُثِرْتُ	آثَرُ	أُؤْثَرُ		**اسم مفعول**			
	أَثِرْنا	أُثِرْنا	نَأْثَرُ	نُؤْثَرُ		مَأْثورٌ ـ مَأْثورَةٌ			

تصریف مهموزالعین

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	سأَلَ	سُئِلَ	يَسْأَلُ	يُسْأَلُ		سَأَّلَ	يُسَئِّلُ	سَئِّلْ	تَسْئِيلاً
	سألا	سُئِلا	يَسْأَلانِ	يُسْأَلانِ		ساءَلَ	يُساءِلُ	ساءِلْ	مُساءَلَةً
	سألوا	سُئِلوا	يَسْأَلونَ	يُسْأَلونَ		أَسْأَلَ	يُسْئِلُ	أَسْئِلْ	إِسْآلاً
غایب مؤنث	سأَلَتْ	سُئِلَتْ	تَسْأَلُ	تُسْأَلُ		تَسَأَّلَ	يَتَسَأَّلُ	تَسَأَّلْ	تَسَؤُّلاً
	سألَتا	سُئِلَتا	تَسْأَلانِ	تُسْأَلانِ		تَساءَلَ	يَتَساءَلُ	تَساءَلْ	تَساؤُلاً
	سأَلْنَ	سُئِلْنَ	يَسْأَلْنَ	يُسْأَلْنَ		إِنْسَأَلَ	يَنْسَئِلُ	إِنْسَئِلْ	إِنْسِئالاً
مخاطب مذکر	سأَلْتَ	سُئِلْتَ	تَسْأَلُ	تُسْأَلُ	إِسْأَلْ	إِسْتَأَلَ	يَسْتَئِلُ	إِسْتَئِلْ	إِسْتِئالاً
	سأَلْتُما	سُئِلْتُما	تَسْأَلانِ	تُسْأَلانِ	إِسْأَلا	إِسْتَسْأَلَ	يَسْتَسْئِلُ	إِسْتَسْئِلْ	إِسْتِسْآلاً
	سأَلْتُمْ	سُئِلْتُمْ	تَسْأَلونَ	تُسْأَلونَ	إِسْأَلوا				
مخاطب مؤنث	سَأَلْتِ	سُئِلْتِ	تَسْأَلينَ	تُسْأَلينَ	إِسْأَلي	اسم فاعل			
	سَأَلْتُما	سُئِلْتُما	تَسْأَلانِ	تُسْأَلانِ	إِسْأَلا	سائِلٌ ـ سائِلَةٌ			
	سَأَلْتُنَّ	سُئِلْتُنَّ	تَسْأَلْنَ	تُسْأَلْنَ	إِسْأَلْنَ				
متکلم	سَأَلْتُ	سُئِلْتُ	أَسْأَلُ	أُسْأَلُ		اسم مفعول			
	سَأَلْنا	سُئِلْنا	نَسْأَلُ	نُسْأَلُ		مَسْؤُولٌ ـ مَسْؤُولَةٌ			

تصریف مهموزاللام

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	قَرَأَ	قُرِئَ	يَقْرَأُ	يُقْرَأُ		قَرَّأَ	يُقَرِّئُ	قَرِّئْ	تَقْرِئَةً
	قَرَأَا	قُرِئَا	يَقْرَآنِ	يُقْرَآنِ		قَارَأَ	يُقَارِئُ	قَارِئْ	مُقَارَأَةً
	قَرَأُوا	قُرِئُوا	يَقْرَأُونَ	يُقْرَأُونَ		أَقْرَأَ	يُقْرِئُ	أَقْرِئْ	إِقْرَاءً
غایب مؤنث	قَرَأَتْ	قُرِئَتْ	تَقْرَأُ	تُقْرَأُ		تَقَرَّأَ	يَتَقَرَّأُ	تَقَرَّأْ	تَقَرُّؤاً
	قَرَأَتَا	قُرِئَتَا	تَقْرَآنِ	تُقْرَآنِ		تَقَارَأَ	يَتَقَارَأُ	تَقَارَأْ	تَقَارُؤاً
	قَرَأْنَ	قُرِئْنَ	يَقْرَأْنَ	يُقْرَأْنَ		إِنْقَرَأَ	يَنْقَرِئُ	إِنْقَرِئْ	إِنْقِرَاءً
مخاطب مذکر	قَرَأْتَ	قُرِئْتَ	تَقْرَأُ	تُقْرَأُ	إِقْرَأْ	إِقْتَرَأَ	يَقْتَرِئُ	إِقْتَرِئْ	إِقْتِرَاءً
	قَرَأْتُمَا	قُرِئْتُمَا	تَقْرَآنِ	تُقْرَآنِ	إِقْرَأَا	إِسْتَقْرَأَ	يَسْتَقْرِئُ	إِسْتَقْرِئْ	إِسْتِقْرَاءً
	قَرَأْتُمْ	قُرِئْتُمْ	تَقْرَأُونَ	تُقْرَأُونَ	إِقْرَأُوا				
مخاطب مؤنث	قَرَأْتِ	قُرِئْتِ	تَقْرَئِينَ	تُقْرَئِينَ	إِقْرَئِي	اسم فاعل			
	قَرَأْتُمَا	قُرِئْتُمَا	تَقْرَآنِ	تُقْرَآنِ	إِقْرَأَا	قَارِئٌ ـ قَارِئَةٌ			
	قَرَأْتُنَّ	قُرِئْتُنَّ	تَقْرَأْنَ	تُقْرَأْنَ	إِقْرَأْنَ				
متکلم	قَرَأْتُ	قُرِئْتُ	أَقْرَأُ	أُقْرَأُ		اسم مفعول			
	قَرَأْنَا	قُرِئْنَا	نَقْرَأُ	نُقْرَأُ		مَقْرُوءٌ ـ مَقْرُوءَةٌ			

تصریف مثال واوی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	وَعَدَ	وُعِدَ	یَعِدُ	یوعَدُ		وَعَّدَ	یُوَعِّدُ	وَعِّدْ	تَوْعیداً
	وَعَدا	وُعِدا	یَعِدانِ	یوعَدانِ		واعَدَ	یُواعِدُ	واعِدْ	مُواعَدَةً
	وَعَدوا	وُعِدوا	یَعِدونَ	یوعَدونَ		أَوْعَدَ	یُوعِدُ	أَوْعِدْ	إیعاداً
غایب مؤنث	وَعَدَتْ	وُعِدَتْ	تَعِدُ	توعَدُ		تَوَعَّدَ	یَتَوَعَّدُ	تَوَعَّدْ	تَوَعُّداً
	وَعَدَتا	وُعِدَتا	تَعِدانِ	توعَدانِ		تَواعَدَ	یَتَواعَدُ	تَواعَدْ	تَواعُداً
	وَعَدْنَ	وُعِدْنَ	یَعِدْنَ	یوعَدْنَ		إِنْوَعَدَ	یَنْوَعِدُ	إِنْوَعِدْ	إِنْوِعاداً
مخاطب مذکر	وَعَدْتَ	وُعِدْتَ	تَعِدُ	توعَدُ	عِدْ	إِتَّعَدَ	یَتَّعِدُ	إِتَّعِدْ	إِتِّعاداً
	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدانِ	توعَدانِ	عِدا	إِسْتَوْعَدَ	یَسْتَوْعِدُ	إِسْتَوْعِدْ	إِسْتِیعاداً
	وَعَدْتُمْ	وُعِدْتُمْ	تَعِدونَ	توعَدونَ	عِدوا				
مخاطب مؤنث	وَعَدْتِ	وُعِدْتِ	تَعِدینَ	توعَدینَ	عِدي	**اسم فاعل**			
	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدانِ	توعَدانِ	عِدا	وَاعِدٌ ـ وَاعِدَةٌ			
	وَعَدْتُنَّ	وُعِدْتُنَّ	تَعِدْنَ	توعَدْنَ	عِدْنَ				
متکلم	وَعَدْتُ	وُعِدْتُ	أَعِدُ	أُوعَدُ		**اسم مفعول**			
	وَعَدْنا	وُعِدْنا	نَعِدُ	نوعَدُ		مَوْعود ـ مَوْعودَةٌ			

تصریف مثال یائی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	يَسُرَ	يُسِرَ	يَيْسُرُ	يوسَرُ		يَسَّرَ	يُيَسِّرُ	يَسِّرْ	تَيْسِيرًا
	يَسُرَا	يُسِرا	يَيْسُرانِ	يوسَرانِ		ياسَرَ	يُياسِرُ	ياسِرْ	مُياسَرَةً
	يَسُروا	يُسِروا	يَيْسُرونَ	يوسَرونَ		أَيْسَرَ	يوسِرُ	أَيْسِرْ	إيسارًا
غایب مؤنث	يَسُرَتْ	يُسِرَتْ	تَيْسُرُ	توسَرُ		تَيَسَّرَ	يَتَيَسَّرُ	تَيَسَّرْ	تَيَسُّراً
	يَسُرَتا	يُسِرَتا	تَيْسُرانِ	توسَرانِ		تَياسَرَ	يَتَياسَرُ	تَياسَرْ	تَياسُراً
	يَسُرْنَ	يُسِرْنَ	يَيْسُرْنَ	يوسَرْنَ		إِنْيَسَرَ	يَنْيَسِرُ	إِنْيَسِرْ	إِنْيِساراً
مخاطب مذکر	يَسُرْتَ	يُسِرْتَ	تَيْسُرُ	توسَرُ	أُوسُرْ	إِتَّسَرَ	يَتَّسِرُ	إِتَّسِرْ	إِتِّساراً
	يَسُرْتُما	يُسِرْتُما	تَيْسُرانِ	توسَرانِ	أُوسُرا	إِسْتَيْسَرَ	يَسْتَيْسِرُ	إِسْتَيْسِرْ	إِسْتِيسارًا
	يَسُرْتُمْ	يُسِرْتُمْ	تَيْسُرونَ	توسَرونَ	أُوسُروا				
مخاطب مؤنث	يَسُرْتِ	يُسِرْتِ	تَيْسُرينَ	توسَرينَ	أُوسُري				
	يَسُرْتُما	يُسِرْتُما	تَيْسُرانِ	توسَرانِ	أُوسُرا				
	يَسُرْتُنَّ	يُسِرْتُنَّ	تَيْسُرْنَ	توسَرْنَ	أُوسُرْنَ				
متکلم	يَسُرْتُ	يُسِرْتُ	أَيْسُرُ	أُوسَرُ					
	يَسُرْنا	يُسِرْنا	نَيْسُرُ	نوسَرُ					

اسم فاعل

ياسِرٌ - ياسِرَةٌ

اسم مفعول

مَيسورٌ - مَيْسورَةٌ

تصریف اجوف واوی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
مخاطب مذکر	قالَ	قيلَ	يَقولُ	يُقالُ		قَوَّلَ	يُقَوِّلُ	قَوِّلْ	تَقْويلاً
	قالا	قيلا	يَقولانِ	يُقالانِ		قاوَلَ	يُقاوِلُ	قاوِلْ	مُقاوَلَةً
	قالوا	قيلوا	يَقولونَ	يُقالونَ		أَقالَ	يُقيلُ	أَقِلْ	إِقالَةً
مخاطب مؤنث	قالَتْ	قيلَتْ	تَقولُ	تُقالُ		تَقَوَّلَ	يَتَقَوَّلُ	تَقَوَّلْ	تَقَوُّلاً
	قالَتا	قيلَتا	تَقولانِ	تُقالانِ		تَقاوَلَ	يَتَقاوَلُ	تَقاوَلْ	تَقاوُلاً
	قُلْنَ	قِلْنَ	يَقُلْنَ	يُقَلْنَ		إِنْقالَ	يَنْقالُ	إِنْقَلْ	إِنْقِيالاً
غایب مذکر	قُلْتَ	قِلْتَ	تَقولُ	تُقالُ	قُلْ	إِقْتالَ	يَقْتالُ	إِقْتَلْ	إِقْتِيالاً
	قُلْتُما	قِلْتُما	تَقولانِ	تُقالانِ	قولا	إِسْتَقالَ	يَسْتَقيلُ	إِسْتَقِلْ	إِسْتِقالَةً
	قُلْتُمْ	قِلْتُمْ	تَقولونَ	تُقالونَ	قولوا				
غایب مؤنث	قُلْتِ	قِلْتِ	تَقولينَ	تُقالينَ	قولي	اسم فاعل			
	قُلْتُما	قِلْتُما	تَقولانِ	تُقالانِ	قولا	قائِلٌ ـ قائِلَةٌ			
	قُلْتُنَّ	قِلْتُنَّ	تَقُلْنَ	تُقَلْنَ	قُلْنَ				
متکلم	قُلْتُ	قِلْتُ	أَقولُ	أُقالُ		اسم مفعول			
	قُلْنا	قِلْنا	نَقولُ	نُقالُ		مَقولٌ ـ مَقولَةٌ			

تصریف اجوف از وزن فَعِلَ یَفْعَلُ

	ماضی		مضارع		امـر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	خافَ	خِیفَ	یَخافُ	یُخافُ		خَوَّفَ	یُخَوِّفُ	خَوِّفْ	تَخْویفاً
	خافا	خِیفا	یَخافانِ	یُخافانِ		خاوَفَ	یُخاوِفُ	خاوِفْ	مُخاوَفَةً
	خافوا	خِیفوا	یَخافونَ	یُخافونَ		خافَ	یُخِیفُ	أَخِفْ	إِخافَةً
غایب مؤنث	خافَتْ	خِیفَتْ	تَخافُ	تُخافُ		تَخَوَّفَ	یَتَخَوَّفُ	تَخَوَّفْ	تَخَوُّفاً
	خافَتا	خِیفَتا	تَخافانِ	تُخافانِ		تَخاوَفَ	یَتَخاوَفُ	تَخاوَفْ	تَخاوُفاً
	خِفْنَ	خُفْنَ	یَخَفْنَ	یُخَفْنَ		إِنْخافَ*	یَنْخافُ	إِنْخَفْ	إِنْخِیافاً
مخاطب مذکر	خِفْتَ	خُفْتَ	تَخافُ	تُخافُ	خَفْ	إِخْتافَ*	یَخْتافُ	إِخْتَفْ	إِخْتِیافاً
	خِفْتُما	خُفْتُما	تَخافانِ	تُخافانِ	خافا	إِسْتَخافَ	یَسْتَخِیفُ	إِسْتَخِفْ	إِسْتِخافاً
	خِفْتُمْ	خُفْتُمْ	تَخافونَ	تُخافونَ	خافوا				
مخاطب مؤنث	خِفْتِ	خُفْتِ	تَخافینَ	تُخافینَ	خافی	اسم فاعل			
	خِفْتُما	خُفْتُما	تَخافانِ	تُخافانِ	خافا	خائِفٌ ـ خائِفَةٌ			
	خِفْتُنَّ	خُفْتُنَّ	تَخَفْنَ	تُخَفْنَ	خَفْنَ				
متکلم	خِفْتُ	خُفْتُ	أَخافُ	أُخافُ		اسم مفعول			
	خِفْنا	خُفْنا	نَخافُ	نُخافُ		مَخوفٌ ـ مَخوفَةٌ			

*ـ دو وزن انفعل و افتعل از این فعل استعمال نمی‌شود.

تصریف اجوف یائی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	باعَ	بیعَ	یَبیعُ	یُباعُ		بَیَّعَ	بُیُیِّعَ	بَیْعْ	تَبییعاً
	باعا	بیعا	یَبیعانِ	یُباعانِ		بایَعَ	یُبایِعُ	بایِعْ	مُبایَعَةً
	باعوا	بیعوا	یَبیعونَ	یُباعونَ		اَباعَ	یُبیعُ	أَبِعْ	إباعَةً
غایب مؤنث	باعَتْ	بیعَتْ	تَبیعُ	تُباعُ		تَبَیَّعَ	یَتَبَیَّعُ	تَبَیَّعْ	تَبَیُّعاً
	باعَتا	بیعَتا	تَبیعانِ	تُباعانِ		تَبایَعَ	یَتَبایَعُ	تَبایَعْ	تَبایُعاً
	بِعْنَ	بُعْنَ	یَبِعْنَ	یُبَعْنَ		إنباعَ	یَنْباعُ	إنبَعْ	إنْبِیاعاً
مخاطب مذکر	بِعْتَ	بُعْتَ	تَبیعُ	تُباعُ	بِعْ	إبْتاعَ	یَبْتاعُ	إبْتَعْ	إبْتیاعاً
	بِعْتُما	بُعْتُما	تَبیعانِ	تُباعانِ	بیعا	اِسْتَباعَ	یَسْتَبیعُ	اِستَبِعْ	اِستِباعَةً
	بِعْتُمْ	بُعْتُمْ	تَبیعونَ	تُباعونَ	بیعوا				
مخاطب مؤنث	بِعْتِ	بُعْتِ	تَبیعینَ	تُباعینَ	بیعي	اسم فاعل			
	بِعْتُما	بُعْتُما	تَبیعانِ	تُباعانِ	بیعا	بائع ـ بائِعَةٌ			
	بِعْتُنَّ	بُعْتُنَّ	تَبِعْنَ	تُبَعْنَ	بِعْنَ				
متکلم	بِعْتُ	بُعْتُ	أَبیعُ	أُباعُ		اسم مفعول			
	بِعْنا	بُعْنا	نَبیعُ	نُباعُ		مبیع ـ مبیعَةٌ			

تصریف ناقص واوی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	غَزا	غُزِيَ	يَغْزو	يُغْزى		غَزَّى	يُغَزّي	غَزّ	تَغْزِيَةٌ
	غَزَوَا	غُزِيا	يَغْزُوانِ	يُغْزَيانِ		غازى	يُغازي	غازِ	مُغازاةً
	غَزَوْا	غُزوا	يَغْزونَ	يُغْزَوْنَ		أَغْزى	يُغْزي	أَغْزِ	إِغْزاء
غایب مؤنث	غَزَتْ	غُزِيَتْ	تَغْزو	تُغْزى		تَغَزَّى	يَتَغَزَّى	تَغَزَّ	تَغَزِّياً
	غَزَتا	غُزِيَتا	تَغْزوانِ	تُغْزَيانِ		تَغازى	يَتَغازى	تَغازَ	تَغازِياً
	غَزَوْنَ	غُزِينَ	يَغْزونَ	يُغْزَيْنَ		إِنْغَزى	يَنْغَزي	إِنْغَزِ	إِنْغِزاء
مخاطب مذکر	غَزَوْتَ	غُزِيتَ	تَغْزو	تُغْزَى	أُغْزُ	إِغْتَزى	يَغْتَزي	إِغْتَزِ	إِغْتِزاءً
	غَزَوْتُما	غُزِيتُما	تَغْزوانِ	تُغْزَيانِ	أُغْزُوا	إِسْتَغْزى	يَسْتَغْزي	إِسْتَغْزِ	إِسْتِغْزاء
	غَزَوْتُمْ	غُزِيتُمْ	تَغْزونَ	تُغْزَوْنَ	أُغْزوا				
مخاطب مؤنث	غَزَوْتِ	غُزِيتِ	تَغْزينَ	تُغْزَينَ	أُغْزي	**اسم فاعل**			
	غَزَوْتُما	غُزِيتُما	تَغْزوانِ	تُغْزَيانِ	أُغْزُوا	غازٍ (الغازي) ـ غازيانِ			
	غَزَوْتُنَّ	غُزِيتُنَّ	تَغْزونَ	تُغْزَيْنَ	أُغْزونَ	غازونَ ـ غازِيَةٌ			
متکلم	غَزَوْتُ	غُزِيتُ	أَغْزو	أُغْزى		**اسم مفعول**			
	غَزَوْنا	غُزِينا	نَغْزو	نُغْزى		مَغْزُوٌّ ـ مَغْزُوَّةٌ			

تصریف ناقص یائی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	رَمی	رُمِيَ	يَرْمِي	يُرْمَي		رَمّى	يُرَمّي	رَمِّ	تَرمِيَة
	رَمَيا	رُمِيا	يَرْمِيانِ	يُرْمَيانِ		رامى	يُرامي	رامِ	مُراماةً
	رَمَوْا	رُموا	يَرْمونَ	يُرْمَوْنَ		أَرْمى	يُرْمي	أَرْمِ	إِرماءً
غایب مؤنث	رَمَتْ	رُمِيَتْ	تَرْمي	تُرْمى		تَرَمَّى	يَتَرَمَّى	تَرَمَّ	تَرَمِّياً
	رَمَتا	رُمِيَتا	تَرْمِيانِ	تُرْمَيانِ		تَرامَى	يَتَرامى	تَرامَ	تَرامِياً
	رَمَيْنَ	رُمِينَ	يَرْمِينَ	يُرْمَيْنَ		اِنْرَمى	يَنْرَمي	اِنْرَمِ	اِنْرِماء
مخاطب مذکر	رَمَيْتَ	رُمِيتَ	تَرْمي	تُرْمى	اِرْمِ	اِرْتَمى	يَرْتَمي	اِرْتَمِ	اِرْتِماءً
	رَمَيْتُما	رُمِيتُما	تَرْمِيانِ	تُرْمَيانِ	اِرْمِيا	اِسْتَرْمى	يَسْتَرْمي	اِسْتَرْمِ	اِسْتِرْماء
	رَمَيْتُمْ	رُمِيتُمْ	تَرْمونَ	تُرْمَوْنَ	اِرْمُوا				
مخاطب مؤنث	رَمَيْتِ	رُمِيتِ	تَرْمِينَ	تُرْمَيْنَ	اِرْمِي	**اسم فاعل**			
	رَمَيْتُما	رُمِيتُما	تَرْمِيانِ	تُرْمَيانِ	اِرْمِيا	رامٍ (الرّامي) - رامِيانِ			
	رَمَيْتُنَّ	رُمِيتُنَّ	تَرْمِينَ	تُرْمَيْنَ	اِرْمِينَ	رامونَ - رامِيَةٌ			
متکلم	رَمَيْتُ	رُمِيتُ	أَرْمي	أُرْمى		**اسم مفعول**			
	رَمَيْنا	رُمِينا	نَرْمي	نُرْمى		مَرْمِيٌّ - مَرْمِيَّة			

تصریف ناقص یائی

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	رَضِيَ	رُضِيَ	يَرْضي	يُرْضى		رَضَّى	يُرَضّي	رَضّ	تَرضِيَةً
	رَضِيا	رُضِيا	يَرْضَيانِ	يُرْضَيانِ		راضى	يُراضي	راضِ	مُراضاة
	رَضوا	رُضوا	يَرْضَوْنَ	يُرْضَوْنَ		أَرْضى	يُرْضي	أَرْضِ	إرضاء
غایب مؤنث	رَضِيَتْ	رُضِيَتْ	تَرْضى	تُرْضى		تَرَضَّى	يَتَرَضَّى	تَرَضَّ	تَرَضِّياً
	رَضِيَتا	رُضِيَتا	تَرْضَيانِ	تُرْضَيانِ		تَراضى	يَتَراضى	تَراضَ	تَراضِياً
	رَضِينَ	رُضِينَ	يَرْضَيْنَ	يُرْضَيْنَ		إِنْرَضى*	يَنْرَضي	إِنْرَضِ	إِنْرِضاء
مخاطب مذکر	رَضِيتَ	رُضِيتَ	تَرْضى	تُرْضى	إِرْضَ	إِرْتَضى	يَرْتَضي	إِرْتَضِ	إِرتِضاء
	رَضِيتُما	رُضِيتُما	تَرْضَيانِ	تُرْضَيانِ	إِرْضَيا	اِسْتَرْضى	يَسْتَرْضي	إِسْتَرْضِ	إِسْتِرْضاء
	رَضِيتُمْ	رُضِيتُمْ	تَرْضَوْنَ	تُرْضَوْنَ	إِرْضَوْا				
مخاطب مؤنث	رَضِيتِ	رُضِيتِ	تَرْضَيْنَ	تُرْضَيْنَ	إِرْضَيْ	**اسم فاعل**			
	رَضِيتُما	رَضِيتُما	تَرْضَيانِ	تُرْضَيانِ	إِرْضَيا	راضٍ (الرَّاضي) ـ راضِيانِ			
	رَضِيتُنَّ	رضِيتُنَّ	تَرْضَيْنَ	تُرْضَيْنَ	إِرْضَيْنَ	راضُونَ ـ راضِيَةٌ			
متکلم	رَضِيتُ	رُضِيتُ	أَرْضى	أُرْضى		**اسم مفعول**			
	رَضِينا	رُضِينا	نَرْضى	نُرْضى		مَرضِي ـ مَرْضِيَّةٌ			

*ـ این وزن کمتر استعمال می‌شود.

تصریف لفیف مفروق

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	وَقَى	وُقِيَ	يَقي	يُوقى		وَقّى	يُوَقّي	وَقِّ	تَوْقِيَةً
	وَقَيا	وُقِيا	يَقِيانِ	يُوقَيانِ		واقى	يُوَاقي	واقِ	مُواقاةً
	وَقَوْا	وُقوا	يَقونَ	يُوقَوْنَ		أَوْقى	يُوقي	أَوْقِ	إيقاء
غایب مؤنث	وَقَتْ	وُقِيَتْ	تَقي	تُوقى		تَوَقّى	يَتَوَقّى	تَوَقَّ	تَوَقِّياً
	وَقَتا	وُقِيَتا	تَقِيانِ	تُوقَيانِ		تَواقى	يَتَواقى	تَواقَ	تَواقِياً
	وَقَيْنَ	وُقِينَ	يَقِينَ	يُوقَيْنَ		إنْوَقى	يَنْوَقي	إنْوَقِ	إنْوِقاء
مخاطب مذکر	وَقَيْتَ	وُقِيتَ	تَقي	تُوقى	قِ	إتَّقى	يَتَّقي	إتَّقِ	إتِّقاء
	وَقَيْتُما	وُقِيتُما	تَقِيانِ	تُوقَيانِ	قِيا	إسْتَوْقى	يَسْتَوْقي	إسْتَوْقِ	إسْتيقاء
	وَقَيْتُمْ	وُقِيتُم	تَقونَ	تُوقَوْنَ	قوا				
مخاطب مؤنث	وَقَيْتِ	وُقِيتِ	تَقِينَ	تُوقَيْنَ	قي	**اسم فاعل**			
	وَقَيْتُما	وُقِيتُما	تَقِيانِ	تُوقَيانِ	قِيا	واقٍ (الواقي) ـ واقِيانِ			
	وَقَيْتُنَّ	وُقِيتُنَّ	تَقِينَ	تُوقَيْنَ	قِينَ	واقونَ ـ واقِيَةٌ			
متکلم	وَقَيْتُ	وُقِيتُ	أَقِي	أُوقى		**اسم مفعول**			
	وَقَيْنا	وُقِينا	نَقي	نُوقى		مُوَقّيٌ ـ مُوَقّيَةٌ			

تصریف لفیف مقرون

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	طَوی	طُوِيَ	يَطْوي	يُطْوى		طَوَّى	يُطَوِّي	طَوِّ	تَطْوِيَةً
	طَوَيا	طُوِيا	يَطْوِيان	يُطْوَيانِ		طَاوى	يُطاوي	طاوِ	مُطاواةً
	طَوَوْا	طُوُوا	يَطْوونَ	يُطْوَوْنَ		اَطْوَى	يُطْوي	أَطْوِ	إِطْواءً
غایب مؤنث	طَوَتْ	طُوِيَتْ	تَطْوي	تُطْوى		تطَوَّى	يَتَطَوَّى	تَطَوَّ	تَطَوِّياً
	طَوَتا	طُوِيَتا	تَطْوِيانِ	تُطْوَيانِ		تطاوى	يَتَطَاوى	تطاوَ	تَطاوِياً
	طَوَيْنَ	طُوِينَ	يَطْوِينَ	يُطْوَوْنَ		اِنطَوَى	يَنْطَوي	إِنطَوِ	إِنطِواءً
مخاطب مذکر	طَوَيْتَ	طُوِيتَ	تَطْوي	تُطْوي	إِطْوِ	اطَّوى	يَطَّوي	إِطَّوِ	إِطِّواءً
	طَوَيْتُما	طُوِيتُما	تَطْوِيانِ	تُطْوَيانِ	إِطْوِيا	اسْتَطْوى	يَستطوي	إِسْتَطْوِ	إِسْتِطْواءً
	طَوَيْتُمْ	طُوِيتُمْ	تَطْوونَ	تُطْوَوْنَ	إِطْووا				
مخاطب مؤنث	طَوَيْتِ	طُوِيتِ	تَطْوِينَ	تُطْوَيْنَ	إِطْوي	**اسم فاعل**			
	طَوَيْتُما	طُوِيتُما	تَطْوِيانِ	تُطْوَيانِ	إِطْوِيا	طاوٍ (الطَّاوي) ـ طاويان			
	طَوَيْتُنَّ	طُوِيتُنَّ	تَطْوِينَ	تُطْوَوْنَ	إِطْوِينَ	طاوونَ ـ طاوِيَةٌ			
متکلم	طَوَيْتُ	طُوِيتُ	أَطْوي	أُطْوى		**اسم مفعول**			
	طَوَيْنا	طُوِينا	نَطْوي	نُطْوى		مَطْوِيٌّ ـ مَطْوِيَّةٌ			

تصریف لفیف مقرون

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	حَيِيَ	حُيِيَ	يَحيا	يُحيا		حَيًّا	يُحَيِّي	حَيِّ	تَحِيَّةً
	حَيِيا	حُيِيا	يَحْيَيانِ	يُحْيَيانِ		حايا	يُحايي	حايِ	مُحاياةً
	حَيُوا	حُيوا	يَحْيَوْنَ	يُحْيَوْنَ		أَحْيا	يُحْيي	أَحْيِ	إِحْياءً
غایب مؤنث	حَيِيَتْ	حُيِيَتْ	تَحْيا	تُحْيا		تَحَيَّا	يَتَحَيَّا	تَحَيَّ	تَحَيُّياً
	حَيِيَتا	حُيِيَتا	تَحْيَيانِ	تُحْيَيانِ		تَحايا	يَتَحايى	تَحايَ	تَحاييا
	حَيِينَ	حُيِينَ	تَحْيَيْنَ	تُحْيَيْنَ		إِسْتَحْيا	يَسْتَحْيي	اِسْتَحْيِ	إِسْتِحْياءً
مخاطب مذکر	حَيِيتَ	حُيِيتَ	تَحْيا	تُحْيا	إِحْيَ				
	حَيِيتُما	حُيِيتُما	تَحْيَيانِ	تُحْيَيانِ	إِحْيَيا				
	حَيِيتُمْ	حُيِيتُمْ	تَحْيَوْنَ	تُحْيَوْنَ	إِحْيَوْا				
مخاطب مؤنث	حَيِيتِ	حُيِيتِ	تَحْيَيْنَ	تُحْيَيْنَ	إِحْيَيْ				
	حَيِيتُما	حُيِيتُما	تَحْيَيانِ	تُحْيَيانِ	إِحْيَيا				
	حَيِيتُنَّ	حُيِيتُنَّ	تَحْيَيْنَ	تُحْيَيْنَ	إِحْيَيْنَ				
متکلم	حَيِيتُ	حُيِيتُ	أَحْيا	أُحْيا					
	حَيِينا	حُيِينا	نَحْيا	نُحْيا					

اسم فاعل

استعمال نمی‌شود

اسم مفعول

مَحْيِيٌّ ـ مَحْيِيَّةٌ

تصریف مهموزالفاء واجوف

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	آبَ	إیب	یؤوبْ	یُؤابُ		أَوَّبَ	یُؤَوِّبُ	أَوْبْ	تَأْویباً
	آبا	إیبا	یؤوبانِ	یُؤابانِ		آوَبَ	یُؤاوِبُ	آوِبْ	مُؤاوَبَة
	آبوا	إیبوا	یؤوبونَ	یُؤابُونَ		أآبَ	یُئِیبُ	أَئِبْ	إئابَةً
غایب مؤنث	آبَتْ	إیبَتْ	تؤوبُ	تُؤابُ		تَأَوَّبَ	یَتَأَوَّبُ	تَأَوَّبْ	تَأَوُّباً
	آبَتا	إیبَتا	تؤوبانِ	تؤابانِ		تآوَبَ	یَتآوَبُ	تآوَبْ	تآوُباً
	أَبْنَ	إبْنَ	یؤبْنَ	یُؤْبَنَ		إنْأَوَبَ	یَنْأَوِبُ	إنْأَوِبْ	إنئیاباً
مخاطب مذکر	أَبْتَ	إبْتَ	تؤوبُ	تُؤابُ	أُبْ	إئتابَ	یَأْتابُ	إیتَبْ	إئتیاباً
	أَبْتُما	إبْتُما	تؤوبانِ	تُؤابانِ	أُوبا	إسْتآبَ	یَسْتَئِیبُ	اِسْتَئِبْ	إسْتِئابَةً
	أَبْتُمْ	إبْتُمْ	تؤوبونَ	تُؤابُونَ	أُوبوا				
مخاطب مؤنث	أَبْتِ	إبْتِ	تؤوبینَ	تُؤابینَ	أُوبي				
	أَبْتُما	إبْتُما	تؤوبانِ	تُؤابانِ	أُوبا				
	أَبْتُنَّ	إبْتُنَّ	تؤبْنَ	تُؤْبَنَ	أُبنَ				
متکلم	أَبْتُ	إبْتُ	أؤوبُ	أُؤابُ					
	أَبْنا	إبْنا	نؤوبُ	نُؤابُ					

اسم فاعل
آئِبٌ ـ آئِبَةٌ

اسم مفعول
مَؤُوبٌ ـ مَؤُوبَةٌ

تصریف مهموزالفاء و ناقص

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	أتی	أُتِيَ	يَأْتِي	يُؤْتى		أَتَّى	يُؤَتِّي	أُتِّ	تَأْتِيَةً
	أَتَيا	أُتِيا	يَأْتِيانِ	يُؤْتَيانِ		آتى	يُؤَاتِي	آتِ	مُؤَاتاةً
	أَتَوْا	أُتوا	يَأْتُونَ	يُؤْتَوْنَ		آتى	يُؤْتِي	آتِ	إِيتاءً
غایب مؤنث	أَتَتْ	أُتِيَتْ	تَأْتِي	تُؤْتى		تَأَتَّى	يَتَأَتَّى	تُأُتَّ	تَآتِياً
	أَتَتا	أُتِيَتا	تَأْتِيانِ	تُؤْتَيانِ		تَآتى*	يَتَآتى	تُآتَ	تَآتِياً
	أَتَيْنَ	أُتِينَ	يَأْتِينَ	يُؤْتَيْنَ		إِنْأَتى*	يَنْأَتِي	إِنْأَتِ	إِنْتِناءً
مخاطب مذکر	أَتَيْتَ	أُتِيتَ	تَأْتِي	تُؤْتى	إِيتَى*	يَأْتَتي	إِيتَتِ	إِيتاءً	
	أَتَيْتُما	أُتِيتُما	تَأْتِيانِ	تُؤْتَيانِ	تِيا	إِسْتَأْتى	يَسْتَأْتِي	إِسْتَأْتِ	إِسْتِئْناءً
	أَتَيْتُمْ	أُتِيتُمْ	تَأْتُونَ	تُؤْتَوْنَ	تُوا				
مخاطب مؤنث	أَتَيْتِ	أُتِيتِ	تَأْتِينَ	تُؤْتَيْنَ	تِي وَإِيتِ	اسم فاعل			
	أَتَيْتُما	أُتِيتُما	تَأْتِيانِ	تُؤْتَيانِ	تِيا	آتٍ (الآتي) ـ آتِيانِ			
	أَتَيْتُنَّ	أُتِيتُنَّ	تَأْتِينَ	تُؤْتَيْنَ	تِينَ	آتُونَ ـ آتِيَةٌ			
متکلم	أَتَيْتُ	أُتِيتُ	آتِي	أُؤْتى		اسم مفعول			
	أَتَيْنا	أُتِينا	نَأْتِي	نُؤْتى		مَأْتِيٌّ ـ مَأْتِيَّةٌ			

*ـ این وزنها زیاد استعمال نمی‌شوند.

تصریف مهموزالعین وناقص

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	رَأَى	رُئِيَ	يَرَى	يُرَى		رَأَّى	يُرَئِّي	رَاْ	تَرْئِيَةً
	رَأَيا	رُئِيا	يَرَيانِ	يُرَيانِ		راءَى	يُرائي	راءِ	مُراءَاةً
	رَأَوْا	رُؤُوا	يَرَوْنَ	يُرَوْنَ		أَرى	يُري	أَرِ	إِراءةً
غایب مؤنث	رَأَتْ	رُئِيَتْ	تَرَى	تُرَى		تَرَأَّى	يَتَرَأَّى	تَرَأَّ	تَرَئِّياً
	رَأَتا	رُئِيَتا	تَرَيانِ	تُرَيانِ		تَراءَى	يَتَراءَى	تَراءَ	تَرائِياً
	رَأَيْنَ	رُئِيْنَ	يَرَيْنَ	يُرَيْنَ		إِنْرَأَى*	يَنْرَئي	إِنْرَإِ	إِنْرِياءً
مخاطب مذکر	رَأَيْتَ	رُئِيتَ	تَرى	تُرى		إِرْتَأَى	يَرْتَئِي	إِرْتَإِ	إِرتِئاءً
	رَأَيْتُما	رُئِيتُما	تَرَيانِ	تُرَيانِ	رَ	إِسْتَرْأَى	يَسْتَرْئي	إِسْتَرْءِ	اِسْتِرْءاءً
	رَأَيْتُمْ	رُئِيتُمْ	تَرَوْنَ	تُرَوْنَ	رَيا				
مخاطب مؤنث	رَأَيْتِ	رُئِيتِ	تَرَيْنَ	تُرَيْنَ	رَوْا				
	رَأَيْتُما	رُئِيتُما	تَرَيانِ	تُرَيانِ	رَيْ	**اسم فاعل**			
	رَأَيْتُنَّ	رُئِيتُنَّ	تَرَيْنَ	تُرَيْنَ	رَيا	راءٍ (أَلرَّائِي) ـ رائِيانِ			
					رَيْنَ	راؤُونَ ـ رائِيَةٌ			
متکلم	رَأَيْتُ	رُئِيتُ	أَرى	أُرى		**اسم مفعول**			
	رَأَيْنا	رُئِينا	نَرى	نُرى		مَرْئِيٌّ ـ مَرْئِيَّةٌ			

تصریف مهموز اللام و اجوف

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	جاءَ	جيءَ	يَجيءُ	يُجاءُ		جَيَّأَ*	يُجَيِّئُ	جَيِّئْ	تَجْيِئَةً
	جاءَا	جينا	يَجيئانِ	يُجاءَانِ		أجاءَ	يُجَيِّئُ	أجِئْ	إجاءَةً
	جاؤُوا	جيئوا	يَجيئُونَ	يُجاؤُونَ		جايَأَ	يُجايِئُ	جايِئْ	مُجايَأَةً
غایب مؤنث	جاءَتْ	جيئَتْ	تَجيءُ	تُجاؤُ					
	جاءَتا	جيئَتا	تَجيئانِ	تُجاءَانِ					
	جِئْنَ	جِئْنَ	يَجِئْنَ	يُجَأْنَ					
مخاطب مذکر	جِئْتَ	جِئْتَ	تَجيءُ	تُجاءُ	جِئْ				
	جِئْتُما	جِئْتُما	تَجيئانِ	تُجاءَانِ	جيئا				
	جِئْتُمْ	جِئْتُمْ	تَجيئُونَ	تُجاؤُونَ	جيئُوا				
مخاطب مؤنث	جِئْتِ	جِئْتِ	تَجيئِينَ	تُجاءِينَ	جيئِي	اسم فاعل			
	جِئْتُما	جِئْتُما	تَجيئانِ	تُجاءَانِ	جيئا	جاءٍ (أجائِي) ـ جائِيانِ			
	جِئْتُنَّ	جِئْتُنَّ	تَجِئْنَ	تُجَأْنَ	جِئْنَ	جاؤُونَ ـ جائِيَةٌ			
متکلم	جِئْتُ	جِئْتُ	أَجيءُ	أُجاءُ		اسم مفعول			
	جِئْنا	جِئْنا	نَجيءُ	نُجاءُ		مَجيءٌ ـ مَجيئَةٌ			

*ـ فقط وزنهای مورد استعمال تذکر داده شده است.

تصریف مهموز و لفیف مقرون

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	أَوَيَ	أُوِيَ	يَأْوَى	يُؤْوَى		أَوَّى	يُؤَوِّي	أَوِّ	تَأْوِيَةً
	أَوَيا	أُوِيا	يَأْوَيانِ	يُؤْوَيانِ		آوى	يُؤَاوي	آوِ	مُؤَاواةً
	أَوَوا	أُوُوا	يَأْوَوْنَ	يُؤْوَوْنَ		آوى	يُؤْوي	آوِ	إِيواءً
غایب مؤنث	أَوَتْ	أُوِيَتْ	تَأْوَى	تُؤْوَى		تَأَوَّى	يَتَأَوَّى	تَأَوَّ	تَأَوِّياً
	أَوَتا	أُوِيَتا	تَأْوَيانِ	تُؤْوَيانِ		تآوى	يَتآوى	تآوَ	تآوِياً
	أَوَينَ	أُوِينَ	يَأْوَيْنَ	يُؤْوَيْنَ		إِنْأَوى	يَنْأَوي	إِنْأَوِ	إِنْئِواءً
مخاطب مذکر	أَوَيتَ	أُوِيتَ	تَأْوَى	تُؤْوَى	إِيوَ	إِتَّوَى	يَتَّوي	إِتَّوِ	إِتِّواء
	أَوَيتُما	أُوِيتُما	تَأْوَيانِ	تُؤْوَيانِ	إِيوَيا	إِسْتَأْوى	يَسْتَأْوي	اِسْتَأْوِ	اِسْتِئْواءً
	أَوَيتُمْ	أُوِيتُمْ	تَأْوَوْنَ	تُؤْوَوْنَ	إِيوَوْا				
مخاطب مؤنث	أَوَيتِ	أُوِيتِ	تَأْوَيْنَ	تُؤْوَيْنَ	إِيوَيْ	اسم فاعل			
	أَوَيتُما	أُوِيتُما	تَأْوَيانِ	تُؤْوَيانِ	إِيوَيا	آوٍ (أَلآوي) ـ آويانِ			
	أَوَيتُنَّ	أُوِيتُنَّ	تَأْوَيْنَ	تُؤْوَيْنَ	أِيوَيْنَ	آوونَ ـ آوِيَةٌ			
متکلم	أَوَيتُ	أُوِيتُ	آوَى	أُؤْوَى		اسم مفعول			
	أَوَينا	أُوِينا	نَأْوَى	نُؤْوَى		مَأْوِيٌّ ـ مَأْوِيَّةٌ			

تصریف مهموز و لفیف مفروق

	ماضی		مضارع		امر	ثلاثی مزید			
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
غایب مذکر	وَأَى	وُئِيَ	يَئِي	يُوأَى		وَأَّى	يُوَئِي	وَأِ	تَوْئِيَةً
	وَأَيا	وُئِيا	يَئِيانِ	يُوأَيانْ		واءَى	يُوَائِي	وَاءِ	مُوَاءَاةً
	وَأَوْا	وُؤُوا	يَؤُونَ	يُوأَوْنَ		أَوْأَى	يُوئِي	أَوْءِ	إِيْنَاءً
غایب مؤنث	وَأَتْ	وُئِيَتْ	تَئِي	تُوأَى		تَوَأَّى	يَتَوَأَّى	تَوَأَّ	تَوَئِّياً
	وَأَتا	وُئِيَتا	تَئِيانِ	تُوأَيانِ		تَواءَى	يَتَواءَى	تَوَاءَ	تَوائِياً
	وَأَيْنَ	وُئِينَ	يَئِينَ	يُوأَيْنَ		إِنْوَأَى	يَنْوَئِي	إِنْوَإِ	إِنْوِياءً
مخاطب مذکر	وَأَيْتَ	وُئِيتَ	تَئِي	تُوأَى	إِ	اِتَّأَى	يَتَّأِي	إِتَّإِ	إِتِّئَاءً
	وَأَيْتُما	وُئِيتُما	تَئِيانِ	تُوأَيانِ	إِيا	إِسْتَوْأَى	يَسْتَوئِي	إِسْتَوْإِ	إِسْتِيناءً
	وَأَيْتُمْ	وُئِيتُمْ	تَؤُونَ	تُوأَوْنَ	أُوا				
مخاطب مؤنث	وَأَيْتِ	وُئِيتِ	تَئِينَ	تُوأَيْنَ	إِي	**اسم فاعل**			
	وَأَيْتُما	وُئِيتُما	تَئِيانِ	تُوأَيانِ	إِيا	واءٍ (أَلْوائِي) ـ وائِيانِ			
	وَأَيْتُنَّ	وُئِيتُنَّ	تَئِينَ	تُوأَوْنَ	إِينَ	واؤُونَ ـ وائِيَةٌ			
متکلم	وَأَيْتُ	وُئِيتُ	أَئِي	أُوأَى		**اسم مفعول**			
	وَأَيْنا	وُئِينا	نَئِي	نُوأَى		مَوْئِيٌّ ـ مَوْئِيَّةٌ			

تصریف مضارع منصوب و مجزوم

	سالم و مهموز		مضاعف		اجوف		ناقص	
	منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم
غایب مذکر	يَفْعَلَ	يَفْعَلْ	يَمُدَّ	يَمُدَّ يا يَمْدُدْ	يَقُولَ	يَقُلْ	يَغْزُوَ	يَغْزُ
	يَفْعَلا	يَفْعَلا	يَمُدَّا	يَمُدَّا	يَقولا	يَقولا	يَغْزُوَا	يَغْزُوَا
	يَفْعَلوا	يَفْعَلوا	يَمُدُّوا	يَمُدُّوا	يَقولوا	يَقولوا	يَغْزوا	يَغْزوا
غایب مؤنث	تَفْعَلَ	تَفْعَلْ	تَمُدَّ	تَمُدَّ يا تَمْدُدْ	تَقولَ	تَقُلْ	تَغْزُوَ	تَغْزُ
	تَفْعَلا	تَفْعَلا	تَمُدَّا	تَمُدَّا	تَقولا	تَقولا	تَغْزُوَا	تَغْزُوَا
	يَفْعَلْنَ	يَفْعَلْنَ	يَمْدُدْنَ	يَمْدُدْنَ	يَقُلْنَ	يَقُلْنَ	يَغْزونَ	يَغْزونَ
مخاطب مذکر	تَفْعَلَ	تَفْعَلْ	تَمُدَّ	تَمُدَّ يا تَمْدُدْ	تَقولَ	تَقُلْ	تَغْزُوَ	تَغْزُ
	تَفْعَلا	تَفْعَلا	تَمُدَّا	تَمُدَّا	تَقولا	تَقولا	تَغْزُوَا	تَغْزُوَا
	تَفْعَلوا	تَفْعَلوا	تَمُدُّوا	تَمُدُّوا	تَقولوا	تقولوا	تَغْزوا	تَغْزُوا
مخاطب مؤنث	تَفْعَلي	تَفْعَلي	تَمُدّي	تَمُدّي	تَقولي	تَقولي	تَغْزي	تَغْزي
	تَفْعَلا	تَفْعَلا	تَمُدَّا	تَمُدَّا	تَقولا	تَقولا	تَغْزُوَا	تَغْزُوَا
	تَفْعَلنَ	تَفْعَلْنَ	تَمْدُدْنَ	تَمْدُدْنَ	تَقُلْنَ	تَقُلْنَ	تَغْزينَ	تَغْزينَ
متکلم	أَفْعَلَ	أَفْعَلْ	أَمُدَّ	أَمُدَّ يا أَمْدُدْ	أَقولَ	أَقُلْ	أَغْزُوَ	أَغْزُ
	نَفْعَلَ	نَفْعَلْ	نَمُدَّ	نَمُدَّ يا نَمْدُدْ	نَقولَ	نَقُلْ	نَغْزُوَ	نَغْزُ

تصریف مضارع با نون تأکید ثقیله و خفیفه

	سالم و مهموز		مضاعف		اجوف		ناقص	
	ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه
غایب مذکر	يَفْعَلَنَّ	يَفْعَلَنْ	يَمُدَّنَّ	يَمُدَّنْ	يَقولَنَّ	يَقولَنْ	يَغْزُوُنَّ	يَغْزُوُنْ
	يَفْعَلانِّ		يَمُدّانِّ		يَقولانِّ		يَغْزُوانِّ	
	يَفْعَلُنَّ	يَفْعَلُنْ	يَمُدُّنَّ	يَمُدُّنْ	يَقولُنَّ	يَقولُنْ	يَغْزُنَّ	يَغْزُنْ
غایب مؤنث	تَفْعَلَنَّ	تَفْعَلَنْ	تَمُدَّنَّ	تَمُدَّنْ	تَقولَنَّ	تَقولَنْ	تَغْزُوُنَّ	تَغْزُوُنْ
	تَفْعَلانِّ		تَمُدّانِّ		تَقولانِّ		تَغْزُوانِّ	
	يَفْعَلْنانِّ		يَمْدُدْنانِّ		يَقُلْنانِّ		يَغْزونانِّ	
مخاطب مذکر	تَفْعَلَنَّ	تَفْعَلَنْ	تَمُدَّنَّ	تَمُدَّنْ	تَقولَنَّ	تَقولَنْ	تَغْزُوُنَّ	تَغْزُوُنْ
	تَفْعَلانِّ		تَمُدّانِّ		تَقولانِّ		تَغْزُوانِّ	
	تَفْعَلُنَّ	تَفْعَلُنْ	تَمُدُّنَّ	تَمُدُّنْ	تَقولُنَّ	تَقولُنْ	تَغْزُنَّ	تَغْزُنْ
مخاطب مؤنث	تَفْعَلِنَّ	تَفْعَلِنْ	تَمُدَّنَّ	تَمُدَّنْ	تَقولِنَّ	تَقولِنْ	تَغْزَنَّ	تَغْزِنْ
	تَفْعَلانِّ		تَمُدّانِّ		تَقولانِّ		تَغْزُوانِّ	
	تَفْعَلْنانِّ		تَمْدُدْنانِّ		تَقُلْنانِّ		تَغْزونانِّ	
متکلم	أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنْ	أَمُدَّنَّ	أَمُدَّنْ	اقولَنَّ	أقولَنْ	أَغْزُوَنَّ	أَغْزُوَنْ
	نَفْعَلَنَّ	نَفْعَلَنْ	نَمُدَّنَّ	نَمُدَّنْ	نقولَنَّ	نقولَنْ	نَغْزُوَنَّ	نَغْزُوَنْ

تصریف امر با نون تأکید ثقیلة و خفیفة

	سالم و مهموز		مضاعَف		اجوَفْ		ناقص	
	ثقیلة	خفیفة	ثقیلة	خفیفة	ثقیلة	خفیفة	ثقیلة	خفیفة
مخاطب مذکر	إِفْعَلَنَّ إِفْعَلانِّ إِفْعَلُنَّ	إِفْعَلَنْ إِفْعَلُنْ	مُدَّنَّ مُدَّانِ مُدُّنَّ	مُدَّنْ مُدُّنْ	قولَنَّ قولانِّ قولُنَّ	قولَنْ قولُنْ	أُغْزُوَنَّ أُغْزُوانِّ أُغْزُنَّ	أُغْزُوَنْ أُغْزُنْ
مخاطب مؤنث	إِفْعَلِنَّ إِفْعَلانِّ إِفْعَلْنانِّ	إِفْعَلِنْ 	مُدِّنَّ مُدَّانِّ أُمْدُدْنانِّ	مُدِّنْ 	قولِنَّ قولانِّ قُلْنانِّ	قولِنْ 	أُغْزِنَّ أُغْزُوانِّ أُغْزُونانِّ	أُغْزِنْ

افعال جامد

افعال جامد که همهٔ زمانهای آنها صرف نمی‌شود.
لَیْسَ جز در ماضی صرف نمی‌شود. لَیس لَیْسا لَیْسوا ــ لَیْسَتْ لَیْسَتا لَسْنَ لَستَ لستُما لَسْتُمْ ــ لَسْتِ لَسْتُما لَسْتُنَّ لَسْتُ ــ لَسْنا
عسَـی جز در ماضی صرف نمی‌شود. عسی عَسَیا عَسَوْا ــ عَسَتْ عَسَتا عَسَیْنَ عَسَیْتَ عَسَیْتُما عَسَیْتُمْ ــ عَسَیْتِ عَسَیْتُما عَسَیْتُنَّ عَسَیْتُ ــ عَسَیْنا
نِعْمَ بِئْسَ ساءَ فعلهای مورد استعمال آنها عبارتست از: نِعْمَ (و نِعِمَّا) نِعْمَتْ ـ بِئْسَ بِئْسَتْ ـ ساءَ ساءَتْ
هَلُمَّ هاتِ: فعلهای مورد استعمال آنها عبارتست از: هَلُمَّ هَلُمَّا هَلُمُّوا ــ هَلُمِّي هَلُمَّا هاتِ هاتِیا هاتوا ــ هاتي هاتِیا هاتِینَ
حبّذا: مطلقاً صرف نمی‌شود. **أَفْعَلَ أَفْعِلْ:** هردو فعل تعجب هستند و مطلقاً صرف نمی‌شوند.

برخی از کتابهای انتشارات اساطیر

▣ **آنها که دوست دارند (۴ جلد)**/ایروینگ استون/فریدون‌گیلانی/چاپ‌چهارم۱۳۷۲/۱۶۰۰ تومان

▣ **معنی عشق نزد مولانا**/ دکتر روان فرهادی/چاپ اول ۱۳۷۲/ ۸۵ تومان

▣ **فضیلت خودپرستی**/ این راند/ پرویز داریوش/ چاپ اول ۱۳۷۲ / ۱۸۰ تومان

▣ **گنج علی‌خان**/ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی /گالینگور/ چاپ دوم ۱۳۶۸/ ۲۶۰ تومان

▣ **تاریخ سلاجقه**/مسامرة الاخیار/ محمود بن محمد آقسرائی / پرفسور عثمان توران / چاپ دوم ۱۳۶۲ / ۱۴۰ تومان

▣ **سمط العلی للحضرة العلیا**/ تاریخ قراختائیان کرمان/ ناصرالدین منشی / استاد عباس اقبال آشتیانی / چاپ دوم ۱۳۶۲ / ۹۰ تومان

▣ **چهل سال تاریخ ایران**/ (۳ جلد گالینگور) المآثر الاثار/ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه / ایرج افشار، حسین محبوبی اردکانی / چاپ اول ۱۳۶۸ / ۱۵۰۰ تومان

▣ **چنگیزخان**/ ولادیمیر تسف / دکتر شیرین بیانی /گالینگور / چاپ دوم ۱۳۶۸ / ۱۴۰ تومان

▣ **خاطرات ظل السلطان**/ (۳ جلد گالینگور) سرگذشت مسعودی و سفرنامهٔ فرنگستان / مسعود میرزا ظل السطان/ حسین خدیو جم / چاپ اول ۱۳۶۸ / ۹۰۰ تومان

▣ **رجال وزارت خارجهٔ عهد ناصری**/ میرزا مهدی‌خان ممتحن الدوله / ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۶۶ / ۱۴۰ تومان

▣ **از چیزهای دیگر**/ دکتر عبدالحسین زرین کوب/گالینگور/ چاپ سوم ۱۳۷۲/ ۵۲۰ تومان

▣ **یادداشتها و اندیشه‌ها**/ دکتر عبدالحسین زرین کوب / گالینگور/ چاپ سوم ۱۳۷۲ / ۶۴۰ تومان

▣ **مقالات علامه قزوینی**/ (۵ جلد گالینگور) هشتاد مقالهٔ تحقیقی / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ اول ۱۳۶۳-۱۳۶۶ / ۱۵۰۰ تومان

▣ **هفتاد مقاله**/(۲جلد گالینگور) هفتاد و سه مقالهٔ تحقیقی اهداء شده به دکتر صدیقی/ دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار/ چاپ اول ۱۳۶۹-۱۳۷۱ / ۱۰۵۰ تومان

یادداشت

پس از ترجمهٔ جلد چهارم از مبادئ‌العربیه، دانش‌پژوهانی از من خواستند که جلد دوم این کتاب را نیز ترجمه کنم و با پاسخ تمرینهای آن یکجا به زیور طبع آراسته کنم. زیرا جلد دوم این کتاب برای نوپایان این راه برازنده‌تر و شایسته‌تر است از آن جهت که نمی‌خواهند به زوایا و خبایای لغت عرب پی برند و تبصره‌ها و تذکارهای متعدّد جلد چهارم آنها را گمراه و دلسرد می‌کند و در میان این همه کوره‌راه، شاهراه راتشخیص نمی‌توان داد. از این رو خواستهٔ آنان را هدف خویش قرار دادم و اینك به فضل حق این مأمول به انجام پیوسته است. و امیدوارم که مورد عنایت و استفادهٔ جویندگان دانش قرار گیرد.

این کتاب در حقیقت سه مجلّد است در یك جلد یکی کتاب صرف و دیگری کتاب نحو و سدیگر پاسخ تمرینهای کتاب. و شایسته است که دانشجویان محترم اول خویشتن تمرینها را حل و سپس برای فهم صحت و سقم آن به کتاب سوم یعنی پاسخ تمرینها رجوع فرمایند تا فایده تامّ‌تر گردد و مقصود به حاصل‌تر. اگر خطائی مطبعی در این کتاب به چشم می‌خورد از نگرندگان عزیز پوزش می‌خواهم، زیرا آنچه در توانائی من بود در راه اصلاح خطا در این کتاب بجای آوردم و هرجا که اشتباهی است از باب نسیانی است که انسان محل آن است.

سعادت و توفیق همه را در راه علم و عمل خواستارم.

محمدجواد شریعت